

## بسم الله الرحمن الرحيم

### جلسه اول (۱۳۸۶/۶/۲۳)

به دانستن آینده اصطلاحاً علم غیب گفته می‌شود؛ یعنی اگر کسی خبر از فردا بدهد می‌گویند غیب می‌داند، یا دانستن باطن افراد (مثلاً دانستن اینکه کسی در باطن چه فکری می‌کند) را علم غیب گویند. این از نظر عرف است. وقتی به آیات و روایات نگاه می‌کنیم، می‌بینیم علم غیب مراتبی دارد تا جاییکه خبر از آینده دادن و خبر از اشیاء مخفی دادن و مانند اینها در بسیاری از روایات به عنوان علم غیب تلقی نشده است. نمونه‌اش آنجاییکه امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> خبر از آینده بصره می‌دادند، شخصی بلند شد و گفت: یا علی شما علم غیب داری. حضرت فرمودند: نه این علم غیب نیست، «هَذَا تَعَلَّمَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ»؛<sup>۱</sup> این دانشی است که پیامبر به من آموخته، به این نمی‌گویند علم غیب. علم غیب را آن پنج موردی می‌گویند که در آخر سوره لقمان آمده است. «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛<sup>۲</sup> در حقیقت خداست که علم [به] قیامت نزد اوست و باران را فرو می‌فرستد و آنچه را که در رحمهاست می‌داند و کسی نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد و کسی نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد در حقیقت خداست [که] دانای آگاه است. باید مرزها را مشخص کنیم که واقعاً علم غیب به چه چیز گفته می‌شود.

علم غیب مراتبی دارد تا جاییکه خبر از آینده دادن و خبر از اشیاء مخفی دادن و مانند اینها در بسیاری از روایات به عنوان علم غیب تلقی نشده است.

۱- نهج البلاغه دشتی خطبه ۱۲۸، ص ۲۴۵

۲- لقمان آیه ۳۴

در قرآن آیاتی از زبان پیامبر اسلام نقل شده مبنی بر اینکه ایشان علم غیب ندارند. مثلاً می‌فرماید: «...وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ...»<sup>۱</sup>؛ غیب نمی‌دانم. در جای دیگر می‌فرماید: «...وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ...»<sup>۲</sup>؛ و اگر غیب می‌دانستم قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید، چون خبر داشتم از همه چیز، «وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ»؛ از بدی هم فرار می‌کردم؛ چون از همه چیز خبر داشتم. باز می‌فرماید: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَوْمِئِذٍ...»<sup>۳</sup>؛ من پیامبر ابتدایی نیستم، و خبر هم ندارم که با من و شما چه خواهد شد. این مطلب یک روی سکه است و از طرف دیگر با روایاتی مواجه هستیم که خداوند از ۷۳ بخش علم الهی ۷۲ بخش آن را به پیامبر عنایت کرده بود. روایت دیگری می‌فرماید: پیامبرگرامی (ص) و ائمه هدی (ع) عالم بودند به آنچه هست و خواهد بود. پس اگر این علم غیب نیست پس علم غیب چیست؟ خیلی تشخیص و تفکیک آن مشکل است که بگوییم کسی عالم به ما کان و ما یکون است اما علم غیب ندارد. ما معمولاً اطلاع داشتن از باطن افراد، از آینده و از اشیاء را علم غیب می‌دانیم. در عرف اجتماعی هم اینگونه هست؛ به شخصی می‌گویند چرا این کار را کردی می‌گویند من که علم غیب نداشتم قرار است چه اتفاقی بیفتد.

---

۱- انعام آیه ۵۰

۲- اعراف آیه ۱۸۸

۳- احقاف آیه ۹

این مقدمه را در نظر داشته باشید تا بعداً به نتیجه برسیم. ما اجمالاً دو نوع علم غیب داریم: ۱- علم به قضای الهی در لوح محفوظ، علم به آنچه در لوح محفوظ ثبت شده. (که بنا به فرموده امام این علم غیب واقعی نیست) ۲- علم به اینکه آنچه در لوح محفوظ است واقع خواهد شد یا تغییر خواهد کرد، به عبارت دیگر علم به وقوع یا عدم وقوع آنچه در لوح محفوظ است، علم غیب واقعی است. علم اول تخلف‌پذیر است، مثل علم به اجل‌های مردم که چه موقع خواهد رسید، علم به بلایا، منایا، ارزاق، مصیبت‌ها و مانند اینها همه قبل از وقوع ثبت شده است. در قرآن آمده: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا»<sup>۱</sup>؛ هیچ مصیبتی در زمین و جانتان به شما نمی‌رسد مگر اینکه قبل از اینکه اتفاقی بیفتد ما آن را در کتابی ثبت کردیم.

نه تنها مصائب بلکه تمام پدیده‌های عالم ریز و درشت همه همینطوری هستند، یعنی عالم یک عالم نظام‌مند و حساب شده‌ای است. این علم که ائمه بارها فرمودند ما آن را داریم، این علمی است تخلف‌پذیر. البته نه همه آن، اما اکثرش تخلف‌پذیر است، مثلاً اجل کسی فلان روز است ممکن است به تأخیر بیافتد یا مقدم شود یا روزی کسی اینگونه مقدر شده است، ممکن است محو شود یا توسعه پیدا کند اینکه قرار است این مصیبت به او برسد، ممکن است برداشته شود. این برداشته شدن و این تغییر کردن همان علم غیب اصلی است که فقط خدا می‌داند. علم دوم تخلف‌ناپذیر است، چون علم اول علم به حکم است، علم دوم علم به اجراست، قبل از اینکه واقع شود حکم می‌شود. معصومان علم به حکم دارند اما علم به وقوع قطعی ندارند. آن علم به وقوع را خدا دارد و او

می‌داند که واقع خواهد شد یا نه. مثلاً حکمی صادر شده برای مجازات شخص متهم و او هم در زندان و بازداشت است، کاملاً راه برای او بسته نیست، ممکن است در زندان جرمی مرتکب شود که حکمش را تشدید کند، حکمش شلاق بوده تبدیل شود به اعدام، مثلاً آدم بکشد. آن مسئول قضائی خبر از حکم دارد خبر از وقوع که ندارد؛ بر عکس این هم صادق است. ممکن است کار خوبی بکند حکمش تخفیف داده شود یا مورد عفو قرار بگیرد، فردی حکم اعدامش صادر شده و ما نمی‌دانیم که تا یک ساعت دیگر جنازه او در سردخانه است یا سالم در خانه‌اش نشسته است. ائمه هدی می‌دانند که اجل این فرد در لوح محفوظ چه موقع است، اما اینکه حتماً سر موقع اتفاق خواهد افتاد یا اینکه به وسیله اتفاقی به تأخیر خواهد افتاد را خبر ندارند. اما خدا دقیق می‌داند که در نهایت چه خواهد شد. علم به واقع را خدا دارد، علم به حکم را ائمه دارند.

توضیحاتی پیرامون لوح محفوظ: چند اسم در قرآن آمده، کتابٌ مبین (کتاب آشکار) کتابٌ حَفِیْظ (کتاب در بردارنده و نگه‌دارنده) لوحِ محفوظ (لوح حفظ شده) ام‌الکتاب (اصل کتاب) اینها همه عنوان یک وجود است. حوادث عالم بسیار دقیق و نظام‌مند است؛ اولاً جبری در کار نیست، اگر چه اختیار مطلق و محض هم نیست. ما هستیم و اختیار ما و اعمال ما، براساس اختیار ما و اعمال اختیاری ما، قضایی برای ما مقدر می‌شود که در لوح محفوظ هم ثبت می‌شود. هر حادثه‌ای حتی بسیار جزئی مثل سقوط یک برگ از درخت و اینکه کجا می‌افتد (با اینکه خیلی جزئی است) این هم ثبت می‌شود. قرآن می‌فرماید: «...وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ

علم به وقوع را خدا دارد و علم به حکم را ائمه.

هر حادثه‌ای حتی بسیار جزئی که در این عالم اتفاق می‌افتد، همه در لوح محفوظ ثبت می‌باشد.

وَلَا يَابِسُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»<sup>۱</sup>؛ و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [اینکه] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است. معلوم می‌شود هر چه در دنیا بوده و هر چه هست و هر چه خواهد بود، جای آنها، مقدارشان، حدّ و وصفشان، تمام در این کتاب موجود است. حتی قرآن کریم می‌فرماید: «قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ»<sup>۲</sup>؛ ما می‌دانیم مقداری که زمین از بدن مردگانشان می‌خورد و نزد ما در لوح محفوظ است، کتاب نگه‌دارنده است. یعنی اینکه این بدن مردگان که خاک می‌شود و غبارش این طرف و آن طرف می‌رود، مشخص است که هر ذره‌اش کجا رفته است. پس این کتاب، خیلی کتاب عجیبی است. «لِكُلِّ آجَلٍ كِتَابًا»<sup>۳</sup>؛ هر اجلی کارنامه‌ای دارد، «لِكُلِّ أُمَّةٍ آجَلٌ»؛ هر امتی اجلی دارد. پس هر چه هست و خواهد بود و هر چه موجود است همه در این کتاب است، چه کوچک چه بزرگ.

نامهای لوح در قرآن: کتاب حفیظ (ابتدای سوره ق که می‌فرماید: «قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ») - کتاب مبین («وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»<sup>۴</sup>) - ام‌الکتاب،

۱- انعام آیه ۵۹

۲- ق آیه ۴

۳- نهج البلاغه خطبه ۱۸۳

۴- انعام آیه ۵۹

در دو جای قرآن ام‌الکتاب آمده: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»<sup>۱</sup> «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ»<sup>۲</sup> لوح محفوظ («بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ»<sup>۳</sup>). آیا این چهار نام که آمده، اسم چهار کتاب است، یا دو کتاب، یا یک کتاب است؟ آیا لوح محفوظ غیر از ام‌الکتاب است؟ بعضی‌ها گفته‌اند ام‌الکتاب کتاب محو و اثبات است، یعنی ام‌الکتاب؛ کتابی است که بعضی چیزها در این کتاب نوشته می‌شود و بعضی چیزها از این کتاب برداشته می‌شود. چون قرآن در آیه ۳۹ سوره رعد فرموده: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ خدا هر چه را بخواهد محو می‌کند و هر چه را بخواهد نگه می‌دارد.

و ام‌الکتاب هم نزد خداست. البته تفسیرهای دیگری هم شده. لوح محفوظ لوحی است که هیچ چیز از آن محو نخواهد شد، پس دو کتاب هستند، واقع آن این است که همه این واژه‌ها یک حقیقت هستند و یک کتاب هستند. آیه‌ای وجود دارد که ام‌الکتاب همان لوح محفوظ است: در سوره زخرف می‌فرماید: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ»؛ قرآن در ام‌الکتاب بسیار بلندمرتبه و باحکمت است؛ حکیم است. پس از این آیه معلوم می‌شود قرآن در ام‌الکتاب است.

آیه بعدی می‌فرماید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ»؛ این قرآن، قرآن بزرگواری است و در لوح محفوظ است، یک بار می‌فرماید: قرآن در لوح محفوظ است، یکبار می‌فرماید قرآن در ام‌الکتاب

---

۱- رعد آیه ۳۹

۲- زخرف آیه ۴

۳- بروج آیات ۲۱ و ۲۲

است، قرآن که دو جا نیست؛ در یک کتاب مکنون است. قرآن را در ام‌الکتاب گفته، شاید به خاطر این باشد که جایگاه و حقیقت اصلی قرآن در آنجاست، در آنجا کلمه و سوره و آیه نیست. می‌گویند فلانی حافظ قرآن است، در مغزش که کلمات نوشته نشده، شما زبان انگلیسی بلد هستید که یک دانشی است، این دانش و علم را که نمی‌توانیم بگوییم کلمه و حرف و جمله است، ولی وقتی می‌خواهیم ادا کنیم به صورت کلمات و جملات ادا می‌کنیم. حقیقت قرآن در لوح محفوظ است. شاید علت اینکه ام‌الکتاب را، ام‌الکتاب نامیده‌اند، به خاطر وجود قرآن در آن باشد، چون مادر و اصل این قرآن است. با این توضیحات معلوم می‌شود لوح محفوظ همان ام‌الکتاب است و دو کتاب نیستند.

لوح محفوظ: ورق و کلمه نیست و نوشته ندارد، یکبار قرآن تعبیر به لوح می‌کند، یکبار تعبیر به کتاب می‌کند، یکبار تعبیر به ام‌الکتاب می‌کند، چون در عالم مجردات است و عالمی است که ترکیب در آن راه ندارد. و درست نیست که فکر کنیم مانند عالم مادی کتابی و نوشته‌ای به زبان عربی یا زبان دیگری است، اصلاً اینگونه نیست. نه آنجا کلمه حاکم است نه واژه. مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) در توضیح همین آیه فرمودند: قرآن در ام‌الکتاب دارای واژه و سوره و کلمه نیست؛ حقیقت قرآن در آنجا ثبت است. وقتی قرآن تنزل به عالم دنیا پیدا کرد حالت ترکیب پیدا می‌کند؛ به دنیا عالم کثرت می‌گویند؛ یعنی اجزا و ترکیب دارد؛ انسان جنس و فصل است. اما عالم مجردات، عالم کثرت و ترکیب نیست. دومین ویژگی این است که هر چه خلق شده و گذشته و هر چه هست و خواهد آمد در این کتاب ثبت است؛ همچنین هر چه واقع خواهد شد

قرآن را در ام‌الکتاب گفته، شاید به خاطر این باشد که جایگاه و حقیقت اصلی قرآن در آنجاست.

(آیه ۲۳ سوره حدید و آیات دیگری از قرآن) مثل: «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»<sup>۱</sup>؛ ای پیامبر به اینها بگو جز آنچه خدا برای ما مقرر داشته هرگز به ما نمی‌رسد او سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند، که نوشتن خدا هم برمی‌گردد به ویژگیها و اعمال و اختیار خود ما و هیچ جبری در کار نیست. همه قضا‌های الهی در این کتاب ثبت است. هر حکمی خدا صادر کرده برای هر کسی، چه قضای سوء چه قضای خیر در این کتاب ثبت است.

قضا‌های ام‌الکتاب بر دو دسته‌اند: ۱- قضا‌های حتمی‌الوقوع ۲- قضا‌های محتمل‌التغییر. گفتیم هر چه حوادث در عالم هست در این کتاب آمده. حوادث عالم دو گونه‌اند، یکسری حوادث را می‌توان تغییر داد و یکسری حوادث تغییر بردار نیستند. به عنوان مثال: پیامبر اکرم (ص) فرمودند:<sup>۲</sup> مهدی از فرزندان من است، اسمش اسم من است، کنیه‌اش کنیه من است، قیام می‌کند و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند، همانطوری که از ظلم و جور پر شده. این قضای خداست و به هیچ وجه هم تغییرپذیر نیست. این هم در لوح محفوظ است، ولی تغییر بردار نیست، به هیچ وجه. مثل جهانی شدن اسلام که خداوند بارها در قرآن وعده داده‌است، بالاخره خداوند ثبت کرده‌است که یک زمانی اسلام جهان را تسخیر خواهد کرد، این هم تغییرپذیر نیست. یکسری قضا‌های دیگر است که محتمل‌التغییر است و آن احکامی است که خدا در مورد افراد، طوایف، قبایل و امتهای صادر کرده‌است. قضای الهی صادر شده بود که قوم یونس هلاک شوند، چون یونس دعا کرده بود اما

قضا‌های ام‌الکتاب بر دو دسته‌اند: ۱- قضا‌های حتمی‌الوقوع ۲- قضا‌های محتمل‌التغییر.

۱- توبه آیه ۵۱

۲- بحارالانوار ج ۳۶، ص ۲۸۱



هیچ کس جز خدا نمی‌دانست که این قضا قرار نیست که اجرا شود، یک آدم زرنگ پیدا می‌شود و مسیر مردم را عوض می‌کند، و مردم را از مهلکه و عذاب استیصال نجات می‌دهد. اجل‌ها، رزق‌ها، این موارد با اعمال مردم حتی در بعضی روایات با یک دعای ساده برطرف می‌شود. مثلاً دارید رد می‌شوید برخورد می‌کنید با یک مؤمن، با خلوص نیت و صمیمیت با او حال و احوال می‌کنید و دست می‌دهید، این کار بسیار ثواب دارد و گناهانتان مثل برگ درخت می‌ریزد، در اینجا هر کدام که با مهر و محبت بیشتری به این کار اقدام کند مورد لطف و محبت خدا قرار می‌گیرد و به او نظر خاص می‌کند، بعد می‌گویید: التماس دعا، ایشان هم می‌گویند: خدا انشاءالله عمر شما را زیاد کند؛ همین دعای کوچک، اجل را از سر راه شما برمی‌دارد. در روایت هست که (خدایا به آن قضایی که با دعای کم حذفش می‌کنی) یعنی خدا منتظر است که بنده یک کار خیر انجام دهد اجلش را بردارد، رزقش را زیاد کند، مشککش را برطرف کند، مصیبتی را که برایش نوشته شده، بردارد. «بِقَضَائِكَ الَّتِي تَحْجِبُهُ بِأَيْسَرِ الدَّعَاءِ»<sup>۱</sup>؛ یعنی با یک دعای ساده قضاء را برمی‌داری.

دانستیم قضاها را لوح محفوظ دو دسته‌اند. اما ائمه آنچه در لوح محفوظ ثبت است را می‌داند و ما نمی‌دانیم. ائمه<sup>(ع)</sup> می‌دانند خدا در مورد ذره ذره عالم چه حکمی صادر کرده‌است. علم دوّمشان: بعضی از آنچه را که حتمی الوقوع است را می‌دانند، و ما هم می‌دانیم، آنها بیکه خدا به همه اعلام کرده، مثل جهانی شدن اسلام، مثل ظهور امام مهدی<sup>(ع)</sup> در آخرالزمان. به ما هم اعلام کرده‌اند که اینها از چیزهایی است که حتماً قرار است بشود و این از چیزهایی است که در لوح محفوظ ثبت

است؛ چون از حوادث عالم است و تخلف هم ندارد. بعضی از چیزهایی که آنها می‌دانند و به مردم اعلان نکرده‌اند، ائمه می‌دانند که این قصه، حتمی‌الوقوع است و به مردم نگفته‌اند. پیامبر و ائمه علم به وقوع بقیه قضاهای ثبت شده را ندارند، فقط علم به ثبتش را دارند. امام زمان<sup>(ع)</sup> که حجت خداست و واسطه بین خدا و خلق است در شب قدر تمام آجال و ارزاق و نصیبها و مصائب همه چیز برای امام روشن است که برای هر فرد چه چیز مقدر شده است. برای اینکه این مطلب مستند شود ما چند روایت می‌آوریم.

مورد اول: پیامبر خارکنی را اشاره فرمودند که ایشان امروز اجلش رسیده و دیگر برنخواهد گشت، بر عکس دیدند که عصر برگشت. گفتند: یا رسول الله! شما که گفتید این دیگر برنمی‌گردد، حضرت آمدند نزدیکش و گفتند: هیزمت را بر زمین بگذار و آن را باز کن، دیدند ماری در میان هیزم‌هاست و چوبی در دهانش گیر کرده و نمی‌تواند دهانش را ببندد حضرت فرمودند: چکار کردی امروز، گفت: صدقه داده‌ام، گفتند: این صدقه تو چوبی شد و در دهان این مار قرار گرفت و جلوی مردنت را گرفت، و الا قرار بود تو امروز بمیری. پیامبر خبر از اجل پیرمرد را در لوح محفوظ داشتند؛ در لوح محفوظ نوشته شده بود که این خارکن ساعت چهار بعدازظهر توسط مار گزیده می‌شود و می‌میرد، اما پیامبر فقط این را می‌دانستند، و اینکه صدقه خواهد داد و اجلش برداشته خواهد شد را فقط خدا می‌دانست. علم غیب اصلی این است و در روایت به آن علم به وقوع گفته می‌شود.

بعضی از روایات و خبرهایی که از آینده و در مورد امام زمان<sup>(ع)</sup> و وقایع قبل از ظهور داده شده ممکن است تغییر کند، در صورتیکه مردم خودشان را تغییر دهند و اعمالشان را اصلاح کنند،

خدا هم اصلاح می‌کند. مثل قحطی، جنگ و از این گونه موارد. لذا آن روایاتی که دیده می‌شود حتمی‌الوقوع و قطعی نیست و با اعمال ما تغییر خواهد کرد. اینکه در بعضی دعاهای بزرگان می‌آید که خدا امر فرج حضرت را اصلاح یا تعجیل کن، یعنی آنچه را در لوح محفوظ برای ظهور ثبت کرده‌ای را حذف کن، سختی‌هایش را بردار. اگر از شما پرسیدند: آیا امام زمان<sup>(ع)</sup> موقع ظهورش را می‌داند؟ اینگونه بفرمایید: امام زمان عالم به همه حوادث است، ما روایات فراوان داریم؛ زمان نوشته شده در لوح را امام می‌داند و علم دارد، اما اینکه همان زمان واقع خواهد شد یا حوادثی باعث تقدیم یا تأخیر آن خواهد شد را نمی‌دانند و فقط خدا می‌داند؛ بگویید امام، علم به حکم را دارند اما علم به وقوع را ندارند. بعضی وقتها خدا صلاح می‌داند به حجتش هم این علم را بگوید، اما بعضی وقتها صلاح نمی‌داند به حجتش هم بگوید. «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا»<sup>۱</sup>؛ خدا عالم غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند. خدا عالم به واقع است نه صرف عالم به حکم؛ عالم به حکم هست اما علم به واقع هم دارد که واقع چه خواهد شد، خدا این را می‌داند و به هیچ کس هم این را نداده‌است، این علم را امام می‌فرماید به احدی نداده‌است: «...فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا»؛ هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند. «إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...»<sup>۲</sup>؛ مگر آن رسولانی که خدا راضی باشد که این علم را به آنها عنایت کند.

---

۱- جن آیه ۲۶

۲- جن آیه ۲۷

مورد دوم: تخلف پیشگویی عیسی<sup>(ع)</sup> در مورد نوعروسی است. می‌گویند: حضرت از کنار مجلس عروسی رد می‌شدند، تبسم کردند و گفتند این عروس امشب می‌میرد، فردا آمدند دیدند که اثری از عزا و مصیبت نیست، گفتند: یا عیسی این که نمرد، جریان چیست؟ اجازه گرفتند و آمدند داخل منزل، گفتند: دیشب کجا بودید؟ گفتند: داخل این اتاق. حضرت، فرش را کنار زدند یا آن وسایل را کنار گذاشتند دیدند ماری چنبره زده، مار خطرناک سمی، گفتند: این قرار بود شما را نیش بزند، سؤال کردند که چکار کردی؟ گفت: دیشب فقیری آمد و درخواست کمک کرد و من هم لباسی به او بخشیدم. گفتند: این کار تو اجلت را به تأخیر انداخته است.

از دو روایت بالا معلوم می‌شود که امام و حجت خدا به حکم خدا علم دارد اما اینکه این حکم عوض می‌شود یا نه، این دیگر مخصوص خداست، به هر کس خواست می‌دهد و به هر کس خواست نمی‌دهد. «...وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ...»، این غیب را می‌گوید که خدا به هیچ کس نداده است. امام هم می‌گوید: «وَمَا هِيَ بِعِلْمٍ»؛ دانش ما کان و ما یكون علم حقیقی نیست، بلکه علم همین است بقیه‌اش دیگر علم نیست. آنچه در لوح محفوظ نوشته و به بندگان مربوط است و قطعاً قابل تغییر است، اینها را گاهی خدا به بنده ارفاق می‌کند، مثلاً شما در خواب می‌بینید که دندانان افتاد، معبرین می‌گویند: اگر دندان بالایی افتاد، یکی از اقوام پدری و اگر دندان پائینی افتاد، یکی از اقوام مادری شما از دنیا خواهند رفت (همیشه هم اینگونه نیست و گاهی برعکس هم می‌شود) یا خواب می‌بینید که مار شما را گزید، معبرین می‌گویند: در روز غمی یا مصیبتی به شما می‌رسد. یا اگر خنده زیادی در خواب می‌کنید که علامت گریه و ناراحتی در روز است. یا تار زدن و موسیقی زدن و رقاصی و اینطور چیزها نشانه مصیبت است. یا حنا بستن، تعبیرش مصیبت است

یا شیرینی خوردن تعبیرش غم و غصه است. این جور خوابها یا خوابهایی که عین واقعه را در خواب می بینیم، این ارفاق است یک انذار و هشدار است، یک لطف مخفی است که خدا به مؤمن عنایت می کند، فوراً بیدار می شود و صدقه می دهد. در روز، اثر مصیبت را می بینید، مثلاً در جاده حرکت می کنید، ناگهان صحنه وحشتناکی اتفاق می افتد ولی از مهلکه جان سالم به در می برید به شما نشان می دهد که قرار بود در اینجا آن اتفاق بیفتد، صدقه دادید بلا از شما دور شد، از یک طرف خدا دوست ندارد اولیاء او دروغگو شوند؛ وقتی پیامبر فرمود این خارکن بر نمی گردد؛ هنگامی که برگشت، پیامبر دروغگو می شود و یک عده ساده دل هم باور می کنند؛ اینجا خدا علامت می گذارد. علامت چه بود برای پیامبر؟ آن مار که در پشته پیرمرد، چوب در دهانش بود. و برای عیسی آن مار که در آنجا چنبره زده بود، گویا خدا نمی خواست آن مار برود تا عیسی بیاید و حقانیتش ثابت شود. در روایت هم داریم که خدا کراهت دارد از اینکه پیامبرانش و اولیائش دروغگو باشند. از یک طرف جبر در کار نیست، همانطور که ما با اعمال خودمان قضای الهی را رقم می زنیم، بعد آن را هم می توانیم رقم بزنیم. «...إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...»؛ خوبیها بدیها را از میان می برد. کارهای خوب قضا را برمی دارند. صدقه، دعا، احسان به والدین، ذکر، صله رحم و مانند اینها می توانند قضا را تغییر دهند.

خدا خیلی راه برای ما قرار داده است. اینکه شما بعضی از خوابها را می بینید و آن خواب هشدار می دهد این هم از باب لطف است. معمولاً خواب بد که می بینید صدقه بدهید. صدقه را هم در

صندوق صدقات نیاندازید، این کار خوب است، اما بعضی از علما معتقدند صدقه تا به دست فقیر نرسد اثرش آشکار نمی‌شود. بعضی می‌گویند: همین که نیت کردید و کنار هم گذاشتید کافیست.

صدقه چند ویژگی دارد: ۱- صدقه در خفا، که غضب خدا را می‌پوشاند ۲- اینکه هر چه بیشتر باشد اثرش بیشتر است ۳- می‌بایست نزدیکترین محتاج به خود را صدقه داد، خیلی از مردم نحوه صدقه دادن را بلد نیستند برادرش محتاج است به فرد دیگری می‌دهد (در فرهنگ و عرف ما جا افتاده که صدقه به نزدیکان را بد می‌دانند) ۴- جلو مردم نباشد تا حرمت شخص حفظ شود و شکسته و سرافکننده نشود، «یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الأذى...»<sup>۱</sup>؛ ای مؤمنان صدقات خودتان را با منت و اذیت باطل نکنید. اگر منت گذاشتی و اذیت کردی، اگر ریا کردی مثل این است که اصلاً صدقه ندادی. «...کالذی ینفق ماله رياء الناس...»<sup>۲</sup>؛ (کسی که با منت و اذیت صدقه بدهد) مانند کسی است که مالش را در راه ریا خرج می‌کند. قرآن می‌فرماید: این صدقه مانند گردی است که بر روی تخته سنگی می‌نشیند و باران تندی بر روی آن می‌بارد و آن را پاک می‌کند؛ در روایت داریم که: «لا صدقة و ذو رحم محتاج»<sup>۳</sup>؛ اگر خویشاوند محتاجی داشته باشی حق اوست که به او صدقه بدهی و اگر به غیر او دادی قبول نیست. اگر صدقه دادی و مصیبت اتفاق افتاد، دلیلش این است

صدقه چند ویژگی دارد: ۱- صدقه در خفا، که غضب خدا را می‌پوشاند. ۲- اینکه هر چه بیشتر باشد اثرش بیشتر است. ۳- می‌بایست نزدیکترین محتاج به خود را صدقه داد. ۴- جلو مردم نباشد تا حرمت شخص حفظ شود و شکسته و سرافکننده نشود.

۱- بقره آیه ۲۶۴

۲- همان

۳- مستدرک الوسائل ج ۷ ص ۱۹۶

که خویشاوند محتاج داشتی و صدقه را به اجنبی دادی. «...قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ...»<sup>۱</sup>؛ بگو هر مالی انفاق کنید به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راهمانده تعلق دارد. در اسلام ناسیونالیست و ملیت‌گرایی وجود ندارد، مگر آن مقداری که خدا برای حفظ مصالح مشخص کرده و آن را خدا واجب کرده.

خواستید انفاق کنید؛ (حالا انفاقتان واجب یا مستحب باشد) اول به والدین باشد. حالا کسی بگوید من والدین دارم ولی خجالت می‌کشم پول به آنها بدهم. شما می‌توانید به آنها هدیه بدهید و خداوند پاداش صدقه را حتی بالاتر به شما می‌دهد. چون بر والدین باعث طولانی شدن عمر می‌شود. در ادامه خداوند می‌فرماید: «...وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ...» سلسله مراتب را خدا اینگونه مشخص می‌کند، حال اگر ما در این سلسله دو تا را جا بیندازیم و ترتیب را رعایت نکنیم و به یک در راه مانده کمک کنیم صدقات ما اثر ندارد. مثلاً فقیری به مسجد آمده برای او صدقه جمع کنیم در حالیکه پدر و مادر یا نزدیکان را فراموش کرده باشیم، این کار هیچ فایده‌ای ندارد، و کار را خراب می‌کند. اسلام فقیر را نفی نکرده، بلکه فقر را نفی کرده و اگر این کار، کار بدی بود، پیامبر، حضرت علی<sup>(ع)</sup> را که در نماز به فقیر کمک کرده بودند را ملامت می‌کردند؛ اما دست به دعا برداشتند و ایشان را دعا کردند و از خدا خواستند که ایشان را وزیرشان قرار دهد، همانطور که هارون را وزیر موسی قرار داد. و جبرئیل هم نازل شد و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ

نحوه تقسیم صدقه بنا به ترتیب آیه عبارتند از: والدین، نزدیکان، یتیمان، مسکینان و در راهماندگان.

الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ<sup>۱</sup>؛ ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، را آورد. ما نباید جلوی فقیر بایستیم بلکه باید جلوی فقر بایستیم.

گاهی خداوند بعضی از حوادث سوء را در خواب به انسان نشان می‌دهد تا به او فرصت جبران بدهد و جلو حوادث ناگوار را با دعا و صدقات بگیرد.  
در اینجا به چند سؤال مطرح شده پاسخ می‌دهیم:

۱- ماشینی در منزلی است که در باغی قرار دارد در عین حال که می‌شود گفت ماشین در منزل است می‌توان گفت در باغ است و گفتند که چه بسا لوح محفوظ هم در ام‌الکتاب باشد. در جایی می‌گوییم قرآن در لوح محفوظ است و در جای دیگر می‌گوییم قرآن در ام‌الکتاب است، مثلاً آن لوح محفوظ، منزل و ام‌الکتاب، باغ است؟

جواب: ام‌الکتاب همانگونه که گفته شد حاوی همه چیز است و در لوح محفوظ هم آمده که همه چیز در آن است و اگر این گونه است چه ضرورتی دارد که آن را داخل همدیگر قرار دهیم آن که حاوی همه حقایق است در مثال باغ و منزل خیلی چیزها که در باغ است در منزل نیست، اما اگر هر دو آنها مساوی باشند، مشخص می‌شود که یکی وسیعتر و عام تر از دیگری نیست پس یک چیزند نه دو چیز.

۲- مگر صدقه دادن خارکن در لوح محفوظ ثبت نبوده و پیامبر از آن خبر نداشتند؟



جواب: همه چیز در لوح محفوظ ثبت است و پیغمبر هم می‌دانند که این خار کن صدقه می‌دهند و این یک حادثه است و در لوح محفوظ باید ثبت باشد و جواب این است که پیغمبر صدقه دادن را می‌دانست اما این که صدقه قبول شد یا نه را فقط خدا می‌داند.

۳- اگر خداوند علم به واقع دارد و شما می‌گویید علم خدا تخلف‌ناپذیر است لاجرم آن حادثه‌ای که باید اتفاق بیافتد عوض نمی‌شود و جبر است.

جواب: خدا علم دارد ولی به چه علم دارد؟ خدا علم به این دارد که من قرار است با اختیار خود این کار را انجام دهم. دقت کنید بین این دو فرق است یکی خدا علم دارد به این که خورشید بدون اختیار در این مسیر برایش حادثه‌ای اتفاق بیفتد دوم اینکه خدا علم دارد که زید با اختیار خود این کار را انجام خواهد داد هر دو آنها برای خدا معلوم است اما شما بین این دو فرق نمی‌بینید؟ خدا علم به اختیار ما دارد و این علم مشروط است و شرط آن اختیار ما است پس جبری نیست.

علم غیب اصلی، علم به وقوع است نه علم به حکم و علم به جریان حکم است نه علم به خود حکم و این علم فقط برای خدا است.

امام صادق<sup>(ع)</sup>: اگر من در کنار خضر و موسی<sup>(ع)</sup> بودم به آنها خبر می‌دادم که از آنها داناتریم چون خضر فقط گذشته را می‌دانست من آینده را هم می‌دانم. چطور ما این را جمع کنیم با روایاتی که می‌گوید: «وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ»؛ من غیب نمی‌دانم و یا «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ»<sup>۱</sup>؛ اگر غیب

علم غیب اصلی، علم به وقوع است نه علم به حکم و علم به جریان حکم است نه علم به خود حکم و این علم فقط برای خدا است.

می دانستم برای خودم خیر درست می کردم. «وَمَا مَسْنِي السُّوءِ...»؛ بدی به ما نمی رسد. اینها را من نمی دانم، «وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ...»<sup>۱</sup>؛ من نمی دانم قرار است چه واقع شود، علم به وقوع ندارم. «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا»<sup>۲</sup>؛ خدا دانای غیب است هیچکس را بر غیب آگاه نمی کند.

قضایای لوح محفوظ تغییر پذیر است، که دلایلی دارد. طبق بسیاری از روایات سعادت و شقاوت افراد در لوح محفوظ ثبت است و می خواهیم ثابت کنیم قضایی که در لوح محفوظ نوشته شده، قابل تغییر است و عموم آیات قرآن هم بر این دلالت دارد. «...وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»<sup>۳</sup>؛ هیچ تر و خشکی نیست و هر چه تصور کنید در کتاب مبین موجود است و سعادت و شقاوت هم جزء همین موارد است و جزء مسائل لوح محفوظ است. اگر به عموم آیات هم مراجعه کنید از طریق قرآن هم قابل اثبات است. اگر بگوییم انسان سعید اختیار ندارد که با اعمال خود سعادت خود را تبدیل به شقاوت کند و بر عکس انسان شقی اختیار ندارد که با اعمال صالح، خود را به انسان سعید تبدیل کند و با این حساب آنها مجبور می شوند، در حالی که اسلام، جبر را به شدت نفی کرده است و لازمه آن این است که آن انسان سعید بتواند کاری کند که سعادتش خراب شود و آن شقی بتواند کاری کند که شقاوتش به سعادت تبدیل شود. از یک طرف در لوح محفوظ ثبت است و از یک طرف دیگر قابل تغییر است.

---

۱- احقاف ۹

۲- جن ۲۶

۳- انعام آیه ۵۹

ثبت شدن در لوح محفوظ به معنای جبری بودن نیست بلکه، لازم‌الاجرا است اگر شرایط به همین نحو بماند و اگر شرایط عوض شد ضرورت اجرای آن برداشته می‌شود و من عقیده‌ام این است این معارف در عین حالیکه خیلی پیچیده‌اند، خیلی ساده‌اند و قرآن حقایق را بسیار روشن بیان کرده‌است. در دعای شب بیست و سوم رمضان می‌خوانید: «وَإِنْ كُنْتَ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ، فَاْمَحْنِي مِنَ الْأَشْقِيَاءِ، وَاکْتُبْنِي مِنَ السَّعْدَاءِ»<sup>۱</sup>؛ خدایا اگر اسم من در ام‌الکتاب جزء اشقیاء نوشته شده‌است از امشب در زمره سعداء بنویس. پس می‌شود با دعا کردن سرنوشت را عوض کرد. کسی نمی‌تواند دعا کند که خدایا ظالمین را پاداش داده و نیکوکاران را عذاب کن چرا که این مستجاب‌شدنی نیست، زیرا اینها قوانین لایتغیرند. یا مثلاً خدا مرگ را بردار که این تقدیر است: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ...»<sup>۲</sup>. این که معصوم گفته‌است که با دعا می‌توانیم سعادت را شقاوت و شقاوت را به سعادت تبدیل کنیم پس معنای این حدیث باز می‌شود: «السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»<sup>۳</sup>؛ انسان با سعادت در شکم مادر هم که است با سعادت است و انسان شقی در شکم مادر هم که هست شقی است. حال این انسان شقی و سعید اختیار دارد که با اعمال خود مسیر را عوض کند و منافاتی با اختیار ندارد و روایت این را بیان می‌کند هر چه در این عالم است حتی آن کودکی که در شکم

۱- دعای شب بیست و سوم رمضان، مفاتیح‌الجنان، انتشارات سازمان تبلیغات، ص ۳۸۷

۲- واقعه آیه ۶۰

۳- بحارالانوار ج ۵، ص ۹

مادر است (اینکه انسانی سعید یا شقی است) در لوح محفوظ ثبت است و حالا کسی در شرایط خاصی رشد می‌کند. یک حکمت‌های مرموزی در عالم است که ما نمی‌دانیم. مواردی است که اهل بیت از شقاوت شخصی خبر دارند مثلاً خبر داده بودند که ابن سعد ملعون در حادثه کربلا آن جنایت را انجام می‌دهد و این خبر را به پدر سعد بن ابی وقاص داده بودند که پسر تو این جنایت را مرتکب می‌شود. پیغمبر (ص) به مادر عبدالله بن زبیر و همسر زبیر خبر داده بودند که این بچه تو دشمن ما اهل بیت است. یا امیرالمؤمنین (ع) به ابن ملجم گفتند: که تو قاتل من هستی، گفته بود: که یا علی! من را بکشید، گفتند: که ما قصاص قبل از جنایت نمی‌کنیم؛ یعنی در لوح محفوظ ثبت بود که ابن ملجم و عبدالله بن زبیر و عمر سعد جزء اشقیاء هستند. اگر کسی بگوید که این قابل تغییر نیست یعنی مجبور بودند یعنی به جبر و ناخواسته شقی بودند و این باطل است پس قابل تغییر است و شاید خبر دادن هم یک نوع ارفاقی بود تا همتی کنند خود را تغییر دهند. همینطور گاهی شخصی حوادثی را که در آینده اتفاق خواهد افتاد در خواب می‌بیند و در نتیجه صدقه می‌دهد و کار خوب انجام می‌دهد و آن را دفع می‌کند، این هم یک ارفاقی است.

قرآن می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ...»؛ ما این آیات را به تفسیر بیان می‌کنیم، «...وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ و باشد که آنان (بسوی حق) برگردند. در بعضی از تواریخ آمده است یکی از مکذبین خیلی شقی، لجوج و عنود، عکرمه بن ابی جهل بود که یک ارث کلانی در قضیه تکذیب برده بود و جزء

مواردی که اهل بیت (ع) از شقاوت فردی خبر می‌دهند، یک نوع ارفاق در حق آنها بوده تا با اعمال خود قضای خود را تغییر دهند.

همان هفت نفری بود که پیغمبر دستور اعدامشان را صادر کرده بودند. فرمودند: این‌ها را بکشید حتی اگر به خانه کعبه دست آویخته باشند و می‌دانید که هر کس به خانه کعبه پناه ببرد کسی حق کشتنش را ندارد و در امان است و حکم فقهی این است که تا زمانی که در خانه کعبه است در امان است البته می‌توانند نگهبان بگذارند آب و غذا به او ندهند تا زمانی که از خانه کعبه بیرون بیاید آن وقت او را بگیرند، ولی در خانه کعبه نمی‌توانند او را بگیرند و دستگیر کنند. پیغمبر فرمودند: حتی اگر به خانه کعبه در آویختند آنها را بکشند. عکرمه بن ابی جهل فرار کرد و به حبشه (از طریق دریا) می‌رفت. وسط راه، دریا طوفانی شد و ناخدا گفت: اصلاً اینگونه طوفانی سابقه ندارد و ما غرق می‌شویم. عکرمه دلش نزد خدا رفت و گفت: اگر تو ایشان را به عنوان پیامبر فرستاده‌ای، نشانه‌اش این باشد که دریا آرام شود، قول می‌دهم که ایمان بیاورم. دریا آرام شد، به خدمت رسول‌گرامی<sup>(ص)</sup> آمد و گفت: یا رسول‌الله! من با پای خودم آمدم هر کار که خواستید انجام دهید. حضرت ایمانش را قبول کردند او هم مسلمان خوبی شد. آدم شقی، سعید شد و در جنگ یرموک شهید شد. خیلی از مشکلات با این تفسیر روشن حل می‌شود.

امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> به ابن ملجم قاتل بودنش را خبر دادند، شاید یک اهتمامی انجام دهد و از این مسیرضعفی که دارد خارج شود شاید به فکر بیفتد که من چه مشکلی دارم و از علی<sup>(ع)</sup> کمک بخواهد. ابن سعد هم می‌توانست از این پیشگویی خوب استفاده کند، ولی این کار را نکرد، می‌توانست با فرصتی که داشت با استفاده از امام نجات یابد؛ مثل معلمی که به شاگردش در اول سال بگوید، که تو در کارنامه‌ات نوشته شده که رد می‌شوی؛ یعنی با این جور درس خواندن رد می‌شوی برای چه به او چنین می‌گوید؟ جبری است؟ نه، بلکه برای اینکه یک تکانی به خود بدهد و از حالا به

فکر جبران آن باشد و احتمال قبولی او افزون شود. خبر علی<sup>(ع)</sup> به ابن ملجم، پیامبر<sup>(ص)</sup> به عبدالله بن زبیر و خبر علی<sup>(ع)</sup> به ابن سعد، هیچکدام لایتغیر نبودند و احتمال عوض شدن داشت پس جبری در کار نیست.

اکنون در این بحث خیلی از چیزهایی که فکر می‌کردیم که جبری و خارج از اختیار است با این بحث حل می‌شود که خیلی از مردم در آن دچار مشکل شده‌اند چه بسا خبر دادن یک جهت آن اصلاح بوده‌است و حضرت می‌خواستند که اهتمام کند و از مسیر برگردد.

امام می‌فرمایند:<sup>۱</sup> خداوند هر علمش ۷۳ حرف است، یک حرف را به آصف عنایت فرمود که آصف با این دانش قدرت یافت که تخت ملکه سباء را از سرزمین خودش تا سرزمین سلیمان در فاصله پلک زدنی احضار کند. ۲ حرف از این دانش را به عیسی مسیح<sup>(ع)</sup> عنایت فرمود و عیسی با این علم کوران را شفا می‌داد و مردگان را زنده می‌کرد.

اگر یادتان باشد در بحث معجزات دو نظر مطرح شد: یکی اینکه این معجزات مستند به دانشی است که خدا به پیامبران داده است. نظر دیگر این بود که پیامبران دعا می‌کردند و خدا مستقیم معجزه می‌کرد و ما دلایلی آوردیم که معجزه مستند به دانش موهبتی است و آلا بین پیامبران و اولیاء که دعا می‌کنند که یک امر خارق‌عادت اتفاق بیافتد فرقی نیست و بعضی دعا کردند و امر خارق‌عادت اتفاق افتاده است. امام می‌فرمایند: اینکه مردگان را عیسی زنده می‌کرد، کوران را شفا می‌داد همه یک دانشی بود که خدا به او داده بود و دو حرف از این ۷۳ دانش بود. حضرت موسی<sup>(ع)</sup>، ۴ حرف را داشت، دریا را با آن شکافت، و آن معجزات نمایان شد. حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup>،

۸ حرف از این دانش را داشت و حضرت نوح<sup>(ع)</sup>، ۱۵ حرف و جد ما رسول خدا<sup>(ص)</sup>، ۷۲ حرف از این دانش را داشت و می‌گویند: که ما هم وارث جدمان هستیم و به ما ارث رسیده‌است (یعنی ما هم ۷۲ حرف از این دانش را داریم).

آنچه در لوح محفوظ است تغییربردار است به جز آن موارد کلی و جهانی که قطعی‌الوقوع است و خدا خبر دارد و ما خبر نداریم.

در بعضی از روایات است که امام زمان<sup>(ع)</sup> که می‌آیند ۲۷ حرف دانش را می‌آورند. دانش ۲۷ حرف است و امام هر ۲۷ حرف را می‌آورند و بشر تا قبل از ایشان فقط به دو حرف از آن دست پیدا می‌کند. این روایت می‌گوید این دانش ۷۳ حرف است و ۷۲ حرف به پیامبر گرامی داده شده است و اگر دقت کنید این روایت درست است چون امام فرمودند: «اثنان و سبعین»، عرب نمی‌گوید ۷۲، می‌گوید دو هفتاد، عرب همیشه خرده را اول می‌گوید. یعنی امام هفتاد و دو را فرموده ولی راوی موقع شنیدن به ترتیب گویش نوشته و ترتیب گویش این است که اثنان او می‌نوشته و سبعین را بعد شنیده و نوشته، طبق گویش نوشته؛ بنابراین ۲۷ نوشته می‌شود و به نوشته خود اعتماد کرده و گفته امام زمان<sup>(ع)</sup> که می‌آیند همه دانشی که می‌آورند ۲۷ حرف است در حالیکه چنین نیست. روایت اول که دانش خدا ۷۳ حرف است، درست می‌باشد. ۷۲ حرف را به پیامبر داده، ما هم وارث او هستیم، امام زمان<sup>(ع)</sup> هم وارث پیامبر است وقتی می‌آید ۷۲ حرف دانش را می‌آورد. اینکه روایت می‌گوید این قدر دانش بر بشر گسترده می‌شود به این نکته اشاره دارد.

بحثی در روایت داریم بنام بحث تصحیف یعنی غلطی که در روایت توسط راوی در نوشتن یا شنیدن و یا خواندن است. عزیز بوده ولی آن را عزیز خوانده‌است که این دو در گویش فرق

آنچه در لوح محفوظ است تغییربردار است به جز آن موارد کلی و جهانی که قطعی‌الوقوع است و خدا خبر دارد و ما خبر نداریم.

می‌کنند، ولی در نوشتن یک نقطه در حرف آخر متفاوت است. یا کلمه برید و یزید، خصوصاً در دو قرن اول که نقطه نبوده است. گاهی وقتها کلماتی است که در نوشتن تفاوت دارند ولی در شنیدن خیلی شبیه هم است. شنونده یک چیزی گفته و او یک چیزی دیگری شنیده و نوشته، در این حالت تصحیف در روایت وارد شده است. تصحیف یعنی انحراف و اشتباه و خطا، که در بعضی از روایات تصحیف نوشتاری و شنیداری واقع شده است که اصطلاحاً به آن مُصَحَف می‌گویند. روایات مُصَحَف از جمله روایات ضعیف است که اگر ثابت شود روایتی تصحیف شده است از اعتبار آن کم می‌شود. ممکن است دو راوی باشد یکی برید باشد و یکی یزید. برید موثق و یزید ناموثق باشد، ما مردد شدیم که این راوی برید است یا یزید. بخاطر یک کلمه، روایت می‌شود مجهول؛ چون معلوم نیست که این راوی که وسط کار قرار گرفته کیست. روایت که مجهول شد از جمله روایات صحیح خارج می‌شود می‌آید جزء روایات ضعیف.

آنچه در لوح محفوظ است تغییر می‌پذیرد که دلیل و شواهد آوردیم و علم غیب اصلی همان مربوط به یک حرف است که خدا آن را نگه داشته است که همان علم به وقوع است و به هیچکس نمی‌دهد مگر اینکه صلاح بداند این مورد را به پیامبر بدهد. «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا»<sup>۱</sup>، بعضی وقتها دانستن غیب هم به صلاح ما نیست. «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ...»<sup>۲</sup>؛ من پیامبر ابتدایی

---

۱- جن آیه ۲۶

۲- احقاف آیه ۹



شما که نیستم، «...و ما أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ...»<sup>۱</sup>؛ نمی دانم چه با من خواهد شد، و این با آن روایات منافاتی ندارد که یکی مربوط به وقوع القطعی بودن است و دیگری مربوط به لوح محفوظ است و این از کرامت‌های خدا در حق اولیاء است.

روایت دیگری است که راوی می گوید: امام صحبت از مصحف فاطمیه<sup>۲</sup> می کردند که در آن هر چه بوده است و خواهد بود ثبت شده است و مکثی کردند، راوی گفت: والله این دانش عمیقی است. امام (ع)<sup>۳</sup> فرمودند: علمی نیست. امام در مورد قرآن همین حرف را زدند و باز امام همان جواب را دادند. باز امام در مورد خودشان فرمودند: ما به آنچه بوده و هست و خواهد بود آگاهیم (علم به لوح محفوظ) که من گفتم والله این دانش عمیقی است. امام گفتند: این علم نیست، من پرسیدم: که علم چیست؟ امام فرمودند: آنچه واقع می شود و این علم است، «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ»؛ من غیب نمی دانم. «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»<sup>۴</sup>؛ و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او [کسی] آن را نمی داند (حقیقت اصلی نزد خدا است).

آنچه در لوح محفوظ است تغییر پذیر است. جبری در کار نیست، ضمن اینکه نوشته شده است: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا...»<sup>۴</sup>؛ هر مصیبتی که به شما

۱- همان

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۳۸

۳- انعام آیه ۵۹

۴- حدید آیه ۲۲

می‌رسد قبلاً در کتابی نوشته شده است و این نوشتن هیچ منافاتی با اختیار ندارد. در گذشته اختیار ما باعث نوشته شدن بوده و در آینده هم اختیار ما در دعا و صدقه و اعمال صالح و حسنات می‌تواند این سیئات را پاک کند پس جبری در کار نیست، ولی نوشته هم است. یک دلیل دیگر هم داریم که آنچه در لوح محفوظ است و پیامبر و ائمه به آن علم دارند، قابل تغییر است. امام سجاده<sup>(ع)</sup> بارها فرمودند: اگر این آیه قرآن نبود («يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ خدا هر چه را بخواهد محو می‌کند و هر چه را بخواهد نگه می‌دارد و ام‌الکتاب هم نزد خدا است.) من تا روز قیامت هر چه حادثه نوشته بود خبرتان می‌دادم. یعنی ممکن است عوض شود و الا من می‌دانم تا روز قیامت چه نوشته شده است. قرار بر این است ولی ممکن است عوض شود، لذا ما جبری مسلک نیستیم ولی معتقد به اتفاق هم نیستیم و می‌گوییم که جهان قانون‌مند است و هر چه قرار است که واقع شود نوشته شده است، مثل یک اداره منظم، هر مالی که باید خرج بشود مشخص است و دارای برنامه‌ریزی است. در نظام عالم هستی ذرات بدن اموات هم که به همه طرف می‌روند، نوشته شده است. ممکن است اشکال کنند که بیان این آیه که: «قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ»<sup>۲</sup>؛ قطعاً دانسته‌ایم که زمین [چه مقدار] از اجسادشان فرو می‌کاهد و پیش ما کتاب ضبط‌کننده‌ای است، چه فایده اخلاقی یا اعتقادی دارد؟ می‌گوییم نتیجه‌ی گفتن آن این است که خدا نهایت کار را نشانه گرفته است و می‌خواهد بفرماید: که این کتاب حفیظ اینقدر عجیب است که حتی ذرات

---

۱- رعد آیه ۳۹

۲- ق آیه ۴

بدن اموات هم در آن ثبت است و شما معطل نشوید، حتی سقوط برگ درخت هم و حوادث جزئی در این کتاب ثبت است و حکمت‌های دیگری که ما نمی‌دانیم و دلایل متقن و محکم داریم که آنچه در لوح محفوظ است، قابل تغییر است.

## آیات مطرح شده در جلسه اول:

- ۱- «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (لقمان آیه ۳۴)
- ۲- «...وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ...» (انعام آیه ۵۰)
- ۳- «...وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ...» (اعراف آیه ۱۸۸)
- ۴- «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِكُمْ...» (احقاف آیه ۹)
- ۵- «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا» (حدید آیه ۲۲)
- ۶- «...وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (انعام آیه ۵۹)
- ۷- «قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ» (ق آیه ۴)
- ۸- «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (رعد آیه ۳۹)
- ۹- «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (زخرف آیه ۴)
- ۱۰- «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (بروج آیات ۲۱ و ۲۲)
- ۱۱- «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (توبه آیه ۵۱)
- ۱۲- «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا» (جن آیه ۲۶)
- ۱۳- «إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ...» (جن آیه ۲۷)

- ۱۴ - «...إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...» (هود آیه ۱۱۴)
- ۱۵ - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ...» (بقره آیه ۲۶۴)
- ۱۶ - «...قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ...» (بقره آیه ۲۱۵)
- ۱۷ - «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده آیه ۵۵)
- ۱۸ - «وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ» (اعراف آیه ۱۸۸)
- ۱۹ - «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ...» (واقعه آیه ۶۰)
- ۲۰ - «وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (اعراف آیه ۱۷۴)

**احادیث مطرح شده در جلسه اول:**

١- نهج البلاغه دشتی خطبه ١٢٨، ص ٢٤٥

«هذا تعلّم من رسول الله»

٢- نهج البلاغه خطبه ١٨٣

«لِكُلِّ آجَلٍ كِتَابًا لِكُلِّ أُمَّةٍ آجَلٌ»

٣- بحار الانوار، ج ٣٦، ص ٢٨١

٤- بحار الانوار ج ٩٩، ص ٥٥

«بِقَضَائِكَ الَّتِي تَحْجُبُهُ بِأَيْسَرِ الدَّعَا»

٥- مستدرک الوسائل ج ٧ ص ١٩٦

«لَا صَدَقَةَ وَ ذُو رَحِمٍ مَحْتَا»

٦- بحار الانوار ج ٥، ص ٩

«السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

**جلسه دوم (۱۳۸۶/۶/۳۰)**

بحثی داریم پیرامون عالم ماقبل دنیا که اصطلاحاً به آن عالم ذر گفته می‌شود. ذر از کلمه ذره گرفته شده یعنی شیء ریز. وجه تسمیه عالم ذر این است که در روایت آمده که خداوند از طینت آدم، ارواح ذریه او را گرفت و به ذراتی معلق کرد (و همچنین تعابیری سربسته و رمزآلودی شده) بعد آنها روح پیدا کردند، شعور پیدا کردند، بعد خداوند خود آنها را بر ذات مقدس خودش شاهد گرفت فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟»؛ آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله. (در آیه ۱۷۲ سوره اعراف به این مطلب اشاره شده است.) «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...»؛ و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا گواهی دادیم. به این دلیل به آن عالم، عالم ذر گفته‌اند، که انسانها در آن به صورت ذراتی دارای روح بودند، همین روحی که امروز در کالبد آنهاست؛ در آن عالم در قالب ذراتی گنجید و خدا به آنها شعور داد و آنها شهادت داده و خدا از آنها پیمان‌هایی گرفت. باز در آیه ۱۰۱ سوره اعراف است، که اشاره به عالم ذر دارد و می‌فرماید: «...وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ...»؛ پیامبران آمدند در این دنیا مردم را دعوت کردند اما این تکذیب کنندگان، قرار نبود چیزی را که تکذیب کرده بودند

به این دلیل به آن  
عالم، عالم ذر گویند،  
که در آن عالم انسانها  
به صورت ذراتی دارای  
روح بودند.

دوباره تصدیق کنند؛ امام می‌فرماید: منظور از «قبل» در آیه فوق، عالم ذر بوده و آنجا تکذیب کرده بودند؛ «التَّكْذِيبُ ثُمَّ»<sup>۱</sup>؛ آنجا تکذیب کرده بودند. و باز در آیه ۷۴ یونس با اندک تفاوتی در الفاظ، این مطلب را بیان کرده: «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ...»؛ آنگاه پس از وی رسولانی را به سوی قومشان برانگیختیم و آنان دلایل آشکار برایشان آوردند ولی ایشان بر آن نبودند که به چیزی که قبلاً آن را دروغ شمرده بودند ایمان بیاورند.

آیت‌الله حسن‌زاده‌آملی در یکی از آثارشان<sup>۲</sup> می‌فرمایند: روح همیشه به یک کالبدی معلق است (روح هرگاه به یک کالبدی معلق شد، خود آگاهی دارد و هرگاه به کالبدی معلق نباشد در حالت بی‌خبری است). خدا روح انسانها را در دنیا به بدن مادی معلق می‌کند و در برزخ به کالبد مثالی و در مابعد برزخ هم بر حسب اختلافی که است به کالبد دیگری معلق می‌شود.

روایات در این مورد فراوانند: یک دسته روایات داریم به نام روایات طینت، طینت از طین گرفته شده، به معنای گل یا سرشت. روایات طینت بیان می‌دارند که انسانهای مؤمن طینتشان از گل انبیاء و علما و صلحا است و انسانهای کافر طینتشان از گل سَجِّین و دوزخ است. باز دوباره اشکالاتی در مورد قضیه جبر و اختیار پیش می‌آید که فعلاً مجال بحث آن نیست.

یک دسته روایات هستند که بیان می‌کنند از انبیاء پیمان ولایت امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> گرفته شده که مفادش این است که خدا از انبیاء اقرار گرفت به ولایت امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup>، در این میان بعضی از انبیاء

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۷

۲- انسان در عرف عرفان



تعلل کرده، عهدشان را فراموش کردند. قرآن در مورد حضرت آدم<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ...»؛ ما با آدم عهد بستیم. چه موقع؟ «...مَنْ قَبْلُ...»؛ قبلاً، (قبل از این که در این دنیا بیاید) «...فَفَسِيَ...»؛ فراموش کرد، «...وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»؛ عزمی از او ندیدیم. آن پیامبرانی که در سر سپردن به پیمان ولایت پیشی گرفتند، پیامبران اولوالعزم شدند؛ حضرت آدم<sup>(ع)</sup> که تعلل کرد «...لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»؛ عزمی از او ندیدیم. در مجموع چند میثاق بوده، میثاق بر توحید، میثاق بر نبوت، میثاق بر ولایت، امتحان هم بوده. امتحانش این بوده که، خداوند ارواح بنی آدم را قبل از اینکه بدنشان خلق شود، به ذراتی معلق کرد و بعد آتشی خلق کرد و گفت: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»؛ آیا من خدای شما نیستم؟ «قَالُوا بَلَىٰ»؛ گفتند بله؛ بعد فرمود: پس به درون آتش بروید، من خدای شما هستم و دستور می‌دهم که به درون آتش بروید؛ اولین کسی که وارد آتش شد وجود نبی مکرم اسلام<sup>(ص)</sup> بود و سپس ائمه و بعد انبیاء اولوالعزم و بعد بقیه مؤمنین بدون چون و چرا به طرف آتش رفتند؛ عده‌ای گفتند: «خَلَقْتَنَا لِنُعَذِّبَنَّا»؛ خدایا ما را اینجا آورده‌ای که عذابمان کنی، و ایستادند؛ آنهایی که به درون آتش رفتند آتش بر آنها سرد شد، آنهایی که نرفتند تا صحنه را دیدند پشیمان شدند و گفتند: «رَبَّنَا أَعِدْ»؛ خدایا یکبار دیگر؛ خدا پذیرفت. همه برگشتند؛ خدا فرمود: حالا بروید در آتش، همه حرکت کردند، نزدیک آتش که رسیدند حرارت آتش که نمایان شد آنهایی که نرفته بودند دوباره ایستادند و آنهایی که رفته بودند دوباره رفتند؛ اولین نفر هم که رفت پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> بودند؛ باز اینها

دیدند که آتش آنها را نسوزاند، برای بار سوم از خدا تقاضای تکرار کردند: «رَبَّنَا آعِدْ»، خدا دفعه سوم هم این امتحان را از آنها گرفت و این صحنه تکرار شد و آنها درون آتش نرفتند؛ بعد خدا ارواح آنها را از این پیکره‌ها جدا کرد و به طینتشان برگرداند و داستان تمام شد.<sup>۱</sup> این ماحصل آیات و روایات است. حال نظر مفسرین را در مورد این آیات بررسی می‌کنیم.

نظر اول: این است که همین ظاهر مراد است.

نظر دوم: این یک تمثیل است؛ تمثیل اینست که برای اینکه یک مطلبی را روشن کنی، از یک قصه خیالی استفاده می‌کنیم. خدا خواسته اینطوری حرف را به ما تفهیم کند، والا چطور ممکن است که ما تصور کنیم انسانها در عالم دیگری بوده‌اند و بعد به صورت ذره‌ای درآمدند؛ این اصلاً برای ما قابل فهم نیست. علاوه بر آن چند اشکال بزرگ می‌توان بر این نظریه گرفت، که کسی جواب نداده.

نظر سوم: میثاق، همان عقل و فطرت است؛ دلائلی هم آوردند: «لَيْسَتْ أَدْوَاهُ مِيثَاقِ فِطْرَتِهِ»<sup>۲</sup>، امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> در نهج البلاغه پیغمبران را یادآوری کننده میثاق فطرت می‌دانند و اسم فطرت را به عنوان میثاق ذکر می‌فرماید. خیلی از بزرگان معتقدند و در تفاسیر آورده‌اند؛ معتقدند میثاق همان عقل و فطرت است.

پیرامون عالم ذر سه نظریه وجود دارد:  
 نظر اول: این است که همین ظاهر مراد است.  
 نظر دوم: این یک تمثیل است.  
 نظر سوم: میثاق، همان عقل و فطرت است.

۱- اصول کافی، ج ۲، باب طینة المؤمن و الکافر از حدیث اول. ص ۲

۲ - نهج البلاغه دشتی، خطبه ۱، ص ۳۸

به اعتقاد ما نظر اول درست است، یعنی همان چیزی که ظاهر است. به نظر اول اشکال فراوان وارد است؛ اگر چه به نظرات دیگر هم اشکال وارد است اما نه به اندازه نظر اول. اگر یادتان باشد در بحثهای قبل گفتیم اصل، ظواهر قرآن است. ظواهر قرآن حجت است؛ راه ورود به بطن قرآن این نیست که ما به ظاهر قرآن پشت کنیم، تنها در یک مورد ظواهر حجت نیستند و آن، جایی است که ظاهر با بداهت عقلی در تنافی باشد که آن هم در چند آیه، محدود است. مثلاً «...خَلَقْتُ بِيَدِي...»<sup>۱</sup>؛ من آدم را با دو دستم آفریدم؛ معلوم است که خدا دو دست ندارد، پس ظاهر مراد نیست یا آن آیه که می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»<sup>۲</sup>؛ خدا بر تخت مستقر است، خدا تختی ندارد به بداهت عقلی معلوم می‌شود خدا مکان ندارد؛ بقیه تا آنجایی که دلیل قطعی برخلاف ظاهر آیه نباشد آن ظاهر حجت است. حال اگر به این سه نظر نگاه کنیم؛ در نظر اول اگر ظاهر آیه را بگیریم، نظر دوم خلاف ظاهر است؛ نظر سوم هم خلاف ظاهر است. یعنی واقعاً شما وقتی حدیث می‌گویید: خدا همه انبیا را حاضر کرد، بعد از آنها سؤال کرد، اینها را تمثیل می‌دانید؟! تمثیل این است که اطراف مطلب هم غیرواقعی باشد؛ پیغمبر اسلام غیرواقعی است؟! حضرت عیسی یا حضرت نوح غیرواقعی است؟! وقتی می‌فرماید: پیامبران اولوالعزم پیمان سپردند، این غیرواقعی است؟! یک وقت شما می‌گویید سیمرغ، این غیرواقعی است. یک وقت می‌گویید کوه قاف یا چیز دیگر، اینها واقعیت ندارد! یا می‌گویید من دیروز دیدم زید همراه عمرو به کتابخانه می‌رفت؛ این که تمثیل

تنها در موردی که  
ظاهر آیات با بداهت  
عقلی در تضاد هست،  
باید ظاهر قرآن را  
کنار گذاشت.

۱- ص آیه ۷۵

۲- طه آیه ۵

نیست، این خبر از واقعه است ما چطور تمثیل را با واقعیت مخلوط می‌کنیم، این خلاف ظاهر است. می‌گویند نظر شما درست است که موافق ظاهر است، ولی چندین اشکال دارد؛ در جواب باید به آنان گفت که اگر شما نتوانستی اشکال را حل کنی، چرا صورت مسئله را پاک می‌کنی؟! متأسفانه این روشی است که بعضی از مفسرین به جای حل مسئله صورت مسئله را پاک می‌کنند. جالب این است که روایات صراحت دارند و نص است، دیگر نمی‌توانیم بگوییم ظاهر است. در مورد روایات باید بگوییم نص است. فقط یک کار می‌توان کرد و آن اینکه سندش را ابطال کنیم و الا از نظر دلالت و متن نمی‌توان بر آن خدشه وارد کرد. دلالت و متن به صراحت خبر از پیمان در عالم ذر می‌دهد آنجا دیگر قابل تأویل و تفسیر نیست. امام دارد می‌فرماید اولین نفری که وارد آتش شد پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup> بود و این دیگر تمثیل نیست. چطور می‌گویید این تمثیل است؟ اولین کسانی که پیمان سپردند و سبقت گرفتند در پیمان ولایت، پیامبران اولوالعزم بودند؛ آیا این تمثیل است؟ شما با متن روایت که نمی‌توانید بجنگید، فقط یک کار می‌توانید انجام دهید و آن اینکه بگویید من سند را قبول ندارم، و ما جواب می‌دهیم که آنقدر تعداد روایات زیاد است که در تواتر آن تردیدی نیست و با سندش هم نمی‌توانی بجنگی، شاید بتوانید به چند روایت اشکال وارد کنید اما وقتی صد روایت شد آیا می‌توان گفت همه آنها متروک یا جعلی است؟ در همه آنها تصحیف<sup>۱</sup> واقع شده است؟

۱- تصحیف: اشتباه نوشتاری و شنیداری در نقل روایت که در متن یا سند حدیث باشد.

یک دسته روایات در بحث تعارض ادله وجود دارد که مرحوم شیخ انصاری<sup>(ه)</sup> بیان کرده که اگر شما به دو دلیل متعارض رسیدید و نتوانستید هیچکدام را بر دیگری ترجیح دهید و متکافی<sup>۱</sup> و عدل هم شدند، همسنگ هم شدند، مخیرید به هر کدامشان که می‌خواهید عمل کنید؛ یک دلیل می‌گوید: نماز جمعه در عصر غیبت حرام است، دلیل دیگر می‌گوید واجب است؛ شما مخیرید نماز جمعه بخوانید یا نخوانید؟ بعد ایشان می‌گویند: روایات تخیّر مشهورند بلکه متواترند؛ ۵ یا ۶ روایت است. تازه معارض هم دارد؛ همین روایات تخیّر هم معارض دارند؛ چون بعضی از روایات دیگر می‌گوید نه! اگر شما به ۲ روایت متعارض رسیدید توقف کنید؛ تأخیر جایز نیست. با این حال ایشان ادعای تواتر کرده؛ شما چطور جلوی ۱۰۰ روایت که همه آنها یک حرف را می‌زنند، می‌ایستید و می‌گویید: سندش قابل قبول نیست؛ چنین کاری نمی‌توان کرد. بله در بحث آیات، ممکن است کسی بگوید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ...»<sup>۲</sup>، این میثاق فطرت است؛ انصافاً قابل تأویل است؛ چیزی بیش از ظاهر نیست؛ حتی بعضیها ظاهر خیلی قوی هم ندارد؛ حتی بعضی از آنها استحصانی است؛ انسان خیلی باید تلاش کند تا اثبات کند این مال قبل از نشئه دنیا است. اما در روایات نمی‌شود این کار را کرد؛ بالاخره باید تکلیف این روایات را معین کنیم، نه می‌توانیم تکلیف متن و دلالتشان را معین کنیم و معلقشان کنیم و به آنها بی‌توجهی کنیم و نه می‌توانیم به سندشان بی‌توجهی کنیم. اگر اشکالی به نظر اول وارد است، باید دست به دست

۱- متکافی: دو حدیث متعارض که از جهت مزایا با هم برابر باشند.

۲- اعراف آیه ۱۷۲

هم بدهیم و اشکال را حل کنیم. شما می‌خواهید صورت مسئله را پاک کنید این که مشکلتر و اشکالش بیشتر است؛ حداقل می‌توانید آن را به خدا واگذار کنید و بگویید خدایا! ما نمی‌دانیم. مگر ما یک دسته‌ای از روایات را نداریم که توصیه می‌کنند و می‌گویند که بعضی از چیزها «بین<sup>۱</sup> رُشده»<sup>۱</sup> معلوم است درست است بپذیر؛ بعضی چیزها هم «بین<sup>۲</sup> غیبه» گمراهی آن معلوم است ردکن؛ بعضی چیزها مبهم است، امرش را به خدا واگذار کن مگر در روایات نگفتند! مگر در روایات توصیه نشده که: ای مردم خیلی از مسائل دین را شما نمی‌فهمید؛ آنجایی که نمی‌فهمید امرش را به خدا واگذار کنید این هم یکی از آن است. شما چطور وقتی نفهمیدید رد می‌کنید. امیرالمؤمنین علی<sup>(ع)</sup> به امام حسن مجتبی<sup>(ع)</sup> می‌فرمایند: <sup>۲</sup> خیلی از مسائل عالم است که ممکن است تو نفهمی (با این که امام حسن<sup>(ع)</sup> امام معصوم است) بعد می‌گویند: فرزندم حواست باشد که تو اول جاهل خلق شدی بعد عالم شدی، هر چه که نمی‌دانی امر بر ندانستن خود کن. پس باید بگوییم خدا ما نمی‌دانیم ما علمش را به تو واگذار کردیم. در خیلی از مسائل دین باید همین را بگوییم. در قرآن کریم می‌فرماید: «...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ...»<sup>۳</sup>؛ تأویل این آیات را جز خدا نمی‌داند، راسخین در علم می‌گویند که ما به آن ایمان داریم، «...كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا...»؛ چون از نزد خداست، ما می‌دانیم خدا سخن غیر حق نمی‌گوید، نمی‌دانیم چیست، ولی چون از نزد

در روایات توصیه شده که: ای مردم خیلی از مسائل دین را شما نمی‌فهمید؛ آنجایی که نمی‌فهمید امرش را به خدا واگذار کنید.

۱- کافی، ج ۱ ص ۶۷

۲- نهج البلاغه، نامه ۳۱

۳- آل عمران آیه ۷

خداست ما به آن ایمان داریم. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: خدا در اینجا یک عده را راسخین در علم نامید، چون به جهل خودشان اعتراف کردند. چون دانش را به خدا واگذار کردند. ما خیلی چیزها را نمی‌فهمیم، مگر دانشمندان فیزیک یا دانشمندان شیمی همه چیز را فهمیدند؟! مگر ریاضی‌دانان یا اخترشناسان همه چیز را فهمیدند؟! شما در هر دانشی بروید همین حرف است، این فقط مربوط به اسلام و روایات نیست، مربوط به عالم ماوراء نیست، مربوط به همین دنیا است. یکی از اخترشناسان می‌گوید: ما در این فضا یک نقطه کور کشف کردیم که نمی‌دانیم در کجای فضا است، اول آن یا آخر آن است، ابتدا و انتهای آن کجاست با اینکه میلیاردها سال نوری را رصد کرده‌اند. پس در همه دانش‌ها این مشکل وجود دارد و ما نمی‌توانیم بگوییم، چون نمی‌فهمیم و اشکال وجود دارد، پس اشکال دلیل بطلان است، نه، اشکال دلیل بطلان نیست، شاید دلیلش ندانستن من باشد، من جواب اشکال را ندانم.

اینجا ممکن است با یک سری اشکالاتی روبرو شویم که به آنها اشاره و در ادامه به این اشکالات پاسخ خواهیم داد.

۱- اگر در عالم ذر میثاق گرفته شده چرا ما آن را فراموش کرده‌ایم، مگر ما آنجا نبودیم، یک نفر باید یادش باشد، این همه آدم همه فراموش کرده‌اند، این چه میثاقی است که ما یادمان نیست؟ ظاهراً این اشکال خیلی نظر مفسرین را به خود مشغول کرده و خیلی‌ها که با آن روبرو شده‌اند آنرا رها کرده‌اند و گفته‌اند. آن نظریه میثاق آبرومندتر است و راحت‌تر می‌توان مردم را قانع کرد.

اشکال: اگر در عالم ذر،  
میثاق گرفته شده چرا  
یادمان نیست؟ مگر  
می‌شود همه انسانها  
آن را فراموش کرده  
باشند؟

۲- بر فرض که عالم ذری هم وجود داشته و ما میثاقی دادیم، من از شما سؤالی می‌کنم، شما عهده‌ی سپردید به گردنتان واجب هست یا نه؟ بله شرعاً واجب است و الزام شرعی دارد، بلکه الزام عقلی دارد، «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»<sup>۱</sup>! حالا آمدید و بدون هیچ قصور و تقصیری فراموش کردید. گاهی این فراموشی از روی بی‌توجهی است، و به اندازه این بی‌توجهی مجازات خواهد شد گاهی نه، حتی بی‌توجهی هم نکرده، ناخواسته فراموش کرده، آنوقت این فرد الزام دارد؟ شما اگر یادتان رفت نماز بخوانید اشکال ندارد، می‌گویند شما عهده سپردی کاری را انجام دهی، بعد بدون هیچ قصوری فراموش کرده‌ای، هیچ تکلیفی بر گردنت نیست. ما اگر در عالم ذرّ پیمانی سپردیم حالا که یادمان نیست پس تمام شده فرض کنید.

۳- روایات می‌گویند اینهایی که در دنیا پیامبران را تکذیب می‌کنند در عالم ذرّ هم تکذیب کرده‌اند و اینهایی که اینجا پیامبران را تصدیق می‌کنند در عالم ذرّ هم تصدیق کرده‌اند. این که جبری شد، اینقدر داریم دعوت می‌کنیم، داریم مکذبینی که قرار نیست بپذیرند را دعوت می‌کنیم، این که شد جبر؟! ما که قرار نبود جبر را بپذیریم. چون طبق این روایات ایمان و کفر جبری می‌شود، امام می‌فرمایند: «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ»<sup>۲</sup>؛ جز بنده مؤمنی که خدا ضمیر دلش را برای پذیرش بذر ایمان آماده کرده، نمی‌تواند کسی قبولش کند.

اشکال: روایات می‌گویند کسانی که پیامبران را تصدیق یا تأیید می‌کنند، در عالم ذر هم پیامبران را تصدیق یا تأیید کرده بودند، این که جبر است؟

۱- اسراء آیه ۳۴

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۱. نشر دارالکتاب الاسلامیه تهران سال ۱۳۶۵



۴- یک عده معتقدند که تناسخ وجود دارد، عقیده آنها این است که می‌گویند، عده‌ای از انسانها می‌آیند در دنیا شرارت می‌کنند، وقتی مردند، یکی از عذابهایی که خدا بر اینها وارد می‌کند این است که آنها را برمی‌گرداند در دنیا و روح آنها را در کالبد مثلاً حیوانی قرار می‌دهد تا مردم به آنها سنگ بزنند، در بیابانها سرگردان شوند، شب گرسنگی بکشند، شب جای خواب نداشته باشند، آواره و سرگردان باشند، بالاخره با عسرت زندگی می‌کنند و می‌میرند. دوباره که مُردند روح آنها را چندین بار برمی‌گردانند تا اینکه پخته و انسان کامل و خوبی می‌شود و به عالم آخرت بازمی‌گردد. ما روایات فراوان داریم که بعد از مرگ به هیچ وجه سنت خدا بر بازگشت نیست و این امر، محال شرعی است، نه محال عقلی و ذاتی.

این حرف مشکل تناسخ دارد، تناسخ چیست؟ این است که بگوییم یک روح واحد با یک پیکره، یک واحد حقیقی بوده، شده آقای زید، دوباره از او جدا شده با یک پیکره دیگر، دوباره شده آقای زید، یعنی در حالی که یک زید است دو تا زید است.

۵- طبق ظاهر قرآن که می‌فرماید: ما انسان را از مراحل مقدماتی جنین آوردیم؛ «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»<sup>۱</sup>. مفسرین تقریباً اجماع کرده‌اند که «خَلْقًا آخَرَ»، انشاء روح است، چون خدا روح را تعلق به بدن داد، تبارک الله به خودش گفت. شما می‌گویید: روح قبل از خلقت بدن بوده، این که با ظاهر آیه تنافی دارد.

اشکال: چطور می‌گویید  
روح قبل از خلقت  
بدن بوده و حال آنکه  
با ظاهر آیه ۱۴ سوره  
مؤمنون منافات دارد؟

۶- قرآن آیه می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...»<sup>۱</sup>؛ ما از طینت بنی آدم ذریه‌اشان را شاهد گرفتیم، اما در روایت می‌فرماید: ما از طینت آدم<sup>(ع)</sup> ذریه‌اشان را شاهد گرفتیم، حالا بنی آدم یا آدم؟ بین آیه و روایت، ما آیه را شاهد می‌گیریم، ما مأموریم روایات را به قرآن عرضه کنیم و نمی‌توانیم روایت را بر آیه ترجیح دهیم. روایات عرض مفادشان این است که اگر در یکی از روایات شک کردید آنرا به قرآن عرضه کنید اگر با قرآن مطابق بود، درست است و اگر مخالف بود، از ائمه<sup>(ع)</sup> نیست.

پاسخ به اشکالات: عالم ذر را معنا کرده و وجه تسمیه‌اش را هم گفتیم، سه نظر را هم بیان کردیم، البته ۴ یا ۵ نظر است که من ۳ تای آن را بیان کردم، بعد گفتیم نظر اول، موافق ظاهر قرآن و تصریح روایات است. روایات هم از نظر متن صریحند و قابل تأویل نیستند و هم از نظر سند غیر قابل انکارند. حداقلش تواتر اجمالی دارند و نمی‌توان کنار گذاشت، باید و به جای پاک کردن صورت مسئله به طرف حل اشکال برویم یا اگر نتوانستیم حل کنیم، حداقل علمش را به خدا بسپاریم. به خاطر تواتر روایات، بگوییم خدایا ما می‌دانیم که بوده و حجت‌های تو حرفشان را زده‌اند و به تواتر هم رسیده، ولی ما عقلمان نمی‌رسد که بفهمیم چه بوده، پس توقف می‌کنیم و به خودت می‌سپاریم.

پاسخ به اشکال اول: این چه امتحانی بوده که فراموش شده؟ قبل از اینکه جواب را بگویم نکته‌ای را بیان می‌کنم: قرآن نقل می‌کند که: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ»<sup>۱</sup>؛ وقتی مرگ اینها می‌آید اینگونه جواب می‌دهند که خدایا ما را برگردان، «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...»<sup>۲</sup>؛ شاید من در آنچه وانهادهام کار نیکی انجام دهم. در سوره انعام می‌فرماید که: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقُفُوا عَلَى النَّارِ...»<sup>۳</sup>؛ ای کاش می‌دیدید هنگامی که روز قیامت می‌شد و این مکذبین را می‌آوردند بر لبه آتش جهنم نگهشان می‌دارند، «...فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۴</sup>؛ می‌گویند: ای کاش به دنیا برمی‌گشتیم آنجا دیگر تکذیب آیات خدا نمی‌کردیم و مؤمن می‌شدیم. «بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلٍ...»<sup>۵</sup>؛ قرآن می‌گوید: [اولی چنین نیست] بلکه آنچه را پیش از این نهان می‌داشتند برای آنان آشکار شده است، «...وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ...»؛ اگر آنها را برگردانیم دوباره کارهای قبلی را می‌کنند، «...وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»؛ اینها دروغ‌گویند؛ جلوی جهنم ایستادند و دروغ می‌گویند. می‌گویند اگر ما برگردیم مؤمن می‌شویم.

---

۱- مؤمنون آیه ۹۹

۲- مؤمنون آیه ۱۰۰

۳- انعام آیه ۲۷

۴- همان

۵- انعام آیه ۲۸

یک سؤال: آدمی مثل معاویه را بیاورند اینجا و بگویند: تا خدا، خداست باید در این دوزخ وحشتناک آتش دنیا که در مقابل آتش و عذاب آخرت هیچ است بسوزی، تمام هم نمی‌شوی، آتش را هم ببیند؛ داغی و حرارت آتش را هم حس کند؛ آن وحشت‌ها و مردن و صحنه‌های وحشتناک برزخ و عذابهای برزخ و همه اینها که تمام لذتهای دنیا را اگر بگیری نمی‌ارزد که یک لحظه آن را تحمل کنی، آنها را هم پشت سر گذاشته؛ چون در برزخ هم که اینها راحت نبودند بعد چنین آدمی برگردد به دنیا، آیا شما قبول دارید که خلاف کند؟ همه لذتهای دنیا را فرض کنید یک لقمه خوشمزه. یک آقایی بگوید اگر این لقمه را بخوری می‌اندازیمت در آتش، زنده زنده بسوزی! به نظر شما کدام عاقلی این کار را می‌کند؟! از نظر طبیعی که نگاه می‌کنی امکان ندارد. از این طرف هم قرآن کتاب صدق و حق است. قرآن این را می‌گوید؛ قرآن که دروغ نمی‌گوید؛ خلاف واقع هم که نیست، حقیقت است. از این طرف که در عالم واقع نگاه می‌کنیم چنین چیزی امکان‌پذیر نیست هر چه هم فرد خبیث باشد، حداقل وحشت جلوی او را می‌گیرد. عده‌ای سر سفره‌ای نشستند بودند، حجاج بن یوسف یک روز سخاوتش گل کرد و سفره‌ای انداخت و مردم آمدند نشستند؛ غذاهای رنگین و اینقدر غذا پخته بود که حد نداشت، یک سفره شاهانه. همین که مردم آمدند دست را دراز کنند و بخورند، حجاج گفت: آزادید ولی هرکس یک لقمه خورد، گردنش را می‌زنم همه وحشت زده برگشتند هیچ کس به آن دست نزد. این که دیگر ربطی به شقی و سعید ندارد. اگر به طرف بگویی این لقمه را بخورد و یقین داشته باشد گردنش را می‌زنند دیگر نمی‌خورد. پس چطور قرآن می‌فرماید: اینها آتش را دیدند، عذابها، برزخ و قبض

روح را دیدند، فرشتگان را هم دیده‌اند؛ دروغ می‌گویند، اگر دوباره هم برگردند کار خلاف می‌کنند. این آیات یک نکات مخفی دارد ما فقط ظاهرش را می‌بینیم.

اگر معلمی خواست امتحان دوباره بگیرد همان سؤالات را می‌پرسد یا سؤالات جدید را مطرح می‌کند؟ اگر همان سؤالات را بپرسد، شاگرد تنبل هم ۲۰ می‌شود. امتحان طبیعی آنوقت است که سؤالات عوض شود. خدا می‌فرماید: بدکار وقتی که لحظه معاینه فرشتگان مرگ را می‌بیند، از روی اخلاص می‌گوید: «قَالَ إِنِّي تَبَتُّ آلَانَ»؛ خدایا توبه کردم، دروغ هم نمی‌گویم. قرآن در اعتراف فرعون که می‌گوید من شهادت می‌دهم خدایی جز خدای بنی‌اسرائیل نیست، نمی‌گوید دروغ می‌گویی! می‌فرماید: «آلَانَ»؛ حالا ایمان می‌آورید! یعنی ایمانت راست است ولی آلان؟ چون پشت صحنه را دیدی، امتحان تو، امتحان عادی نیست.

علت اینکه ما فراموش کرده‌ایم این است که امتحان عادی باشد. لازمه عادی بودن امتحان این است که آن صحنه‌ها را فراموش کنیم. اگر یادمان بماند که چه دیده‌ایم، چه وحشتی، چه حقایقی، همه ایمان می‌آورند؛ بوش هم ایمان می‌آورد و دیگر امتحان ارزش و معنا ندارد. امتحان زمانی است که کتاب بسته باشد و سؤالات هم تکراری نباشد. حکمت فراموشی این است. پس، قرآن که می‌فرماید: اگر اینها برگردند در دنیا همان کارها را می‌کنند. نکته مخفی آن این است که اگر قرار باشد ما اینها را به دنیا برگردانیم، دوباره همه چیز را از یادشان می‌بریم و وضعیت را عادی می‌کنیم و دوباره، معاویه همان معاویه می‌شود و یزید همان یزید و علی هم همان علی

باید عالم ذر فراموش شود؛ چون اگر یادمان باشد، دیگر امتحان معنا ندارد و این حکمت فراموشی عالم ذر است.

می‌شود و دوباره همان نتیجه به دست می‌آید پس بهتر است که رهایش کنیم. باید به آن قسمت مخفی آیه هم توجه کنیم وگرنه کدام عقلی باور می‌کند که انسان مرگ و برزخ و شب اول قبر و عذابهای وحشتناک و قیامت و آتش دوزخ و بعدش هم به خاطر چیز بی‌ارزشی گناه کند و تاوان به این سنگینی را بدهد و بهشت به آن عظمت را از دست بدهد، امکان ندارد. پس حالا فهمیدیم که باید عالم ذرّ فراموش شود؛ چون اگر یادمان باشد دیگر امتحان معنا ندارد.

پاسخ اشکال دوم: چون پیمان را فراموش کردیم پس چیزی بر عهده ما نیست؟

یک سؤال شرعی: آدمی است که صددرصد عدالتش احراز شده و هیچ کس از او گناهی ندیده و دروغی نشنیده و شصت سال به راستگویی و امانتداری و صداقت معروف شده. حالا این فرد آمد و به شما گفت یادت است که ده سال پیش منزل فلانی نشسته بودیم، صحبتی شد و شما گفتید اگر چنین شد، من این مبلغ را به شما هدیه می‌کنم، حالا حاضری به قولت عمل کنی؛ شما می‌گویید: من چنین حرفی زده‌ام؟ من که یادم نمی‌آید. هر چه به ذهنتان فشار می‌آورید، یادتان نمی‌آید. اما شما مطمئن هستید که این آدم دروغ نمی‌گوید بخاطر عدالتش یقین می‌کنید به این که آن را فراموش کرده‌اید؛ آیا در این صورت الزام شرعی می‌آورد یا نه؟ الزام شرعی می‌آورد چون شما باید یقین پیدا می‌کردید، که کردید. پس الزام شرعی می‌آورد. حال اگر آن طرف خدا باشد، می‌فرماید: ای بنی آدم درست است که روز ذرّ را از یاد شما بردیم، اما من که خدا هستم، به شما یادآوری می‌کنم، که آنجا پیمان دادید، روز قیامت نگوئید ما آن پیمان را فراموش کردیم.

خدا می‌فرماید: ای بنی آدم درست است که روز ذرّ را از یاد شما بردیم، اما من که خدا هستم، به شما یادآوری می‌کنم، که آنجا پیمان دادید، روز قیامت نگوئید ما آن پیمان را فراموش کردیم.

داده است، به آیه دقت کنید: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ...»؛ فرمود: من خدای شما نیستم. «...قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...»؛ گفتند چرا شهادت می‌دهیم، «...أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»؛ داریم به یادتان می‌آوریم، که فردای قیامت نگوید خدایا ما پیمان را یادمان رفت، ما که داریم یادتان می‌آوریم و بر گردنتان است. اگر فردای قیامت گفتید ما یادمان نبود، می‌گوییم: به ما که اطمینان داشتید، ما که به شما یادآوری کرده بودیم، باید به حرف ما اعتماد می‌کردید. پیمان وقتی الزام ندارد که من یقین نداشته باشم ولی اگر یک معتمد و یک فرد موثقی یادم آورد، حتی اگر به ذهنم هم خطور نکرد، شرعاً بر گردنمان است و باید به آن عمل کنم.

پاسخ اشکال سوم: اصلی‌ترین اشکال این است. شما می‌گویید هر که آنجا تکذیب کرده، اینجا هم تکذیب می‌کند. پس مکذبین چه گناهی دارند، طینتشان که از سجین است، از گل جهنم و از طینت ظلمت است. آنجا که تکذیب کردند، اینجا هم مجبورند تکذیب کنند؛ پس این جبر است. پیامبران هم تبلیغ کردند (به قول مرحوم آخوند خراسانی) برای اینکه حجت تمام شود و بیشتر از این تکلیفی نداشتند. قبل از پاسخ به اشکال سوم یک مروری به آنچه گفته شد داشته باشیم و سؤالاتی را نیز پاسخ‌گوییم تا به جواب اشکال سوم برسیم.

عالم ذرّ را بیان کردیم و نظر اول را پذیرفتیم. اشکالات آنرا مطرح کردیم، یکی از اشکالات این بود که عالم ذر فراموش شده، که در جواب این دو عرض شد اینکه باید فراموش می‌شده تا

امتحان حالت عادی داشته باشد. اگر مردم یادشان باشد عالم آن طرف چه خبر است هیچ کس جرأت گناه کردن را نمی‌کند و دیگر امتحان مفهومی ندارد.

اشکال دوم این بود که به فرض پیمانی بوده، چون ما فراموش کردیم، اگر چیزی شود برگردن ما نیست. پیمان فراموش شده، الزام عقلی و شرعی ندارد. در جواب گفتیم شما به خدا و پیغمبر اعتماد داری یا نه؟ خدا و پیغمبر دارند می‌گویند: ای بنی آدم میثاق را فراموش کرده‌اید، ولی چون ما مورد اعتماد شما هستیم داریم به شما هشدار می‌دهیم که میثاق داده‌اید و به گردن شماست.

سؤال: خدا کوه یا سنگی را بر سر بنی اسرائیل قرار داد و از آنها پیمان گرفت. هیچ لزومی ندارد که اگر در عالم ذر پیمان گرفته باشد دوباره در دنیا هم پیمان بگیرد؟

جواب: نوع پیمان فرق می‌کرده است و تجدید پیمان اشکال ندارد، مگر مردمی که زیر درخت رضوان جمع شدند، با پیغمبر بیعت نکرده بودند که دوباره با پیغمبر بیعت کردند؟ تجدید میثاق می‌شود، تجدید میثاق برای تأکید است، اشکال هم ندارد بلکه خوب است. ثانیاً: کوه طور برای پیمان بالای سر بنی اسرائیل بلند نشد کوه طور برای این بود که حضرت موسی<sup>(ع)</sup> گفت: این تورات کتاب خداست بگیرید، یکجا آورد. (یکجا آوردنش هم شاید برای گوشمالی بود) یکوقت خدا این همه تکلیفش را برای آنها نازل کرد. برای امت اسلام چنین نبود اول فرمود: نماز بخوانید، بعد فرمود: روزه بگیرید، بعد فرمود: زکات بدهید برای آنها یکجا آمد گفتند اینهمه کار، ما انجام نمی‌دهیم. ما آمدیم زیر سایه تو راحت بشویم حضرت موسی<sup>(ع)</sup> گفت: اگر نگیرید کوه طور کنده



می‌شود. گفتند: نمی‌گیریم، کوه طور کنده شد، گفت: حالا می‌گیرید یا نه! گفتند: می‌گیریم و کتاب را گرفتند.

سؤال: دلیل امتحان در عالم ذر چیست؟ چگونه و چه مدت در عالم ذر زندگی کرده‌ایم؟

جواب: نمی‌دانم، خیلی از چیزها را لازم نیست انسان بداند. دلیلش این است که خداوند از فرشتگان تا انسانها همه را با امتحان کردن، منزلت داده. این سنت الهی است چرا این سنت خداست؟ من نمی‌دانم. در خطبه قاصعه<sup>۱</sup> امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: خدا فرشتگان را با خلقت آدم و سجده بر او امتحان کرد صعوبت امتحانشان هم این بود که آدم را از طینتی از پایین‌تر از طینت خودشان خلق کرد شیطان هم که از طایفه جن بود برایش سخت بود گفت: من از یک آتش لطیف خلق شده‌ام، آدم از «حَمَاءِ مَسْنُونٍ»<sup>۲</sup>؛ لجن گندیده، تو او را از لجن آفریدی من را از آتش، آنوقت به من می‌گویی بر او سجده کنم؟! اینجا امتحان سخت شد.

سؤال: اگر قرار بر فراموش کردن همه بوده آن کار بیهوده به نظر می‌آید، حداقل یادآوری و بیان باید بیهوده باشد؟

جواب: این از باب لطف است خدا هیچ وظیفه‌ای ندارد که به یاد ما بیاورد، بالاخره شما همه اسبابی که در این امتحان موفق شوید را دارید: عقل، فطرت، هدایت، حجت بیرونی، حجت درونی، چشم و گوش دارید؛ این یادآوری از باب لطف است. می‌گوید سه بار دیگر امتحان دادی

این یادآوری میثاق از باب لطف خداوند است وگرنه خدا با اسبابی که برای امتحان به ما داده دیگر وظیفه‌ای ندارد تا دوباره یادآوری کند.

۱- نهج البلاغه خطبه ۱۹۲

۲- حجر آیه ۳۳

رد شدی. یک وقت به امید اینکه دوباره برمی‌گردید نباشید که دوباره برگشت نمی‌کنید این لطف است. تجدید امتحان بیهوده نیست.

اشکال سوم: هر که آنجا تکذیب کرد اینجا هم تکذیب می‌کند پس مکذبین چه گناهی دارند طینتشان که سچین و از طینت ظلمت است. آنجا که تکذیب کردند اینجا هم تکذیب می‌کنند، پس این جبر است. پیامبران که ابلاغ کردند فقط برای اینکه حجت تمام شود بیشتر تکلیفی نداشتند؟

پاسخ اشکال سوم: امام<sup>(ع)</sup> می‌فرمایند: خیلی از احادیث ما را، برای همه نخوانید بسیاری از آنها صعبند؛ شیعیان ما می‌شنوند و تکذیب می‌کنند از ولایت ما خارج می‌شوند. گناه آن برگردن شماست، در بعضی روایات می‌فرمایند: اینها اسرار ماست.

روایت نمی‌خواهد بگوید چون آنجا تکذیب کرده، اینجا چاره‌ای جز تکذیب ندارد. شما از کجای این روایت فهمیدید، اتفاقاً از شواهد و قرآن آیات و روایات برمی‌آید که امکان برگشت هم وجود دارد؛ اگر چه عادتاً مثل قبل می‌شود.

از طرفی امکان اینکه آنهایی که تصدیق کردند به زمین بخورند نیز در این امتحان وجود دارد، آنها هم نباید مغرور شوند، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ...»<sup>۱</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خودتان پردازید. ممکن است جو اجتماعی، همنشین بد یا غفلت، خرابت کند؛ همه این خطرات

۱- اصول کافی، ج ۱ ص ۴۰۱

۲- مائده آیه ۱۰۵

وجود دارد. آن فرد مکذب هم ممکن است یک حادثه‌ای پیش بیاید برگردد. ساحران فرعون، یک عمری فرعون را حمایت کردند یک عمری علیه وحی و نبوت عمل کردند یک اتفاق پیش می‌آید یک ادبی در برابر پیامبر خدا (ص) به خرج می‌دهند، خدا هم یک شمه‌ای از نور هدایتش را در وجود آنها می‌تاباند، باز به سجده می‌افتند. فرعون می‌گوید: چرا سجده کردید؟ شما را می‌کشم. تمام وجود آنها غرق در نور می‌شود، می‌گویند: بکش! ما آماده شهادت هستیم. (این فاجر ده دقیقه پیش است) پس امکان هم دارد که برگردند.

قرآن کریم خودش به این اشکال پاسخ داده است: «وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»<sup>۱</sup>؛ و اینگونه آیات [خود] را به تفصیل بیان می‌کنیم و باشد که آنان [به سوی حق] بازگردند، پس جبری نیست. نمی‌فرماید امکان ندارد که برگردند، بلکه می‌گوید، عادتاً چنین است. داستان عکرمه بن ابوجهل را گفتیم که چگونه در دریا آیت خدا را دید و برگشت و سپس در جنگ یرموک شهید شد. بلافاصله بعد از این آیه، آیه بلعم باعور است. آن آیه پشت سرش به مؤمنین هشدار می‌دهد: «وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا...»<sup>۲</sup>؛ و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان، (این هشدار به مؤمنین است) «...فَأَنْسَخْ مِنْهَا...»؛ و از آیات ما جدا شد، «...فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد.

۱- اعراف آیه ۱۷۴

۲- اعراف آیه ۱۷۵

این خطر و هشدار برای مؤمنین است. قرآن می‌خواهد بفرماید نه تنها منعی ندارد که آنها مصدق شوند، شما هم منعی ندارد که دچار تکذیب شوید، پس حواستان را جمع کنید.

جمع بندی پاسخ سوم: جبری در کار نیست، امکان برگشت آنها وجود دارد. هیچ روایتی به جنبه جبری و قهری اشاره نکرده، بلکه به جنبه عادت اشاره کرده. یک عمل بسیار شایسته می‌تواند طینت ظلمانی را نورانی کند؛ مثل عمل ساحران یا عمل اصحاب کهف. قرآن می‌فرماید: «...إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ...»<sup>۱</sup>؛ (یک لحظه جلو شرک ایستادند) و ایمان آوردند، «...وَزِدْنَاهُمْ هُدًى...»؛ ما هم به هدایت آنها افزودیم. *قدم را بگذار راه بگویدت که چون باید رفت!* یک قدم بردار بقیه‌اش را خدا می‌برد. پس جبری در کار نیست اگر چه عادتاً آنهایی که آنجا تصدیق کردند اینجا ایمان می‌آورند و آنهایی که تکذیب کردند اینجا هم ایمان نمی‌آورند.

قرآن کریم تصریح دارد به این که امکان دارد منافقین از نفاقشان دست بر دارند اتفاقاً در مورد منافقین هم داریم که در عالم ذرّ اول گفتند: «قالوا بلی» و بعد پشیمان شدند، اینها در دنیا منافقند. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَهُمْ صَرِيحاً»<sup>۲</sup>؛ منافقین در پایین‌ترین درجه جهنمند و برای آنها یآوری نخواهی یافت. «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ

جواب از اشکال جبر:  
جبری در کار نیست،  
امکان برگشت آنها  
وجود دارد. هیچ  
روایتی به جنبه جبری  
و قهری اشاره نکرده،  
بلکه به جنبه عادت  
اشاره کرده. عادتاً  
آنهایی که آنجا  
تصدیق کردند اینجا  
ایمان می‌آورند و  
آنهایی که تکذیب  
کردند اینجا هم ایمان  
نمی‌آورند.

۱- کهف آیه ۱۳

۲- نساء آیه ۱۴۵

أَخْلَصُوا دِيْنَهُمْ لِلَّهِ...»؛ مگر کسانی که توبه کردند و [عمل خود را] اصلاح نمودند و به خدا تمسک جستند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند، این معنایش چیست؟ اینکه برای منافقین امکان توبه است. پس نتیجه این شد که هیچ جبری در کار نیست. پس هیچ کس نمی‌تواند به خودش مطمئن شود به خاطر همین است که علماء شیعه قصه عشره مبشره را رد می‌کنند، می‌گویند پیامبر ده نفر را اسم برده و فرمود اینها به بهشت می‌روند. شیعه می‌گوید این جعلی است و سند خوبی ندارد و اصلاً دروغ است و با اصول اعتقادی ما سازگار نیست.

اشکال چهارم: در مورد تناسخ عده‌ای معتقدند ارواحی بعد از مرگ به این دنیا برمی‌گردند اینقدر سختی می‌بینند تا اصلاح شوند آنوقت که کامل شدند به جوار حضرت حق می‌روند. جواب: ضرورت قرآن آن را انکار می‌کند. اسلام این امر را انکار می‌کند اما اینکه ذاتاً محال است چنین نیست. اینکه انسان به یک کالبد تعلق بگیرد بعد از یک کالبد به کالبد دیگر برود این محال است؟ چنین نیست امروز بصورت قطعی در علوم تجربی ثابت شده که هر هشت سال یکبار بدن شما عوض می‌شود، یعنی روحی که امروز به بدن شما متعلق است هشت سال پیش به بدن دیگر تعلق داشته. هشت سال پیش آیا کسی غیر شما بود؟ هشتاد سال عمر می‌کنیم ده بار جسم، عوض می‌شود آیا اینجا تناسخ پیش می‌آید؟ اینکه اگر خدا روح ما بگیرد به کالبد دیگری متعلق کند بعد از او بگیرد به کالبد دیگری، اینکه در دنیا داریم می‌بینیم. روحی که الان به این کالبد متعلق است، ده سال پیش به یک کالبد دیگر متعلق بوده. من همان آدم هستم، عقلاً این

امر محال نیست اما سنت خدا این نیست که امتحان دوباره تکرار شود. تناسخ محال است منتها محال شرعی نه محال ذاتی. امیرالمؤمنین (ع) فرمودند<sup>۱</sup>: دیگر بعد از مرگ کسی نمی‌تواند عذرخواهی کند، عذرش را بپذیرند بازگشتی هم در کار نیست. قرآن هم می‌فرماید: «كَلَّا» به هیچ وجه دیگر برگشتی در کار نیست. پس اینکه می‌گویند تناسخ محال است، جزء ضرویات دینی است والا محال عقلی نیست.

فلاسفه بحث کردند در این که در قیامت انسان با چه بدنی محشور می‌شود. سه نظر دادند: یکی اینکه همین بدن و همین سلولها، یک عده گفتند، بدن مادی است، می‌خواهد این سلولها باشد یا سلولهای دیگری. یک عده گفتند، اصلاً مادی نیست بدنی است لطیف، حتی لطیفتر از کالبد مثالی برزخی، کالبد است اما مادی نیست اگر تناسخ محال بود بایستی این محال را می‌فهمیدند امر محال که روشن است، می‌گوییم: جزء بزرگتر از کل است می‌گویند: محال است؛ چون امری است روشن، چطور مسئله تناسخ محال است که نفهمیدند و بر سر آن بحث است. یک روایت در مورد عزیر پیامبر داریم که: خداوند اول کره چشم عزیر را خلق کرد بعد روح در آن دمید و خطاب شد حالا ببین بدن خودت چطور خلق می‌شود. اگر محال بود بایستی اینجا هم محال باشد پس استحاله تناسخ هم نفی می‌شود. بله استحاله اعتقادی دارد.

اشکال پنجم: می‌گویند: «...ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ سپس خلق دیگری انشا کردیم آفرین باد بر بهترین آفریدگاران، گفته‌اند اینجا که تبارک الله آمده به خاطر این است که روح به بدن متعلق شد. انسان چیز دیگری شد. به بعد روحی تبارک الله می‌گوید. اینجا می‌گوید روح را خلق کرده ما می‌گوییم روح قبلاً بوده، لکن ظاهر آیه چیز دیگری است؟ می‌گوییم از کجا فهمیدید که «...ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...»، خلقت روح است؟ روح از سنخ امر است «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»؛ خداوند هم خلق دارد هم امر، دو نوع ایجاد دارد: یک نوع آن خلق است که در آن تدریج و زمان است، نوع دیگر امر است که در آن زمان وجود ندارد. هر جا سخن امر است تدریج در کار نیست، «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛<sup>۲</sup> با کن فیکون ایجاد می‌شود، «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمَحٍ بِالْبَصَرِ»؛<sup>۳</sup> و فرمان ما جز یک بار نیست [آن هم] چون چشم به هم زدنی. «...قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...»؛<sup>۴</sup> (نفرموده: مِنْ خَلْقِ رَبِّي) روح از سنخ امر است. اینجا می‌گویند: «...ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...»، صحبت از خلق است. شما از کجا می‌گویید مراد از خَلْقًا آخَرَ خلقت روح است؟

خدا دو نوع ایجاد دارد: یک نوع آن خلق است که در آن تدریج و زمان است، نوع دیگر امر است که در آن زمان وجود ندارد. هر جا سخن امر است تدریج در کار نیست.

۱- مؤمنون آیه ۱۴

۲- یس آیه ۸۲

۳- قمر آیه ۵۰

۴- اسراء آیه ۸۵

حال گیریم که مراد روح باشد آیه دارد خبر می‌دهد که روح را به بدن معلق کرده اما آیا این روح که بدن معلق کرده همان لحظه ایجاد کرده یا قبلاً ایجاد شده بوده؟ آیه در مورد این مطلب ساکت است (مثلاً می‌گویید من نان ساندویچی برداشتم و کباب داخل آن گذاشتم، شد یک ساندویچ حالا کجا بیان می‌کند که کباب را همان لحظه پخته. ممکن است کباب را دیروز پخته و در فریزر گذاشته و امروز لای نان گذاشته) ما فرض می‌کنیم *خَلَقًا آخِر* در مورد تعلیق روح است ولی کجا آیه می‌گوید که روح همان لحظه آفریده شد؟

حالا می‌آییم سراغ روایات، روایات این حرف را تأیید می‌کند. یک روایت در مورد روح حضرت آدم<sup>(ع)</sup>، می‌فرماید: خدا روح آدم را دو هزار سال قبل از جسمش آفرید؛ این مؤید این نظر است که روح قبل از جسم آفریده شده است روایت دیگر هم داریم. نمونه دیگر یک طایفه‌ای از روایات است خوشبختانه اهل سنت هم این روایت را در کتابشان آورده‌اند که پیغمبر<sup>(ص)</sup> فرمود: خدا نور مرا چهارده هزار سال قبل از این خلقت آفرید من و علی یک نور واحد بودیم و گرد عرش خدا تسبیح می‌گفتیم<sup>۲</sup>. پس چنین چیزی وجود دارد. در زیارات نگاه کنید: «خَلَقَكُمُ اللَّهُ انواراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ»<sup>۳</sup>؛ خدا نور شما را قبل خلقت ابدانتان آفرید و شما را محقق بعرش قرار داد. در اطراف عرش

۱- میزان الحکمه ذیل واژه روح

۲- رجوع کنید به کتاب ینابیع الموده و نیز بحارالانوار ج ۲۴ ص ۸۸ چاپ موسسه الوفاء بیروت ۱۴۰۴ق

۳- فرازی از زیارت جامعه کبیره



---

خدا تسبیح می‌گفتید، در کتاب *يُنَابِعُ الْمَوَدَّةَ*، از چند طریق از منابع اهل سنت این را آورده است.

## آیات مطرح شده در جلسه دوم:

- ۱- «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...»  
(اعراف آیه ۱۷۲)
- ۲- «...وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ...» (اعراف آیه ۱۰۱)
- ۳- «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ...» (يونس آیه ۷۴)
- ۴- «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نُجِدْ لَهُ عَزْمًا» (طه آیه ۱۱۵)
- ۵- «...خَلَقْتُ بِيَدِي...» (ص آیه ۷۵)
- ۶- «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ» (طه آیه ۵)
- ۷- «...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا...» (آل عمران آیه ۷)
- ۸- «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء آیه ۳۴)
- ۹- «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ  
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون آیه ۱۴)
- ۱۰- «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ» (مؤمنون آیه ۹۹)
- ۱۱- «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...» (مؤمنون آیه ۱۰۰)
- ۱۲- «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقُفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (انعام آیه ۲۷)
- ۱۳- «بَلْ بَدَأ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (انعام آیه ۲۸)

- ۱۴- «قَالَ إِنِّي تَبَتُّ لَآلَانَ» (نساء آیه ۱۸)
- ۱۵- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ...» (مائده آیه ۱۰۵)
- ۱۶- «وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (اعراف آیه ۱۷۵)
- ۱۷- «وَآتَلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْنَا مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» (اعراف آیه ۱۷۵)
- ۱۸- «...إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى...» (کهف آیه ۱۳)
- ۱۹- «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَهُمْ صَبِيرًا» (نساء آیه ۱۴۵)
- ۲۰- «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ...» (نساء آیه ۱۴۶)
- ۲۱- «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (يس آیه ۸۲)
- ۲۲- «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ» (قمر آیه ۵۰)
- ۲۳- «...قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...» (اعراف آیه ۸۵)
- ۲۴- «حَمَاءٌ مُسْنُونَ» (حجر آیه ۳۳)

### احادیث مطرح شده در جلسه دوم:

- ۱- نهج البلاغه دشتی، خطبه ۱، ص ۳۸  
«لَيْسَتْ أَدْوَاهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ»
- ۲- کافی، ج ۱، ص ۶۷  
«بَيْنَ رُشْدِهِ» «بَيْنَ غِيِّهِ»
- ۳- نهج البلاغه، نامه ۳۱
- ۴- نهج البلاغه دشتی، خطبه ۹۱، ص ۱۵۶
- ۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۱. نشر دارالکتاب الاسلامیه تهران سال ۱۳۶۵  
«إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»
- ۶- نهج البلاغه خطبه ۱۹۲
- ۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۱
- ۸- نهج البلاغه، ص ۳۹۷، نشر انتشارات دارالهجره قم
- ۹- میزان الحکمه ذیل واژه روح
- ۱۰- فرازی از زیارت جامعه کبیره «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرُشِهِ مُحَدِّقِينَ»

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه سوم (۱۳۸۶/۷/۶)

پنج اشکال را در رابطه با حقیقت عالم ذر پاسخ دادیم.

اشکال ششم این بود که در روایت آمده است که خداوند از طینت آدم، ذریه او را گرفت ولی در قرآن آمده که: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...»<sup>۱</sup>؛ از بنی آدم ذریه‌شان را گرفت. اگر بخواهیم به روایات استناد کنیم با قرآن هم‌خوانی ندارند، اگر بخواهیم به قرآن استناد کنیم باید روایات را به خاطر تعارض با قرآن نادیده بگیریم. و اصولاً اگر روایت با قرآن متعارض شد دیگر از ارزش می‌افتد. در جواب می‌گوییم این تعارض، تعارض ظاهریست. ما بحثی داریم تحت عنوان تعارض ادله، که گاهی وقتی تعارض روایت با روایت است، گاهی وقتی تعارض ظاهری آیه با آیه است که اصطلاحاً به آن *تنافی* می‌گویند؛ به ظاهر، این دو، یکدیگر را نفی می‌کنند اما در واقع نفی هم نیستند یا از باب مطلق و مقیدند یا از باب عام و خاصند. یکی از کارهایی که فقها یا مفسرین انجام می‌دهند این است که بین دو ظاهر متعارض و متنافی را جمع می‌کنند. گاهی وقتی یک روایت به نظر می‌رسد که با آیات تعارض دارد اما فی‌الواقع تعارضی در کار نیست. آن یک بحث جداگانه‌ای است و ان‌شاءالله آن را در دوره‌های آینده به صورت تخصصی بیان خواهیم کرد. اما در اینجا تعارض و تنافی ظاهریست. در واقع این طور که از حدیث بر می‌آید خداوند از طینت آدم ذریه یا فرزندان را گرفت و از طینت فرزندان، فرزندان را. اینگونه به نظر می‌رسد که از ظهر و

اشکال ششم این بود که در روایت آمده است که خداوند از طینت آدم، ذریه او را گرفت ولی در قرآن آمده که: از بنی آدم ذریه‌شان را گرفت.

طینت آدم ذریه او و از ظهر ذریه او ذریه او و از ظهر ذریه او ذریه او به این شکل تا آخر. بنابراین می‌بینید که بین آیه و روایت تعارض واقعی نیست؛ چون فرزندِ فرزندِ یعنی نوهٔ انسان حقیقتاً فرزند انسان است، ذریهٔ ذریهٔ بنی آدم می‌شوند ذریه آدم، همه آنها که مجموع شدند می‌شوند ذریهٔ آدم. بنابراین آیه و روایت با هم تنافی ندارند.

و اما یک مشکلی کلامی در مورد عدل الهی: زیاد شنیدید که می‌گویند: مثلاً پدر و مادر فلانی، آدم‌های بدکاری بودند. تقصیر او چیست؟ با شرایط بدی متولد شده، با شرایط بدی رشد کرده و تربیت شده، حالا این آدم که در تمام شرایط بد رشد کرده و یک موجود شرّ و دشمن ارزشهای الهی شده است چه تقصیری دارد؟ در بحث عدل الهی این موضوع، خیلی مورد سؤال واقع می‌شود یا مثلاً کسی که والدینش حرام‌خوار یا مشرک باشند، خودش هم طبیعتاً مثل آنها خواهد شد. این فرد گناهش چیست که فردا او هم مثل آنها شود و دشمن پیامبر<sup>(ص)</sup> و آل پیامبر<sup>(ع)</sup> و قرآن می‌شود، فردای قیامت هم او را به جرم دشمنی مجازات کنند؟ پدر و مادری گناه می‌کنند فرزند باید تاوانش را پس دهد؟!

خطا کرد در بلخ آهنگری      به شوستر زدند گردن مسگری

آیا این عدالت است؟ در این رابطه جوابهای زیادی داده‌اند ولی به اعتقاد من جوابها ممکن است ذهن را متقاعد کند اما دل را هرگز. این طور نیست که ماده اشکال و شبهه را بکند نهایتش این است که شما دیگر نمی‌توانید اشکال بگیرید ولی ریشه این اشکال در دل شماست و به این جوابها راضی نیستید. اما با پذیرش این مسئله، این مشکل کاملاً حل می‌شود. ببینید صاحب کرمی، صاحب بارگاهی است و مردم ظرف‌های مختلفی برایش می‌آورند او هم به تناسب ظرف در

بین آیه و روایت تعارض واقعی نیست؛ چون فرزندِ فرزندِ یعنی نوهٔ انسان حقیقتاً فرزند انسان است، ذریهٔ ذریهٔ بنی آدم می‌شوند ذریه آدم، همه آنها که مجموع شدند می‌شوند ذریهٔ آدم.

آن چیزی می‌ریزد. یکی ظرف برای آش آورده، او هم در آن آش می‌ریزد، یکی ظرف برای غسل آورده در آن غسل می‌ریزد، یکی هم سطل آشغال آورده او هم آشغالهایش را در آن می‌ریزد قرار نیست که در سطل آشغال غسل بریزد. اگر کسی قالب آلوده‌ای را آماده کرد یا قالب آلوده‌ای آماده شد، هنگام تعلق روح، خداوند قاعدتاً یکی از ارواح مکذّب (یکی از آن ارواحی که در آنجا تکذیب کردند) را به آن قالب آلوده متعلق می‌کند. او وقتی به این دنیا آمد (قاعدتاً نه جبراً) اینجا هم تکذیب می‌کند. و ما فکر می‌کنیم به خاطر خطاهای پدر و مادر است، آنها چوب خطایشان را می‌خورند، اما تکذیب این فرد مربوط به خودش است (مربوط به عالم ذر است)، ربطی به این قالب آلوده ندارد؛ یعنی معلول قالب آلوده نیست. حقیقت انسان روح انسان است، جسم نیست.

گاهی وقتها این مسئله تخلف می‌کند و خدا آن را عکس می‌کند. مثلاً پدر معاویه بن یزید، یزید بود که دیگر بدتر از یزید پیدا نمی‌شود، مادرش هم کسی مثل یزید بود ولی این معاویه زیر بار حکومت نرفت و گفت: این حق من نیست. گاهی وقتها این مسئله تخلف می‌کند و خدا نشان می‌دهد که دست کس دیگری، فراتر از اختیار کسانی که قالبی را شکل می‌دهند، در میان است. این کالبد ما قالبی است، آن کسی که باید روح را به این قالب معلق کند، موقع تعلیق روح، دست اوست که کدام روح را به این قالب وارد کند. گاهی وقتها می‌بینیم آدمهای خیلی خوب با قالبهای پاک و مطهر اما روحهای بد به آن متعلق می‌شود. شما نگاه کنید زیداً النّار برادر امام رضا (ع) و فرزند بلافصل امام موسی کاظم (ع) است از بس گناه کرد به او می‌گفتند: زید آتش، امام هم به او وقعی نمی‌گذاشتند و با تندی و حدّت او را خطاب می‌کردند. یا جعفر کذاب که البته بعضی‌ها گفته‌اند:

اگر کسی قالب آلوده‌ای را آماده کرد یا قالب آلوده‌ای آماده شد، هنگام تعلق روح، خداوند قاعدتاً یکی از ارواح مکذّب (یکی از آن ارواحی که در آنجا تکذیب کردند) را به آن قالب آلوده متعلق می‌کند.

آخر عمر توبه کرده، حالا اگر توبه هم کرده باشد بالاخره این لکه ننگ جایی نخواهد رفت. مگر امام هادی<sup>(ع)</sup> در تربیت فرزندشان جعفر کوتاهی کرده بودند؟! برعکسش هم داریم مثل معاویه بن یزید؛ چرا فرزند نوح، کنعان شد مگر نوح کوتاهی کرده بود؟! به خاطر همین است که خداوند در قرآن کریم منت بر سر انبیاء می گذارد؛ چون اگر قاعده فقط صرف تربیت باشد و همه چیز مال پدر و مادر، طبیعتاً از درخت گلابی، گلابی به عمل می آید، از حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup> هم باید فرزندی چون اسماعیل متولد شود، فرزند حضرت داوود<sup>(ع)</sup> باید حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup> باشد. ظاهراً سلیمان هم همین فکر را کرد، همسرش باردار بود، گفت: خوب ما سلیمانیم فرزندان هم باید مثل خودمان باشد، یک وقت یک بچه فلج نیمه جان، لخته گوشتی را آوردند گذاشتند کنار تختش و گفتند: این پسر توست؛ «وَوَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ اَلْقَيْنَا عَلٰی كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا ثُمَّ اَنَابَ»؛ ما سلیمان را آزمودیم و یک جسدی را بر تخت او افکندیم و او به درگاه خدا انابه کرد. این است که خداوند در سراسر قرآن اعطای فرزندان شایسته را به عنوان منت معرفی می کند، چون یک امر جدای از مسئله تربیت است. البته تربیت هم به جای خودش که این بحث مفصلی دارد. ما ضمن اینکه جایگاه تربیت را انکار نمی کنیم اما این بحث، بحث دیگریست که آن را در اینجا مطرح نمی کنیم.

چرا حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup> صاحب فرزندانی چون اسحاق و یعقوب شد که دو پیغمبر خدا بودند؟ چرا صاحب اسماعیل شد؟ آیا چون ابراهیم بود؟ آیا به خاطر این که ذاتاً انسان خیلی با معنویت و موحدی بود یا به خاطر اینکه خدا به او منت گذاشت و یکی از آن ارواح پاک و طیب را به آن

خداوند در سراسر قرآن اعطای فرزندان شایسته را به عنوان منت معرفی می کند، چون یک امر جدای از مسئله تربیت است.



قالبش ملحق کرد؟ قرآن می‌فرماید: «فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ...»<sup>۱</sup>؛ به پاس اینکه ابراهیم از بت پرستان کناره‌گیری کرد ما هم دو پیغمبر به او دادیم یکی حضرت اسحاق و یکی حضرت یعقوب (یعقوب پسر حضرت اسحاق بود)؛ «...وَ كُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا»؛ و همه را هم پیغمبر ساختیم. باز در سوره صافات می‌فرماید: «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ»<sup>۲</sup>؛ گفت: خدایا یکی از صلحا را به عنوان فرزند به من ببخش. خدا می‌فرماید: «فَبَشِّرْهُ بِبُحَيْرَةَ»<sup>۳</sup>؛ ما او را به یک کودک دانا بشارت دادیم.

پیامبر اسلام را نگاه کنید، پیامبر اسلام همان پیامبر است اما هیچ کدام از فرزندان فاطمه (س) نشدند. خداوند منت می‌گذارد و می‌فرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ»<sup>۴</sup>؛ این ماییم که به تو کوثر دادیم. می‌گویید: پس شما نقش لقمه حلال و لقمه حرام و تربیت و... را به کلی منکرید؟ می‌گوییم: خیر! شما می‌فرمایید که سنگ مرمر باید ذاتاً مرمر باشد و آلا ساییدن کلوخ، مرمر ایجاد نخواهد کرد. اگر شما این حرف را زدید آیا نقش ساییدن را انکار کرده‌اید؟ یعنی منکر شده‌اید که سنگ مرمر را باید بسایند؟ اگر گفتید: مرمر باید مرمر باشد و آلا ساییدن آجر، مرمر ایجاد نمی‌کند، آیا منکر اثر ساییدن دستگاههای مجهری که می‌سایند شده‌اید؟ می‌گوییم: قابلیت از قابل و فاعلیت از

۱- مریم آیه ۴۹

۲- صافات آیه ۱۰۰

۳- صافات آیه ۱۰۱

۴- کوثر آیه ۱

فاعل. اگر قابلیت در قابل نباشد، فاعلیت در فاعل به جایی نمی‌رسد. اگر آتش را نزدیک آب کنید خاموش می‌شود، آتش فاعلیت دارد و قابلیت احتراق را بنزین دارد، اگر همین آتش را نزدیک بنزین ببریم منفجر می‌شود اما اگر مدام به طرف آب ببریم فایده ندارد؛ چون آب قابلیت اشتعال را ندارد. این که عرفا و بزرگان ما این طور گفتند، بعضی‌ها فکر کردند که بزرگان ما می‌خواهند نقش تربیت را انکار کنند. این که سعدی می‌گوید:<sup>۱</sup>

پرتو نیکان نگیرد آن که بنیادش بد است      تربیت نا اهل را چون گردوان بر گنبد است

بعضی فکر کردند یعنی اگر شما تربیت کنید و یا نکنید هیچ فرقی ندارد در صورتی که این را نمی‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید قبل از تربیت باید قابلیت باشد، اگر کسی بگوید سنگی که مرمر نیست هر چه ساییده شود قرار نیست مرمر شود، آیا می‌خواهد سایش یا صیقل را انکار کند؟ نه! بلکه می‌خواهد به یک امر دیگری اشاره کند، می‌گوید: صیقل که همان تربیت است، موقعی اثر می‌کند که از قبل تربیت‌پذیری در آن باشد. مثلاً بچه‌ای که به دنیا می‌آید قابلیت سخنگویی دارد، اگر مرتب به او کلماتی را یاد دهید و با او حرف بزنید بعد از دو سال شروع به حرف زدن می‌کند اما اگر یک گنجشک را در قفس بگذارید و ۱۵ سال به او یاد دهید که بگوید بابا هیچ وقت نمی‌تواند بگوید، فقط وقت خودتان را هدر داده‌اید.

گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض      ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود<sup>۲</sup>

۱- گلستان سعدی، حکایت ۴

۲- دیوان حافظ، با مطلع: گر چه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود      تاریا و رزد و سالوس مسلمان نشود

مثل این است که بگوییم سنگ مرمر نباید که شود سنگ مرمر و الا آجر سنگ مرمر نشود ولو اینکه هزار سال هم آن را بساییم. قابلیت را خدا می‌دهد، فاعلیت که تربیت و لقمه و ... است، دست ماست. باید مواظب باشیم که این سنگ مرمر خش بر ندارد، نشکند و خط روی آن نیفتد؛ تمام این خطرات وجود دارد اما اصل مرمریت آن مال ما نیست، حتی پیغمبران در این قابلیت تأثیری ندارند.

یک نکته دیگر: آیا انسانی که قابلیتش ولو به اختیار خودش در آن نشئه ما قبل دنیا، مشکل پیدا کرده، می‌تواند در این دنیا کاری کند که قابلیتش عوض شود؟ بله می‌تواند. بعضی از اعمال حتی روی قابلیت انسان اثر می‌گذارند.

کیمیا داری که تبدیلتش کنی      گرچه باشد رود خون نیلتش کنی<sup>۱</sup>

گاهی وقتها همنشینی  
با خوبان روی قابلیت  
انسان اثر می‌گذارد.

گاهی وقتها همنشینی با خوبان روی قابلیت هم اثر می‌گذارد. دیدید که این سنگهای مرمر به مرور زمان در کنار آفتاب و شرایط طبیعی قابلیتشان می‌رسد. معدن آهن در ابتدا آهن نبوده، بلکه با گذشت زمان و سرد و گرم روزگار آهن شده است. سگی در نمکزاری افتاد و بعد از ده سال به نمک تبدیل شد، استحاله شد، دیگر هم نجس نیست. ساحران فرعونی یک کار بزرگی کردند که روی قابلیتشان اثر گذاشت، دلی که هوای فسق و فجور داشت هوای شهادت کرد؛ گفت: «فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ»<sup>۲</sup>؛ ما دیگر از تو نمی‌ترسیم ما دیگر از این بند رها شدیم.

۱- مولوی

۲- طه آیه ۷۲

### برو این دام بر مرغی دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه<sup>۱</sup>

روایت می‌فرماید: آنها در اول روز فاجر بودند، آخر روز جزء ابرار شدند. معلوم است که فرعون آنها را شهید کرد چون قرآن فقط تهدید را گفته است اما به عملی کردن تهدید اشاره نکرده است. روایت می‌گوید: فرعون به وعیدش عمل کرد و آنها شهید شدند. با این مطلب، مشکل راجع به عدل الهی حل می‌شود. این فرد که دارد تکذیب می‌کند به خاطر تأثیر قالبش نیست. آن والدینی که کوتاهی یا تقصیری کردند چوب تقصیر خودشان را می‌خورند اما تکذیب این فرد برمی‌گردد به خودش در عالم ذر.

آن والدینی که کوتاهی یا تقصیری کردند چوب تقصیر خودشان را می‌خورند اما تکذیب این فرد برمی‌گردد به خودش در عالم ذر.

قرآن هم اشاره‌ای کوتاه به همین مطلب کرده است. بعد از اینکه می‌فرماید: «...أَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ...»<sup>۲</sup>؛ گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا؛ «شَهْدُنَا»، بعد می‌فرماید: «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»؛ مباد اینکه روز قیامت بگویید: خدایا ما این پیمان را یادمان رفته بود و غفلت ما را گرفته بود. که گفتم این جواب آن اشکال اول و دوم است. بعد می‌فرماید: «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ...»<sup>۳</sup>؛ یا اینکه مبادا فردای قیامت یک عذر دیگری بیاورید و بگویید خدایا این شرک مربوط به پدران ما بود، «...وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ...»؛ ما بچه آنها بودیم، «...أَفْتَهَلِكُنَا

۱- حافظ با مطلع: سحرگاهان که مخمور شبانه گزفتم باده با چنگ و چغانه

۲- اعراف آیه ۱۷۲

۳- اعراف آیه ۱۷۳

بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»؛ آیا به خاطر کار خطاپیشگان ما را هلاک می‌کنی؟ می‌خواهد بفرماید که خیال نکنید که گناهان شما و تکذیب شما صرفاً به خاطر شرک آنهاست بلکه این مال خودتان است، گناه را نمی‌توانید بر گردن پدرانتان بیندازید، مبدا این که فردای قیامت بگویید: پدران ما از قبل شرک ورزیدند و ما فرزندان آنها بودیم. اینجا دیگر به عدل الهی اشکال وارد نمی‌شود که پدر و مادر خلاف می‌کنند و فرزند هم گرایشهای شر پیدا می‌کند بعد باید روز قیامت به جهنم رود، اصلاً چنین اشکالی مطرح نیست، از ریشه کنده می‌شود.

و اما اشکالات دیگر: گفتیم یک نظر می‌گوید: این تمثیل یا تخیل است و یک نظر هم می‌گوید این میثاق عقل و فطرت است. اشکالات نظر اول را جواب دادیم حالا اشکالات نظر دوم را جواب می‌دهیم. اولین نکته در جواب اشکال دوم این است که خلاف ظاهر قرآن است، ظاهر قرآن این است که یک میثاقی در عالم ذر گرفته شده است. شما در زیارت حضرت صدیقه طاهره (س) می‌خوانید: «یا مُمْتَحَنَهُ اُمْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكَ» شما اگر ترجمه را بخوانید تعجب می‌کنید که این چه زیارتی است و چه می‌گوید؟ می‌گوید: ای آزموده شده خدایی، ای منتخب خدا که خدا ترا آزمود قبل از اینکه ترا خلق کند. مگر قبل از خلقت کسی را می‌آزمایند؟! «فَوَجَدَكَ لَمَنْ اُمْتَحَنَكَ صَابِرَهُ»؛ دید تو در امتحان صابری. این فراز مربوط به کجاست؟ آیت‌الله شیرازی به همین فراز اشاره کردند و گفتند: این فراز مربوط به عالم ذر (نشئه قبل از خلقت) و مربوط به امتحان آنجاست. ظاهر قرآن را نگاه کنید، آیه ۷۴ سوره یونس، آیه ۱۰۲ سوره اعراف و خصوصاً آیه ۸۱ سوره آل عمران که خیلی ظاهر قوی‌ای دارد می‌فرماید: «وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ

كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ...»<sup>۱</sup>؛ خدا از انبیاء میثاق گرفت که من وقتی به شما کتاب و حکمت دادم و بعد یک رسول تصدیق کننده‌ای آمد به او ایمان بیاورید و او را تصدیق کنید، «...قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَيَّ نَفْسِي...»؛ حالا اقرار دارید، «...قَالُوا أَقْرَرْنَا...»؛ گفتند: بله خدایا ما اقرار داریم.

ظاهر این آیه چیست؟ آیا شما می‌توانید بگویید ظاهرش این است که یعنی خدا به آنها عقل و فطرت می‌داد؟ آیا این موقعی بود که داشت به آنها عقل می‌داد؟ هر آدم عادی این را بشنود می‌گوید: ظاهر این است که خدا پیغمبران را جمع کرد و با آنها حرفهایی زد از جمله گفت: من شما را که می‌فرستم شما نسبت به انبیاء قبل از خود تکالیفی دارید که آنها را باید تصدیق کنید و از انبیاء بعد از خود باید به آیندگان خبر دهید. آن طور که قرآن می‌فرماید حضرت عیسی<sup>(ع)</sup>، حضرت موسی<sup>(ع)</sup> را تصدیق کرد و مردم را به شریعت حضرت موسی<sup>(ع)</sup> دعوت کرد و بعد از خودش، پیامبر اسلام محمد مصطفی<sup>(ص)</sup> را معرفی نمود. اگر عقل و فطرت مراد است که خدا به همه داده است چطور شد که انبیاء را استثناء کرده، بعد هم ظاهر دارد می‌گوید: خدا با پیامبران حرف زد و گفت: میثاق من با شما این است، آیا شما قبول دارید؟ گفتند: بله. اگر خدا به کسی عقل داد که دیگر از او سؤال نمی‌کند که تو می‌فهمی! معلوم است که می‌فهمد. تطبیق این بر مسئله عقل و فطرت در نهایت اشکال است. ما باید مشکل ظاهر آیه را حل کنیم.

زمانی است که تفسیر براساس ظاهر، منافات دارد با بداهت عقلی مثل «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»<sup>۱</sup>، بداهت عقلی این ظاهر را انکار می‌کند. یا یک وقتیست که با یک اصل مسلم دینی تعارض دارد آنجا هم ظاهر حجت نیست.

ولی یک وقتی اشکالی هست که بنده نمی‌توانم جواب دهم، اینجا دیگر نمی‌توان گفت: چون من نمی‌توانم اشکال را جواب دهم از ظاهر قرآن دست برمی‌دارم، ما این را نمی‌پذیریم. مجرای ورود به بطن قرآن، ظاهر قرآن است. اگر از ابتدا برخلاف ظاهر قرآن قدم برداریم قطعاً نمی‌توانیم به حقیقت قرآن برسیم، شما اگر از نقطه شروع، یک درجه کج حرکت کنید، هر چه فاصله شما بیشتر شود انحرافاتان هم بیشتر خواهد شد. گاهی ظاهر قرآن با بدیهی عقلی منافات دارد معلوم است که باطن آن مراد است مثلاً «...يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ آيِدِيهِمْ...»<sup>۲</sup>، ظاهرش این است که خداوند دست دارد، ولی به بداهت عقلی خدا دست ندارد ما هم در اینجا به یقین می‌گوییم این ظاهر، مراد نیست که در بحث ظواهر گفته شد. یک وقتیست که آیه‌ای یک ظاهری دارد که با اصل مسلم شرعی مغایر است مثلاً ظاهر این آیه که می‌فرماید: «أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ...»<sup>۳</sup>؛ صید دریا و خوراک دریا برای شما حلال است، این است که هر چه از دریا بگیرید حلال است چون مطلق آورده و قید نکرده ولی روایت آمده تخصیص زده، حلالش را مشخص کرده و

۱- طه آیه ۵

۲- فتح آیه ۱۰

۳- مائده آیه ۹۶

زمانی است که تفسیر براساس ظاهر، منافات دارد با بداهت عقلی مثل «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، بداهت عقلی این ظاهر را انکار می‌کند. یا یک وقتیست که با یک اصل مسلم دینی تعارض دارد آنجا هم ظاهر حجت نیست.

حرامش را اخراج کرده است. اصل مسلم دینی و مورد اتفاق است که جرّی و سرطان یعنی خرچنگ و مارماهی و نهنگ و ماهیهای بی پولک و ... حرامند.

می‌گوییم اگر بخواهیم ظاهر را اخذ کنیم منافات با یک اصل مسلم دارد، آن از باب تخصیص است که اینطوری هم ما حرفی نداریم. ولی یک وقتی هست که شما می‌خواهید به ظاهر قرآن نگاه کنید روایات هم آن را تأیید می‌کنند، منتها پذیرش آن برای شما سنگین است و نمی‌توانید آن را بفهمید که ما آن را جواب دادیم، گفتیم خیلی از مسائل و معارف دین هست که پذیرش آنها سنگین است. سنگین بودن و اشکال داشتن دلیل برای پاک کردن صورت مسئله نیست. قرارمان بر این شد که ما با توجه به اینکه اهل بیت<sup>(ع)</sup> فرمودند: «انَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ!»؛ حدیث ما سنگین و سخت است، تحمل و دریافت و درکش بسیار دشوار است، خودشان هم یادمان دادند و گفتند: اگر امری از امور ما به شما رسید که نتوانستید بفهمید امرش را به خدا واگذار کنید. ما را اینطوری توصیه کردند و گفتند فوری نروید در جاده انکار و بگویید نه این غلط است، چون ما نفهمیدیم. این حرف، حرف باطلیست.

پس این نوع برداشت که بگوییم این تمثیل یا تخیل است یا بگوییم که میثاق، میثاق فطرت است، خلاف ظاهر قرآن است. بنای ما این بود که از ظاهر قرآن منحرف نشویم تا زمانیکه دلیل محکم داشته باشیم. و اما اگر این دو نظر و نظرات دیگر را به روایات صریح عرضه کنیم، خواهیم دید که مخالفتش با روایات از حد ظهور فراتر می‌رود و به جرأت می‌توانیم بگوییم مخالف صریح

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۰۱، باب فیما جاء أنَّ حَدِيثَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ



روایات است. یعنی روایات این را تصریح می‌کند که شما قبل از این دنیا در آن عالم پیمان دادید. آنوقت ما بگوییم مراد از این تمثیل است؟! روایت می‌گوید: پیامبر اسلام اولین کسی بود که وارد آتش شد، زودتر از همه دستور خدا را اجرا کرد، خدا هم او را در دنیا سیدالمرسلین کرد. آیا این تمثیل است؟ آیا تمثیل، قصه سیمرغ و کوه قاف است یا اینکه داستان خیالی با شخصیت‌های غیرواقعی است؟ وقتی ده‌ها حدیث (که در مجموع می‌توان ادعای تواتر کرد) صراحتاً می‌گویند: ای مردم یادتان نرود شما در آن دنیا امتحان پس دادید و خدا از شما میثاق گرفته است؛ میثاقها هم این بوده: میثاق توحید، میثاق نبوت و میثاق ولایت، ما چگونه می‌توانیم حمل بر این کنیم که بگوییم مثلاً این عقل یا فطرت است؟! این هم مشکل دوم (یعنی خلاف تصریح روایات فراوان). ما اگر بخواهیم این نظرات را غیر از نظراتی که عرض کردیم بپذیریم، باید دست از طایفه بزرگی از روایات بکشیم. یا اینکه بخواهیم آنها را تأویل کنیم که امکان تأویل ندارند، تأویل بردار نیستند. مثل اینست که فردی بگوید به من آب بدهید، از تشنگی دارم از پا می‌افتم، آنوقت شما اشعار مولوی را برای او بخوانید و بگویید که او تشنه آب عرفان است! او صریحاً آن را بیان کرده، آنوقت شما آن را تأویل می‌کنی؟! حرف صریح که تأویل پذیر نیست. سند روایات را که نمی‌توانیم انکار کنیم، تأویل هم نمی‌توانیم بکنیم، پس می‌بایست تکلیف روایات را مشخص نمود.

در بحث تفسیر قرآن اگر کسی خواست مفسر خوبی باشد، جدای از آن دانشی که دارد، اول نظرات معصومین را ببیند که اگر خواست تفسیر کند، تفسیرش با آنها روبرو و معارض نشود. روش علامه<sup>(ره)</sup> هم این بوده. اول مذاق ائمه را در تفسیر بدست می‌آورده‌اند و نهایتاً اگر اختلافی

در نظر او با روایات دیده می‌شود، خود علامه توجیه می‌کنند که حرف ما تفسیر است و آن تأویل است، اشکالی هم ندارد. نمونه آن هم وجود دارد: شخصی خدمت امام آمد و گفت معنای آیه «...أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا...»<sup>۱</sup> چیست؟ امام فرمودند: در جهنم وادی وجود دارد که قاتلین را به آنجا می‌برند، چه یک نفر را کشته باشد چه صد نفر، همه به یک وادی می‌روند ولی عذابهایشان فرق می‌کند. آن شخص گفت: ما فکر می‌کردیم به قرینه «مَنْ أَحْيَاهَا»، «مَنْ قَتَلَ» یعنی «مَنْ أَضَلَّ نَفْسًا»؛ هر کس گمراه کند، امام فرمودند: این هم درست است؛ این تأویل است اما آن تفسیر است. به ظاهر شما فکر می‌کنید دو تفسیر مختلفند و با هم منافات دارند. قرآن بطنهای مختلف دارد، یکی بطن بالاتر است و دیگری بطن پایین‌تر. اما اگر قرار شد که بگوییم این که روایت گفته، این نیست و چیز دیگری است، این تعارض می‌شود. پس اشکال دوم اینست که روایت صریحاً می‌گوید که عالم پیمانی، قبل از این دنیا وجود داشته و ما صریحاً می‌گوییم که وجود نداشته و منظور از میثاق، میثاق فطرت و عقل است. بالاخره تکلیف این روایت را باید مشخص کنیم، یا اینکه بگوییم دلالتش صراحت ندارد که انصافاً دارد؛ یا اینکه بگوییم سند آن ضعیف است که مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوعِ (به اعتقاد من) در اینجا تواتر اجمالی وجود دارد. که واقعاً معصومین چنین حرفهایی را گفته‌اند و خبر از عالم میثاق را داده‌اند. یا اینکه باید از آنها رفع ید کنیم و بگوییم ما از این روایات دست کشیدیم، که این هم امکان ندارد. گاهی روایت حرف مبهمی می‌زند که قابل فهم نیست و به شدت متشابه است، مثل بعضی از روایات در

مورد توحید، که در این موارد می‌گوییم روایت را کنار بگذار، به آن احترام بگذار چون روایت اهل بیت است و فوق فکر ماست و ما نمی‌فهمیم (مثل خطبه اول امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup>).  
 سومین اشکال که به نظر میثاق فطرت وارد است، اینست که می‌گوییم میثاق یک امر طرفینی است ولو اینکه طرف مقابل خودتان باشید. یعنی یک طرف تعهد می‌دهد و طرف دیگر تعهد می‌گیرد، که به این میثاق می‌گویند. اما عقل و فطرت یک موهبت الهی اند نه یک امر طرفینی؛ یعنی در واقع اطلاق کلمه میثاق بر عقل و فطرت، اطلاق حقیقی نیست. اطلاق مجازی ممکن است و مجازاً اشکال ندارد. در لغت و عرف هم این اطلاق، اطلاق حقیقی نیست.

چهارمین اشکالی که وارد است اینست که در روایات سخن از میثاق واحد است. خدا از بنی آدم میثاق گرفته است. عقل و فطرت دو چیز هستند، عقل جدای از فطرت است. کسی نمی‌تواند بگوید عقل عین فطرت است و فطرت عین عقل است. فطرت یک گرایش است. عقل، درک و فهم است. فطرت گرایشی است که انسان از وقتی که بچه است تا زمانیکه بزرگ می‌شود، گرایش به خداپرستی یکسان در او وجود دارد. اما عقل، کم و زیاد و قوی و ضعیف می‌شود. فطرت در همه یکسان ولی عقل در همه یکسان نیست. عقل پیامبر و امام با عقل صلحا و مؤمنین یکسان نیست. پس عقل، غیر از فطرت است، اگر عقل و فطرت میثاق بودند باید می‌گفت دو میثاق داده‌اید. چرا سخن از میثاق واحد است؟

پنجمین اشکال که وارد است اینست که هیچ وقت عقل تکذیب نمی‌کند حتی عقل مشرکین. عقل، عقل است؛ آب، آب است، هر جا که باشد آب است. کار عقل تأیید است. در روایت هم

میثاق یک امر طرفینی است اما عقل و فطرت یک موهبت الهی هستند و نه یک امر طرفینی.

عقل هیچ‌گاه تکذیب نمی‌کند؛ کار عقل تأیید است.

داریم که اولین موجودی که خدا خلق کرد عقل بود. به او گفت: <sup>۱</sup> «تَقَدَّم»، اطاعت کرد، گفت: «تَأَخَّر»، اطاعت کرد. بعد فرمود: موجودی شریف‌تر از تو نیافریدم، به واسطه تو مؤاخذه می‌کنم و به واسطه تو پاداش می‌دهم. (حدیث عقل و جهل را در اصول کافی ببینید). حتی عقلی که در سر مشرکین است وقتی با آن وجهه خدا روبرو می‌شود، حق را تأیید می‌کند، قرآن هم این را بیان می‌کند: «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا...»<sup>۲</sup>؛ و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند. این یقین از کجا آمد؟ عقلشان به آنها گفته بود. به عقلشان آن را فهمیدند اما از روی ظلم و برتری‌جویی آن را انکار کردند. کار عقل تأیید است و عقل هیچ‌گاه تکذیب حقیقت نمی‌کند. کار فطرت هم تأیید است؛ فطرت فرعون هم خداگراست. پس عقل و فطرت هیچ وقت تکذیب نمی‌کنند، اما در روایات میثاق، فراوان داریم که می‌گویند تکذیب کردند؛ اگر مراد از میثاق، میثاق عقل و فطرت باشد، این که تکذیب ندارد. چگونه امام می‌فرمایند: «التَّكْذِيبُ ثُمَّ»<sup>۳</sup>؛ آنجا تکذیب کرده که در اینجا نیز تکذیب می‌کند، اما ما می‌گوییم که میثاق عقل و فطرت است؟! عقل و فطرت همیشه مصدِّقند.

فطرت نیز به مانند  
عقل تأییدگر و مصدق  
می‌باشد.

اگر بخواهیم یک دور مختصری بزنیم از ابتدا گفتیم که آیاتی از قرآن اشاره دارند به اینکه خدا از بنی آدم در یک عالمی قبل از این عالم پیمان گرفته و امتحانشان کرده و روایات هم توضیح داده

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۶، کتاب العقل و الجهل

۲- نمل آیه ۱۴

۳- کافی، ج ۱، ص ۴۳۶

و خیلی مفصل بیان نموده که یک پیمان توحید بوده، یک پیمان نبوت بوده، یک پیمان ولایت بوده، یک قرارداد بین انبیاء بوده که آیه ۸۱ سوره انبیاء به آن اشاره دارد که خدا از پیغمبران برای خودشان و بین خودشان میثاق گرفت که امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> هم در آن خطبه اول نهج البلاغه تصریح دارند به این مطلب، قرآن هم صراحت دارد. روایات اینها را بیان کردند. مفسرین در توجیه این اخبار و این آیات چند تا نظر را برگزیدند که من گفتم یک عده گفتند که مراد همین ظاهر است. یعنی واقعاً قبل از اینکه ما به این دنیا بیاییم روح ما در عالم دیگری معلق به یک ذراتی شده، شعور پیدا کرده مورد امتحان واقع شده میثاق سپرده دوباره برگشته به حالت اول تا دوباره آمدیم در این دنیا و یک امتحان دیگری و یک فرصت دیگری خدا به ما داده است. گفتیم که این نظر اشکالات سنگین دارد.

نظر دوم این است که مراد از میثاق این نیست که واقعاً در آن عالم قبل از این دنیا ما چیزی بودیم مسئله میثاق به این شکل که ظاهر آیات و روایات هست، نیست بلکه همین عقل و فطرت است. خدا به ما عقل داده مثل این است که از ما میثاق گرفته، به ما فطرت داده مثل این است که از ما پیمان گرفته.

نظر سوم هم می‌گوید تمثیل یا تخیل است. یعنی در واقع خدا می‌خواهد یک مثلی برای ما بزند یک چیزی را برای ما متمثل کند تا یک مطلبی را به ما بفهماند و یک نتیجه‌ای بگیرد. تازه اگر از آنها بپرسیم حالا این تمثیل چه می‌خواهد بگوید نمی‌توانند جواب بدهند. شما می‌گویید تمثیل است بگو نتیجه آن چیست و چه می‌خواهد بگوید؟ چه چیز را می‌خواهد برساند؟ گفتیم اشکالاتی که بر آن نظریه اول وارد است یکی این است که ما فراموش کرده‌ایم اگر واقعاً پیمانی

بوده چرا یادمان نیست؟ جوابش را گفتیم که اگر یادمان باشد امتحان، امتحان عادی نخواهد بود. مثال هم زدیم گفتیم اگر فرض کنید خدا بدکاران را بعد از این مرگ (به فرض محال اعتقادی) به دنیا برگرداند مثلاً در عالم آخرت گفتند خدایا حالا فهمیدیم اشتباه کردیم، قیامتی هست و بهشت و جهنمی، حالا ما را یک بار دیگر برگردان ما قول می‌دهیم که بهترین انسان بشویم. خدا هم آنها را برگرداند، همان صحنه‌های وحشتناک مرگ و برزخ و عذاب‌ها و قیامت همه یادشان باشد، عقل شما می‌پذیرد اینها قدم از قدم خطا کنند؟ برای همین اگر قرار شود که دوباره از نو امتحان عادی بشود لازمه‌اش این است که همه چیز یادشان برود. یادشان که رفت دوباره همانهایی هستند که بودند؛ لذا قرآن می‌فرماید: «...وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَانْهَوا عَنْهُ»؛ اگر برگردند (که لازمه‌ی برگشتن این است که امتحان عادی بشود و باید فراموش کنند) برمی‌گردند و می‌شوند مثل همان آدمهای قبلی. «وَأَنَّهُمْ لَكَادِبُونَ»؛ دروغ هم می‌گویند که ما آدم خوبی می‌شویم. اشکال دوم این بود که اگر امتحان در کار بوده اگر میثاق در کار بوده بر فرض هم که بوده چون ما یادمان نیست تکلیفی بر گردنمان نیست.

نکته‌ای را در رابطه با بحث لوح محفوظ خدمت بزرگواران عرض کنم که لوح محفوظ آنگونه که قرآن می‌فرماید: «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»<sup>۲</sup>، این است که هر چه موجود است، هر چه موجود بوده و هر چه موجود خواهد بود، انسان‌هایی که به دنیا می‌آیند، انسان‌هایی که در

---

۱- انعام آیه ۲۸

۲- انعام آیه ۵۹

دنيا بوده‌اند، انسان‌هایی که هستند، اشیائی که بودند، «وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ»؛ هر کوچک و بزرگی در لوح محفوظ نوشته شده و وجود دارد. وقایع و حوادث هم در این لوح محفوظ است؛ هر چه حکم صادر شده از سوی خدا برای بندگان در مورد اجلشان، رزقشان، مواهبشان، سلب نعمتشان، در لوح محفوظ است. اما افعال اختیاری فردی نیست، چون اگر این هم بود، آن وقت علم ائمه هم مثل علم خدا می‌شد. خوب دقت کنید! به مجموع روایات که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که لوح محفوظ یک جاهای خالی هم دارد که آن جاهای خالی فقط در علم الهی است. والا اگر غیر از این باشد که بگوییم، هر چیز، چه اعمال جزئی و چه اعمال کلی، نوشته شده است، این که می‌شود جبری. ما که اصلاً جبر را قبول نکردیم. شما مختارید، این اراده را دارید و این اختیار را دارید که به اختیار خود کاری کنید که در لوح محفوظ هم ثبت نبوده‌است و قضا را تغییر دهید.

در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند      گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را<sup>۲</sup>

انسان می‌تواند قضای الهی را با دعا، اعمال صالح و با کارهای خوب، ((هود آیه ۱۱۴)) «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...»؛ خوبی‌ها، بدی‌ها را می‌برد. تغییر دهد. و اگر ما ادعا کنیم که آنچه از افعال و اشیاء وجود دارد در لوح محفوظ است؛ دو اشکال به وجود می‌آید: ۱- همه چیز جبری خواهد شد ۲- علم پیغمبری که به لوح محفوظ آگاه است با علم خدا یکی می‌شود، که هیچ کدام را شما

۱- قمر آیه ۵۳

۲- حافظ با مطلع: دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را      دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا (قمر آیه ۵۴)

هر چه حکم صادر شده از سوی خدا برای بندگان در مورد اجلشان، رزقشان، مواهبشان، سلب نعمتشان، در لوح محفوظ است. اما افعال اختیاری فردی نیست.

علم غیب که علم به  
واقع است، نزد خدا  
می‌باشد.

نپذیرفتید. گفتیم علم غیب نزد خدا است و علم غیب هم علم به واقع است که چه واقع خواهد شد؟ اما چه نوشته شده و چه حکم شده، این علم غیب اصلی نیست. حکم شده است فلانی اعدام شود، رئیس قوه قضائیه خبر دارد که این آقا یک کاری کرده که باعث عفو او می‌شود، اما این را به قضات و حتی قاضی پرونده هم نگفته است. قاضی پرونده حکم را می‌داند، اطرافیان می‌گویند: حکم متهم چیست؟ می‌گوید: اعدام. کی؟ روز چهارشنبه، ساعت پنج صبح اعدام می‌شود. اما خبر ندارد که قرار است واقعه چیز دیگری شود. چه کسی می‌داند؟! رئیس قوه قضائیه. او خبر دارد و این حکم و واقعه را می‌داند. خدا می‌داند که در این لوح محفوظ نوشته شده، فلانی شقی است. پیغمبر هم می‌داند. اما خدا می‌داند که این یک فعل اختیاری انجام می‌دهد که این شقاوت برداشته می‌شود و تبدیل به سعادت خواهد شد. این را امام می‌فرماید: این علمی است که برای خداست. بعضی‌هایش را خداوند حتی به اولیایش هم خبر می‌دهد، که این حتمی است و این در واقع تغییر نخواهد کرد.

سؤالات:

۱- توضیح دهید عالم در چند سال طول کشیده است؟ و زندگی به چه صورت بوده است؟ همچنین اگر هیچ کس یادش نیست پس روایات در مورد عالم در چگونه بیان شده است؟  
اینکه چند سال طول کشیده است و چگونه بوده است، این‌ها جزء مسائلی است که سنگ در تاریکی انداختن است و ضرورتی هم ندارد. مهم همین است که ما یک میثاقی سپرده‌ایم و در یک جای دیگری هم امتحان پس داده‌ایم. اینکه هیچ کس یادش نیست، امام و حجت خدا حسابش با افراد عادی فرق می‌کند. او مأمور خبر آوردن از عالم دیگر است. ما که از زبان



انسانهای عادی، مثلاً از قول ارسطو و ... نقل نکردیم. با اینکه آدم‌های تیزهوش هم یک کمی چشمشان پشت این پرده غیب را دیده است. مثلاً افلاطون یک نظریه‌ای دارد تحت عنوان عالم مُثُل (عالم مثال‌ها)، که معروف است. افلاطون یک فیلسوف است، می‌گوید: به اعتقاد من، روح ما قبل از اینکه در این دنیا بیاید و متعلق به بدن شود در یک عالم دیگری همه چیز را می‌دانسته و به همه چیز احاطه داشته است. البته او به این شکل بیان می‌کند: هیچ مجهولی نداشته، بعد که متعلق به این بدن شده، ادراکاتش صفر شده و از صفر شروع کرده است. بعد می‌گوید، این که شما چیزی یاد می‌گیرید، این در واقع یادگیری نیست، دارید پرده‌ها را کنار می‌زنید، آن آموزه‌های قبلی به یادتان می‌آید، چیزهایی که فراموش کرده بودید به یادتان می‌آید، یادگیری واقعی نیست. چطور افلاطون با قوای عقلی می‌تواند به این مطلب و این اعتقاد برسد و نظریه عالم مُثُل را بگوید؟ می‌خواهم بگویم، حتی نوادر و افراد تیزهوش هم یک کمی فهمیده‌اند؛ این جور نیست که هیچ کس هیچ چیز یادش نیست. چرا گاهی وقت‌ها در ذهن‌ها یک چیزهایی خلجان می‌کند؛ اما معصوم که آئینه تمام‌نمای عالم غیب است، او می‌آید به ما خبر می‌دهد.

۲- در مورد سنگ مرمر و آجر که آجر قابلیت سنگ مرمر را ندارد، اگر ذرات خاک آجر در مجاورت ذرات آهک و مواد دیگر تشکیل دهنده سنگ مرمر قرار بگیرد، نهایتاً قابلیت سنگ مرمر را پیدا می‌کند.

همین حرف را ما هم زدیم؛ گفتیم: می‌شود قالب را عوض کرد، محال نیست. این اشکال نیست، این تأیید است.

۳- شما گفتید: میثاق واحد بوده و در حالی که عقل و فطرت دو تا هستند؛ بعضی جاهای دیگر گفته‌اید، میثاق چند تا بوده، آیا این تعارض نیست؟

روح ما قبل از اینکه در این دنیا بیاید و متعلق به بدن شود در یک عالم دیگری همه چیز را می‌دانسته و به همه چیز احاطه داشته است.

من خودم هم موقعی که داشتم می‌گفتم؛ حدس می‌زدم که در ذهن چند نفر همین شبهه پیدا شود. ببینید! وقتی می‌گوییم، میثاق واحد، عقل و فطرت به اعتبار سنخیتشان، همانطور که توحید را تأیید می‌کند، نبوت را هم تأیید می‌کند، همانطور که نبوت را تأیید می‌کند، ولایت را هم تأیید می‌کند. این‌ها (میثاق‌ها) در طول هم هستند نه در عرض هم. بله! به عنوان تعدد چند تا میثاق بوده ولی اگر عقل تنها بود همه‌شان را تأیید می‌کرد. فطرت تنها هم همه‌شان را تأیید می‌کند. این که می‌گوییم: عقل و فطرت در عرض هم هستند، آن سه تا در طول هم هستند، منظورمان این است. والا تعدد که بله، تعدد داشتند.

۴- بعضی از انسان‌ها بودند که در دنیا برخلاف میثاق خود در عالم ذر عمل کرده‌اند، یعنی اگر مکذب بوده‌اند در دنیا مصدق شده‌اند یا برعکس. به هر حال چرا خداوند به ما در قرآن می‌فرماید که جهنمیان اگر به دنیا برگردند همان افراد بد خواهند بود در حالیکه قبلاً خلاف این اتفاق افتاده، آیا امکان ندارد انسان بد دوباره خوب شود؟

یک کسی که چهار بار امتحان داده، سه بار مختصر و اجمالی و دفعه چهارم با هدایت انبیاء و مهلت زیاد و ارفاق بسیار، دیگر باز آزموده را آزمودن آن هم بعد از این همه اختیار و ارشاد و کتب آسمانی و فرصت‌ها و امتیازات الهی مثل توبه، مغفرت و... چه حکمتی دارد؟

۵- در دعای ماه رمضان پس از هر نماز می‌خوانیم: خدایا! حج را نصیب ما کن! و بنویس برای ما زیارت خانه خودت را! و در این دعا قضاء را اینگونه توصیف می‌کند: «قضای تو که نه رد می‌شود و نه تبدیل؟» ببینید! نمی‌خواهد بفرماید، قضا ذاتاً تغییرپذیر نیست. می‌خواهد بگوید، قضای تو را کسی غیر از تو نمی‌تواند تغییر دهد. مراد این نیست که قضا ذاتاً تغییرپذیر نیست. مرادش این است که کسی

جلوی خدا نمی‌تواند عرض اندام کند. «...إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ...»<sup>۱</sup>؛ اگر خدا به کسی اراده سوئی کند، هیچ کس جلودار خدا نیست. قضای خدا را فقط خود خدا می‌تواند عوض کند. این است که می‌گوید: اگر خواستید از خدا فرار کنید بهترین جا خودش است. فرار کنید به طرف خودش. قصه آن عالم را گفتم که پسرش کتاب‌های حاصل عمرش را برداشته بود برده بود در کوچه با بچه‌ها سوزانده بودند و آتش‌بازی کرده بودند. عالم آمد دید این پسر شرور هر چه کتاب داشته، یا چند تا کتاب که مثلاً ده سال روی آنها زحمت کشیده، سوزانده است. به شدت عصبانی شد، افتاد دنبال این بچه ده دوازده ساله که کتکش بزند. بچه رسید به یک جایی که دید الان بابا او را می‌گیرد، از یک خوش‌سلیقگی استفاده کرد، برگشت گفت: باباجون! و بابا را گرفت در بغل. بابا دید چه بگوید. گفت: خیلی خوب بابا اشکال ندارد، حالا که به خودم پناه آوردی، تو را می‌بخشم. می‌فرماید: «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ...»<sup>۲</sup>؛ به سوی خدا فرار کنید. از چه کسی؟ «مِنَ اللَّهِ». از خدا می‌خواهی فرار کنی؟! هیچ کس بهتر از خود خدا نیست. نمی‌توانی جای دیگر فرار کنی.

۶- گفتند: شما اینطور گفتید که اگر قالب بدی آماده شود خدا هم یکی از آن روح‌های مکذب را به آن قالب وارد می‌کند و در جای دیگر گفتید که قابلیت دست خداست و کسی در آن دخالتی ندارد؟ خوب دقت کنید، مثال آن عسل، همان روح است و ظرف، همان قالب. این عسل قبلش هم شیرین بوده است. یا مثلاً هندوانه ابوجهل و یا درخت حنظل، قبلش هم تلخ بوده، تلخی این،

۱- رعد آیه ۱۱

۲- ذاریات آیه ۵۰

معلول، قالب نیست، نمی‌خواهم بگویم ارتباطی ندارد. معلول قالب نیست. اگر حنظل گذاشتند در این ظرف و کسی خورد نمی‌گوید تقصیر این قالب بوده؛ این قالب حنظل را تلخ کرده‌است. نه! این خودش از قبل تلخ بوده است. من می‌خواهم عرض کنم این روح مکذب تکذیبش از عالم ذر ناشی شده، نه به خاطر قالب، معلول، قالب نیست. این را می‌خواستیم بگویم. نمی‌گویم هیچ ارتباطی ندارد. بعد هم گاهی وقت‌ها خدا برای اینکه اراده‌اش را نشان دهد بخاطر حکمت‌هایی، این قضیه متفاوت می‌شود. قالب مطهر است ولی روح مکذب است. قالب کنعان که آلوده نبود. یک وقت می‌بینید قالب یک مقداری آلوده است اما روح، روح پاکی است. پسر سلطان شراب ایتالیا، که از وقتی چشمش باز شده با درآمد شراب‌فروشی بزرگ شده اما بر سر اسلام جان خود را فدا کرد، همه اینها نه انکار لقمه است، نه انکار تربیت، انکار هیچ چیز نیست. همه اینها اثر دارد؛ منتها در ناحیه فاعلیت نه قابلیت. در ناحیه‌ای که دست ماست، تربیت، اثر خودش را دارد اما علت تامه نیست.

۷- با توجه به اینکه انواع سؤالات را در ذهن ایجاد می‌کند اگر نظرات تمثیل و عقل و فطرت را بپذیریم چه فرقی می‌کند؟

این حرف مثل این است که بگوییم چون این مطلب مشکل است و برای ما اشکال ایجاد می‌شود ما واقعیت را قلب بکنیم و یک چیز دیگر برای خودمان ابداع کنیم. ما داریم بر سر واقعیت بحث می‌کنیم. اگر مثلاً دویست سال پیش یک دانشمندی می‌آمد و می‌گفت: ذرات تشکیل شده‌اند از ملکول، از الکترون، از اتم، الکترون بر مدار هسته می‌گردد. دانشمندان صدها اشکال از او می‌پرسیدند. بعد می‌گفتند: بابا این حرفی که تو می‌زنی خیلی!!! فوق طاقت است، اصلاً قابل باور

نیست. تو می‌گویی یک ذره الکترون میلیاردها میلیارد بار در یک ثانیه دور هسته می‌گردد، اصلاً اینها قابل قبول نیست، بیا همان نظریه مرحوم فلانی را بپذیریم. این درست است؟! بگوییم چون مطلب سنگین است، پس واقعیت را خط می‌کشیم. ما اتفاقاً خودمان گفتیم: ائمه گفتند، حدیث ما صعب و مستصعب است. قرارمان نشد هرچه صعب و مستصعب است بگوییم به دلیل صعب بودن و اینکه عقلمان نمی‌تواند آن را درک کند، پس حالا آن را کنار بگذاریم. نهایت نتوانستیم، چون روایات صریح هستند، می‌گوییم: خدایا! علمش را به تو واگذار کردیم. خود این هم ثواب دارد؛ خود این هم یک منزلتی است. یا انسان می‌تواند بپذیرد یا می‌گوید: «آَمَّا» خدایا! ما به ائمه ایمان داریم؛ اینها اهل بیت پیامبر هستند، هر چه هم گفتند حق است؛ نمی‌توانیم بفهمیم. این هم خودش یک ادب دینی است. اما اینکه بگوییم، نه! چون این قابل قبول نیست، این مثل همان حرف است. دویست سال پیش مسائل مربوط به پیشرفت‌های علمی مربوط به امروز را می‌گفتند، هیچ کس زیر بار نمی‌رفت، سیصد تا اشکال هم می‌گرفتند. امروز هم یک مسائلی است مربوط به دویست سال دیگر، پیشرفت‌هایی که اگر امروز به ما بگویند، هیچ کس نمی‌پذیرد، هزار تا اشکال هم می‌گیرند. واقعیت هم که بنا نیست با اشکال تغییر کند. ما که نمی‌توانیم واقعیت را بگذاریم کنار چون اشکال وجود دارد. این را من بارها اشاره کرده‌ام.

۸- آیا در عالم ذرّ به غیر از انسان‌ها موجودات دیگری مثل اجنه هم مورد آزمایش قرار گرفته‌اند؟

من ندیدم. صحبت از بنی‌آدم است. من نمی‌دانم. «اللّه اعلم».

۹- اگر انسانی در عالم ذرّ در هر سه مرحله در آزمایش الهی قبول شود ولی در این دنیا مردود گردد و بد

عاقبت شود آیا با عدل الهی سازگاری دارد؟

بالاخره به اختیار است، نه در رحمت را به روی کسی بسته‌اند، نه در اقدام را، نه دست و پای کسی را بسته‌اند، نه چشم کسی را کور کرده‌اند. این دیگر باید انسان خودش حواسش باشد.

– ببینید این سؤال را من جواب دادم ایشان بحث تربیت و لقمه حلال و اینها را فکر کردند که ما خواستیم انکار کنیم، من بارها عرض کردم که اینها در جای خود علتند اما علت ناقصه نه تامه. خوب است که من سه چهار بار در صحبت‌هایم گفتم که ما اینها را انکار نمی‌کنیم و اعمال اختیاری انسان می‌تواند روی قابلیت انسان تأثیر بگذارد، کما اینکه الان روان‌شناسان هم همین را می‌گویند. می‌گویند: افعال اختیاری شما شخصیت شما را شکل می‌دهد. اصلاً نوع گرایش‌های شما گره خورده به اعمال شما. یعنی این نیست که عمل روی قابلیت انسان اثر نگذارد. آدمی که به آدمکشی عادت کرده، شغلش شده بمب‌گذاری، پول می‌گیرد بمب می‌گذارد در شهرها و معابر و آدم می‌کشد. این از روز اول اگر مرغ جلویش می‌کشتند، دلش به رحم می‌آمد. مورچه زیر پایش له نمی‌شد ولی اینقدر این کار گناه را تکرار کرد تا شکل شخصیت و گرایش‌هایش عوض شد. پس معلوم می‌شود که انسان می‌تواند حتی روی قابلیت خود هم اثر بگذارد.

۱۰- علت اختلاف و تکذیب و تصدیق ارواح در عالم ذر چه بود؟

ظاهراً اختیارشان. یکی از خواهران سؤال پرسیده بودند که چطور می‌شود که بگوییم انسان بدون رهبر و بدون هدایت و بدون کتاب آسمانی امتحان داده و بعد هم رد شده است؟ ما اینجا هدایت داریم، کتاب آسمانی داریم. جواب: آنچه مسلم است اینکه عقل و فطرت بوده که از فتوای روایات کاملاً مشخص است، چون اگر عقل و فطرت و شعور نباشد که امتحان معنا ندارد. کسی که سنگ و چوب را امتحان نمی‌کند. امتحان جایی است که طرف بتواند چیزی را بفهمد. خوب

هدایت پیامبران چه؟ کتب آسمانی چه؟ علامه در تفسیر این آیه سوره اسراء که می‌فرماید: «...وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا»؛ ما عذاب نمی‌کنیم تا پیغمبر بفرستیم. می‌فرمایند که اگر خدا رسولی هم نفرستاده بود، کتابی هم نفرستاده بود، همین عقل و فطرت برای تصدیق معاد کافی بود و حق خدا بود که اگر کسی تکذیب کرد، او را به جهنم ببرد. یعنی انسان با همین عقل و فطرت هم می‌تواند این مسائل را درک نماید. بعد می‌گوید این فضل خداست و خدا کمک اضافی کرده است و الا حق این بود که همین عقل و فطرت کافی است. یک چراغ بس است برای اینکه فضا روشن شود؛ حالا چند تا چراغ روشن کرده است این دیگر تفضل الهی است. مگر ما طایفه حنفاء نداریم؟! حنفاء چه کسانی بودند؟ خداپرستان موحدی بودند که در عربستان قبل از اسلام نه زیر بار خرافات یهود رفتند، نه زیر بار حرف‌های نصاری رفتند، نه زیر بار حرف‌های مشرکین. می‌گفتند: خدایا! ما می‌دانیم که تو یگانه‌ای، تو شریک نداری. اسم اینها حنفاء بوده و در دوران فترت زندگی می‌کرده‌اند؛ دورانی که پیغمبری نبوده، پس معلوم می‌شود عقل می‌تواند بفهمد. در عالم ذر که این بوده، خدا هم به فراخور همین امتحان کرده است. بعد هم یک نکته را دقت کنید! درست است که آنجا پیغمبر نبوده، آنجا خود خدا حاضر بوده است. مگر پیغمبران می‌آیند چه بگویند؟ پیغمبران می‌گویند: خدایی است. وقتی خدا خودش دارد با او صحبت می‌کند، دیگر چه نیازی به پیغمبر است؟! خدا می‌گوید: من به تو دستور می‌دهم برو در این آتش! مگر من خالق تو نیستم؟! خودش دارد دستور می‌دهد. وقتی خدا هست پیغمبران می‌آمدند بگویند،

مردم! خدایی است و به شما دستوری داده است و معادی هست، حساب و کتابی هست! آنجا همه پرده‌ها کنار بوده‌است.

۱۱- در آیه و روایات از ذریه آدم و یا ذریه بنی‌آدم صحبت شده ولی از خود حضرت آدم سخن به میان نیامده است، چرا؟

من عرض کردم که در روایات سخن از ذریه آدم است ولی در آیه سخن از بنی‌آدم است. وجه آن را هم گفتم. گفتم: تعارض ندارد، مانع جمع هم نیست.

۱۲- در مورد علم غیب که آن را دو تعبیر نمودید که انبیاء و اولیاء اطلاعی از لوح محفوظ دارند؛ ولی اینکه آیا حقیقتاً واقع می‌شود و یا نه را فقط خدا می‌داند. من خواستم بدانم این دانستن چه فایده‌ای دارد؟ چون به نظر نوعی دانستن با شک است نه یقین قطعی و این دانستن آیا فضلی است؟

ما همه اینجا جمع شده‌ایم برای چه؟ این همه دست و پا زدن و تحقیق و پژوهش‌کنده و تلاش برای چیست؟ برای دانستن است. غیر از این است؟! آیا اینکه انسان آینده را بداند، حقایق آینده را بداند، مشرف بر جهان. این فضیلت نیست؟! این که امام رضا (ع) فرمود که: ما شیعیانمان را وقتی نگاه به چهره‌شان می‌کنیم، می‌دانیم شیعه ما هستند؛ علائم دارند. وقتی حرف می‌زنند از لحن صوتشان می‌فهمیم اینها شیعه ما هستند، یا نه. اینها فضیلت نیست؟! آیا اگر یک روان‌شناس بیاید اینجا، فقط همین را داشته باشد، بگویند: این آقای روان‌شناس نگاه به چهره شما می‌کند، می‌فهمد شما چه شخصیتی دارید، این قیمتش چند است؟ فکر می‌کنید کشورهای دنیا برای بردنش چقدر مسابقه می‌دهند؟ این کم چیزی است؟! قرآن در مورد پیامبر می‌فرماید: «وَلَوْ نَشَاءُ



لَأَرِيَنَّاكُم فَاَعْرِفْتَهُمْ بِسِيْمَاهُمْ...»<sup>۱</sup>؛ و اگر بخواهیم قطعاً آنان را به تو می‌نمایانیم در نتیجه ایشان را به سیمای [حقیقی]شان می‌شناسی. «...وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ...»؛ و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی برد. خیلی حرف است! آیا من می‌توانم به یکی بگویم: یک کلمه حرف بزن! و وقتی حرف زد بگویم: بس است من فهمیدم تو چه کاره هستی. آیا ما اینطوری هستیم؟! این مقام مال چه کسی هست؟ سی سال با یک آدم معاشرت می‌کنیم بعد که به ما خیانت کرد، می‌گوییم: ما تو را اینجوری شناخته بودیم. من شنیده‌ام که استاد فقید علامه طباطبایی<sup>(رض)</sup> به کسانی که می‌خواستند عرفان بخوانند می‌گفتند: چند جمله بنویس! خطش را نگاه می‌کرد، می‌گفت: شما ذوق عرفان داری یا نداری؟ به خط نگاه می‌کرد. این یک فضیلت است. این نیست که بگوییم لوح محفوظ صرفاً یک وقایعی است ظنی، حالا قرار است این جور بشود یا آن جور نشود. زید این کار بکند یا آن کار را نکند.

۱۳- فرق تفسیر و تأویل را بیشتر توضیح دهید؟

در مورد تفسیر و تأویل روایاتی داریم، نظراتی است؛ اما آن نظری که من بیشتر بدان اعتقاد دارم این است که تفسیر این است که آن چیزی از قرآن که پیدا نیست، آن را بگوییم. این آیه که می‌فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا...»<sup>۲</sup>؛ کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، (منظور آصف برخیا است) گفت: «من آن را پیش از آنکه

۱- محمد آیه ۳۰

۱- نمل آیه ۴۰

چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم.» یعنی نصف زمان پلک زدن. ظاهرش چیست؟ ظاهرش این است که گفت: من می‌توانم این کار را بکنم، قدرت دارم. ولی من یک نکته تفسیری از آن بیرون می‌آورم، ببینید چقدر جالب است! شما توجه ندارید به این نکته. یک بحثی کردیم، گفتیم: آیا معجزات انبیاء به خاطر این بود که دعا می‌کردند و معجزه می‌شد؟ یا این بود که نه، یک دانشی بود که با آن دانش موهبتی آسمانی معجزه می‌کردند. این مریض که خوب می‌شود، حضرت عیسی می‌ایستاد بالای سرش، دعا می‌کرد و خوب می‌شد یا یک علم مرموزی داشت، که از آن علم مرموز او را شفا می‌داد؟ کدامش؟ گفتیم: علم مرموز. ببینید، در این آیه همین را دارد می‌گوید. می‌فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ». آن کسی که یک دانشی از کتاب داشت، چون دانش داشت، گفت: من تخت را می‌آورم. تخت آوردن از یمن به شام معجزه است. ولی قرآن دارد می‌گوید، به خاطر آن علم کتاب بوده است. ما این نکته را توجه داشتیم؟ یعنی قرآن تلویحاً اشاره می‌کند که این آوردن تخت از یمن به شام به این دلیل بوده که این آقا علمی از کتاب داشته است؛ یعنی از روی علم این کار را کرده است؛ دعا نکرده است که این کار بشود. یعنی معجزات انبیاء و اولیاء و حجت‌ها به خاطر علم بوده است نه به صرف دعا کردن. ببینید! این نکته که پیدا نبود، پیدا بود؟! به این می‌گویند تفسیر. حالا تاویل چیست؟ شما یک خوابی می‌بینید. می‌روید پیش یک آقای معبری، می‌گویید: آقا! من اینجور خوابی دیده‌ام، تعبیرش چیست؟ ایشان می‌گوید: خدا مثلاً یک فرزند شایسته‌ای به شما می‌دهد. این می‌شود تفسیر خواب. چون شما نمی‌دانستید تعبیرش چیست. اصلاً معنای خواب را نمی‌فهمیدید. چند وقت می‌گذرد شما صاحب یک فرزند شایسته‌ای می‌شوید؛ این می‌شود تاویل. خود واقعه که اتفاق افتاد می‌شود

تأویل. می‌گویید از کجا فهمیدید؟ حضرت یوسف<sup>(ع)</sup> وقتی خواب دید، به پدرش گفت: من خواب دیدم. «قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي لَأَتَقُصُّ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ...»<sup>۱</sup>؛ پدرش گفت: به برادرانت خوابت را نگو! بعد از چند سال، تا حضرت یعقوب در مصر آمد؛ لحظه ورود، لحظه بسیار باشکوه شورانگیزی بود. یوسف سنگ تمام گذاشت در استقبال از پدر؛ موبک شاهانه بود و شور و نشاط مردمی و لحظه وصال و همین که آمدند در دربار، یوسف پدر و مادرش را بالای تخت پادشاهی نشاند. برادران چنان مسحور آن عظمت و جلال شدند که همه افتادند به سجده. «...وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...»<sup>۲</sup>؛ همین که برادران در سجده بودند، «...وَ قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ...»<sup>۳</sup>؛ یوسف گفت: ای پدر! این تأویل آن خواب است. تفسیرش آن بود که یعقوب می‌دانست، اما تأویلش آن چیزی بود که واقع شد. یا مثلاً خبر از قیامت دادن؛ خبر از قیامت داده شده. روزی که قیامت واقع شد، این خبرها تأویل می‌شود. قرآن می‌فرماید: «...يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ...»<sup>۴</sup>؛ روزی که این آیات تأویل می‌شود، (یعنی اتفاق می‌افتد و واقع می‌شود و در عالم خارج عینیت می‌یابد)، آنهایی که پیغمبران را تکذیب کرده بودند، اعتراف به حقانیت پیغمبران می‌کنند. پس تفسیر قرآن یعنی، پرده‌برداری از ظاهر قرآن و نشان دادن بطن قرآن. اما تأویل قرآن یعنی آن حقیقت قرآن اتفاق

---

۱- یوسف آیه ۵

۲- یوسف آیه ۱۰۰

۳- همان

۱- اعراف آیه ۵۳

بیافتد. مثال دیگر، آیه می فرماید: «...يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا...»<sup>۱</sup>؛ روزی که بعضی از آیات خدا می آید، آنهایی که ایمان نداشتند؛ یا ایمان داشتند و عمل صالح نداشتند، ایمانشان دیگر فایده ندارد. شما پرسید: ظاهرش چیست؟ می گویم: ظاهرش همین است. بگویید: تفسیرش چیست؟ معصوم می فرماید: مراد رجعت ما اهل بیت است. یعنی روزی که ما رجعت می کنیم. می گوید تأویلش چیست؟ می گویند: روزی که رجعت واقع شد. انشاءالله امام زمان (عج) آمد و شما دور حضرت حلقه زدید و جمال نورانی او را زیارت کردید، می گوید: «هَذَا تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ»؛ وقتی شهدا زنده شدند می گوید: «هَذَا تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ»؛ این آیه تأویل شده است. پس تأویل به معنای آن است که یک چیزی اتفاق بیافتد.

۱۴- اینکه جنینی که در شکم مادر است، سعید و شقی بودنش معلوم است چگونه است؟

عرض شد آن روحی که متعلق به این جنین شده، این معلوم است که جزء مکذبین عالم ذر بوده یا جزء مکذبین نبوده است. معلوم است که او جزء سعدای عالم میثاق بوده یا جزء اشقیای بوده است، تکذیب کرده و یا تصدیق نموده است. این معلوم است. ولی گفته شد که این مطلب منافاتی با اختیار ندارد و اگر انسان اراده کند این را بشکند می تواند، پس جبری در کار نیست. پس این روایت که می گوید: «الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»<sup>۲</sup>، به لحاظ آن طرف است و به لحاظ این طرف اراده غالب است. نه جبر است نه روایت نیاز به تأویل دارد. این

۲- انعام آیه ۱۵۸

۱- بحارالانوار، ج ۵، ص ۹، باب نفی الظلم و الجور عنه تعالی

که امام می‌فرماید: «التَّكْذِيبُ ثُمَّ» خداوند این روح مکذب را متعلق به این کالبد کرده است؛ خدا که می‌داند این متعلق به اشقیای بوده آنجا، مجبور هم که نیست شقی بماند، می‌تواند خودش را اصلاح کند و عرض کردیم که این اخباری که ائمه به بعضی از خلفا کاران می‌دادند حکمت اصلیش این بود که یک کم طرف بجنبند. معلم به پسر می‌گوید: تو با این سیستمی که داری پیش می‌روی مردود می‌شوی! من به تو می‌گویم. قصدش چیست؟ قصدش این است که بگوید، تو مجبوری به مردود شدن؟! دارد اطلاع می‌دهد تا شاگرد فکر چاره‌ای کند. آقای نشسته بود روی شاخه درخت؛ رو کرده بود به تنه درخت داشت جلوی خودش را می‌برید. شخصی گفت: آقا! می‌افتی پایین. در جواب گفت: تو علم غیب داری؟! گفت: می‌خواهی ببری، ببر. من دارم به تو می‌گویم که نیافتی پایین. این کاری که تو داری می‌کنی، آخرش افتادن است. اگر خدا دانست که این شخص در عالم ذر تکذیب کرده و شقی شده و الان این روح، روح شقی است، یعنی بعداً هم مجبور است شقی بماند؟!

۱۵- این شبهه که فرزند بدی از پدر و مادر فاسق متولد می‌شود، حل شد اما این که چرا از پدر و مادر خوب فرزند بدی پرورش می‌یابد مبهم ماند. قالب که پاک بوده پس باید روح نیز پاک باشد؟ من جواب این را دادم. ببینید! گاهی وقت‌ها یک حکمت‌هایی است که خداوند اراده‌اش را نشان می‌دهد. مثلاً در مورد ائمه به هیچ وجه ما بحث ترک اولی و اینها را نمی‌توانیم تصور کنیم. ولی در مورد پیغمبران مثل حضرت سلیمان را، من گفتم چرا. حضرت سلیمان یک لحظه به ذهنش خطور کرد که بله! من چون سلیمانم، فرزندم هم باید مثل داوود باشد. خدا هم گفت: خیلی خوب حالا که فکر کردی خودت منشأ کمال فرزندی، به تو نشان می‌دهم. البته او فرزند بدی نصیبش

نشد، یک موجود عقب افتاده جسمی، یک لخته گوشت، که نه می‌شد گفت آدم زنده است یا مرده. قرآن می‌فرماید: «...الْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّ جَسَدًا...»؛ و بر تخت او جسدی بیفکندیم، تعبیر به جسد کرده است. «...ثُمَّ أَنَابَ»؛ سلیمان هم انابه کرد و متذکر این معنا شد که آنچه هست به دست خداست. من می‌خواهم یک نتیجه بگیرم، برای فرزندانان، چه فرزند داشته باشید، چه نداشته باشید (فرزندان آینده‌تان) شدیداً دعا کنید. گاهی وقت‌ها ما در کار فرزندانمان می‌مانیم، یک مشکلاتی دارد؛ دائم می‌روید پیش این روان‌شناس، آن روان‌شناس. چه بسا خود روانشناس هم فرزندی دارد که گوش به حرفش نمی‌دهد، حالا می‌خواهد مشکل من را حل کند؟! به پدر و مادر می‌گوییم: تبعیض قائل شده‌اید؟ می‌گویند: نه به خدا! اتفاقاً تمام حواسمان بوده که تبعیض قائل نشویم. می‌گوییم: چند تا سفره در خانه انداخته‌اید؟ مثلاً حقوق ماهیانه‌ات را سر این سفره خرج کرده‌ای، پسر را نشانده‌ای سر این سفره، هر چه مثلاً شغل آزاد داشتی سر آن سفره گذاشتی و دختر را گذاشته‌ای سر آن سفره؟ این جوری کار کردی؟ می‌گوید: نه! ما سفره واحد در خانه‌مان پهن کردیم. می‌گوییم: ببخشید مثلاً در گوش این قرآن خواندی در گوش آن تورات؟ می‌گوید: نه! همگی را قرآن خواندیم. می‌گوییم: کام این را با تربت امام حسین (ع) برداشتی کام آن یکی را با گل محمدی؟ می‌گوید: هرگز! ما هیچ فرقی بینشان نگذاشته‌ایم ولی نمی‌دانیم این چرا اینگونه شده و این طوری دیگر؟ مادر شهید می‌گفت: من دو پسر را در دامن پاک تربت کردم، با روح اسلام تربیت کردم؛ یکی شد منافق خالص و رفت در ترورها شرکت کرد و چند نفر را هم مجروح و

مصدوم کرد بعد هم گرفتند اعدامش کردند. یک پسر هم بنده متعبد خدا، رزمنده پاک، رفت جبهه شهید شد. حالا در یک قبرستان دفنند. گاهی می‌روم سر قبر آن گریه می‌کنم و به او افتخار می‌کنم. گاهی می‌روم سر قبر این گریه می‌کنم، حسرت می‌خورم که چرا این بچه‌ام این طور شد؟! اینها نشان می‌دهد که عنصر دعا و عنصر درخواست از خدا و توکل بر خدا مافوق علم است. اگر گفتید: بنده معلم اخلاق من می‌دانم چطور فرزند تربیت کنم. خدا می‌زندت به زمین گرم. واگذار می‌کند به همان علم خودت. اگر فکر کردی که من خیلی پرهیزگارم در خیالت خطور کرده (نمی‌خواهد به زبان بیاوری). من فلانم و فرزندم نیز چه خواهد شد. خدا واگذار می‌کند به همان تقوایت. این را حافظ نیک می‌گوید:<sup>۱</sup>

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافریت      راهروگر صد هنر دارد توکل بایش

به این نکته اشاره کرده است. اما این که چرا فرزندان ائمه؟ این را خدا می‌داند. حکمت منحصر به این نیست خدا می‌داند. امام هادی<sup>(ع)</sup> حتی در توکلش هم قصوری نیست. اما چرا فرزند امام می‌شود جعفر که با خلفا مراوده دارد، حتی می‌گویند: کمین می‌زد کسانی که می‌آمدند خمس برای امام هادی<sup>(ع)</sup> می‌آوردند، سر راهشان را می‌گرفت، پول خمس هم می‌گرفت می‌رفت می‌خورد. اینچنین آدمی بود. حتی در بعضی از روایات آمده شرب خمر می‌کرد، انواع خلاف‌کاری‌ها از او صادر می‌شد. آخر عمر هم جوری که گفتند توبه کرد، آدم خوبی شد، اما معروف شده است به جعفر کذاب. حالا ما چطور می‌توانیم امام را متهم کنیم؟! خدا رحمت کند آقای سید علی‌اکبر

۱- حافظ با مطلع: باغبان گر چند روزی صحبت گل بایش      بر جفای خار هجران صبر بلبل بایش

ابوترابی می‌فرمودند: زمانی که تجددگرایی و فرنگی‌مآبی در ایران باب شده بود مردم دو گروه شده بودند؛ یک عده‌ای رفته بودند طرف فرهنگ غرب و یک عده‌ای هم سفت و محکم سنگر را حفظ می‌کردند. می‌گفت: یکی از علما پسری داشت در لباس روحانیت بود؛ یک وقت این پسر تورش خورد به چند تا از متجددین یا فرنگی‌مآب‌ها. و رفت با آنها رفیق شد بعد هم از لباس روحانیت بیرون و رفت در سلک آنها. می‌گفت: پدر هر چه این پسر را نصیحت می‌کرد در دل او اثری نکرد. حاج آقا که صحنه را دیده بودند، می‌گفتند: این پدر عالم و فرزانه فهمید که کار از دست او خارج است گفتند: آمد اینقدر گریه کرد به درگاه خدا، می‌گفتند: گریه‌های او همه را به گریه می‌انداخت. می‌گفتند: یک شب دل پسرش منقلب شد صبح بلند شد. آمد نزد پدر و دست او را بوسید گفت: عجب اشتباهی کردم! چه کاری بود من کردم! برگشت در دامن اسلام.

نمونه دیگر جیحون یزدی. این جیحون اولش خیلی آدم رهایی بوده، اشعار بد و قبیح می‌گفته. آدم‌هایی که دورش بودند آدم‌های بدی بودند. مادر او یک زنی بود امام حسینی و علاقه‌مند به اهل بیت و مرتبط با اهل بیت و متوسل. خیلی رنج می‌برد، هر شب که از مجلس روضه‌ای می‌آمد، جیحون مسخره‌اش می‌کرد، توپ و تشر به او می‌زد، بد و بیراه به او می‌گفت. مادر مرتب متوسل شد به سیدالشهداء<sup>(ع)</sup>، ظاهراً نتیجه نگرفت. تا اینکه یک شب دلش شکست گفت: یا حسین! جوابم ندادی من شکایت به مادرت زهر<sup>(س)</sup> می‌برم. خیلی گریه کرد. خوابید نصف شب، شنید که صدای آب می‌آید. بیدار شد دید جیحون لاابالی دارد برای نماز شب وضو می‌گیرد. (این که نماز یومی‌اش هم مشکل داشت!) چشم را باز می‌گذارد در تاریکی منتظرش می‌ماند ببیند چه کار می‌کند؟ یک نماز شبی می‌خواند، بعد یک تکه زغال برداشت و در آن نور ماه بر دیوار یک چیزی



دارد می نویسد. می فهمد که این شعر از آن شعرهای عادی نیست. این نماز نشان می دهد این شعر از آن شعرهای عادی نیست. می گوید: جیحون چیزی ساختی؟ می گوید: مادر! سوختم و ساختم. دیگر هم از آن وقت می شود مداح سیدالشهداء<sup>(ع)</sup>. یک روحانی هر جا می رسید بد می گفت. می گفت: مردم! جوان هایتان را از شر این جیحون نگه دارید. این آدم فاسق است این فلان است. بدگویی می کرد. تا اینکه یک شب حضرت زهرا<sup>(س)</sup> در خوابش به او می فرمایند: دیگر از جیحون ما بد نگویی. بیدار می شود و می رود سراغ مردم. می گویند: جیحون چند وقت است توبه کرده برای امام حسین<sup>(ع)</sup> شعر می گوید، دیگر سراغ آن کارها نمی رود. می گوید: عجب! من نمی دانستم. روی منابر به بدی از او یاد می کردم. می گردد یک شعرش را پیدا می کند و بالای منبر می خواند مردم هم کلی گریه می کنند. می گوید: این جیحون هم خودش را بهشتی کرد. خود جیحون هم در آبدارخانه مشغول خدمت بوده و در مجلس جلوی چشم او نبوده است، او هم می گوید: تو را هم بهشتی کرد! (یعنی هم تو که شعرش را خواندی به واسطه گریاندن مردم اهل بهشت شدی.) ببینید! اینها نشان می دهد که در عالم جبری نیست اگر چه روایت می گوید: «التَّكْذِيبُ ثُمَّ» تکذیب در آنجا بوده است. معنایش این نیست که تربیت اثر ندارد، انسان اختیار ندارد، شما بلامتکلیف هستید. اما عنصر دعا یک نقش بسیار مهمی در سرنوشت فرزندان دارد که ما باید به آن توجه داشته باشیم.

### آیات مطرح شده در جلسه سوم:

- ۱- «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (اعراف آیه ۱۷۲)
- ۲- «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ» (ص آیه ۳۴)
- ۳- «فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا» (مریم آیه ۴۹)
- ۴- «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ» (صافات آیه ۱۰۰)

- ۵- «فَبَشِّرْهُ بِبُغْلَامٍ حَلِيمٍ» (صافات آیه ۱۰۱)
- ۶- «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (کوثر آیه ۱)
- ۷- «فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ» (طه آیه ۷۲)
- ۸- «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» (اعراف آیه ۱۷۳)
- ۹- «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا...» (آل عمران آیه ۸۱)
- ۱۰- «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه آیه ۵)
- ۱۱- «...يُدِ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ...» (فتح آیه ۱۰)
- ۱۲- «أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ...» (مائده آیه ۹۶)
- ۱۳- «...أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا...» (مائده آیه ۳۲)
- ۱۴- «وَاجْعَلُوا بَهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...» (نمل آیه ۱۴)
- ۱۵- «...وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَأَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (انعام آیه ۲۸)
- ۱۶- «وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (انعام آیه ۵۹)
- ۱۷- «وَوَكُلٌ صَغِيرٌ وَكَبِيرٌ مُسْتَطَرٌّ» (قمر آیه ۵۳)
- ۱۸- «...إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ...» (رعد آیه ۱۱)

- ۱۹ - «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ...» (ذاریات آیه ۵۰)
- ۲۰ - «...وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء آیه ۱۵)
- ۲۱ - «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمُ فَلَعرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ...» (محمد آیه ۳۰)
- ۲۲ - «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفَكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا...» (نمل آیه ۴۰)
- ۲۳ - «قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ...» (يوسف آیه ۵)
- ۲۴ - «...وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ...» (يوسف آیه ۱۰۰)
- ۲۵ - «...يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلِ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ...» (اعراف آیه ۵۳)
- ۲۶ - «...يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا...» (انعام آیه ۱۵۸)

### احادیث مطرح شده در جلسه سوم:

- ۱ - کافی، ج ۱، ص ۴۰۱، باب فیما جاءَ أَن حَدِيثَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ  
«انَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»
- ۲ - کافی، ج ۱، ص ۲۶، کتاب العقل و الجهل
- ۳ - کافی، ج ۱، ص ۴۳۶  
«التَّكْذِيبُ ثُمَّ»

۴- بحارالانوار، ج ۵، ص ۹، باب نفی الظلم و الجور عنه تعالی

«الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### جلسه چهارم (۱۳۸۶/۷/۱۳)

قبل از بیان ویژگیهای کلی جهان آخرت به موضوعی در رابطه با ماهیت مرگ می پردازیم. ماهیت مرگ این است که انسان یک وجود حقیقی دارد که آن، بعد روحی انسان است. این بعد روحی تمام حقیقت ماست. اما جسم ما جزء حقیقت ما نیست بلکه آشیانه روح است. این که می گویند انسان یک موجود دو بعدی و یا مرکب از جسم و روح است، منظورشان این نیست که جسم هم در حقیقت انسان دخیل است. اگر جسم دخیل بود تحولات جسم باعث می شد که ما انسان دیگری شویم. این جسم در حقیقت ما دخیل نیست، اگر چه تأثیر دارد، لذا از مرگ به کلمه وفات تعبیر شده است.

ماهیت مرگ این است که انسان یک وجود حقیقی دارد که آن، بعد روحی انسان است و تمام حقیقت ما، همان بعد روحی ماست.

«تَوْفِیْهِ» یعنی تمام پرداخت کردن. «تَوْفَىٰ ۙ» یعنی تمام گرفتن. «استیفاء» یعنی طلب تمام کردن. می گویند قرض را استیفاء کرد یعنی همه طلب خود را گرفت. اگر قسمتی از طلب را گرفته باشد دیگر استیفاء نمی گویند. اگر همه دین را پرداخت می گویند: «وَقَىٰ دِیْنَهُ». قرآن می فرماید: «فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ»<sup>۱</sup>؛ تمام حسابش را به او می پردازد. «مَنْ كَانَ یُرِیدُ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَ زِیْنَتَهَا نُوفَّ إِلَیْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِیْهَا...»<sup>۲</sup>؛ آنهایی که دنیا را می خواهند همه اعمالشان را در دنیا پاداش می دهیم. هیچ چیز برایشان به جا

۱- نور آیه ۳۹

۲- هود آیه ۱۵

نمی‌گذاریم. «...تَوَفَّيْتَهُ رُسُلَنَا...»<sup>(۱)</sup>؛ یعنی رسولان ما و فرشتگان ما با گرفتن روح انسانی، تمام حقیقت وجودی او را بدون کم و کسر تحویل می‌گیرند. اینکه قرآن می‌فرماید که حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> را نکشتند، «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ...»<sup>(۲)</sup>؛ خدا او را بالا برد، روایات هم می‌گویند: عیسی<sup>(ع)</sup> زنده است، حیات دارد و هنوز مرگش نرسیده است، اما در سوره آل عمران می‌فرماید: «إِذِ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَدْ كُنْتَ كَذِبًا عَلِيمًا لَمَّا كُنْتَ فِي الْمَدِينَةِ قُلْ لِيُفْعَلَ بِنَاكُمْ وَالْكَلْبِ الْأَجْلَبِ...»<sup>(۳)</sup>؛ خدا به عیسی<sup>(ع)</sup> گفت من تو را متوفی می‌کنم. متوفی یعنی چه؟ در ترجمه‌ها گفته‌اند یعنی میراننده، اما میراندن لازمه توفی است نه خود توفی. توفی یعنی تمام تحویل گرفتن. البته امکان این هم هست که بگوییم این خطاب به حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> مربوط به بعد از انجام مأموریت ایشان است زمانیکه حضرت مهدی<sup>(ع)</sup> تشریف آوردند، آن وقت خدا ایشان را می‌میراند (که ظاهراً در روایت است که یکسال بعد از ظهور امام مهدی<sup>(ع)</sup> که ایشان دنیا را متوجه عظمت حضرت مهدی کرد، این اتفاق می‌افتد). درست همان مأموریتی را که حضرت یحیی بن زکریا برای تبلیغ آیین عیسی<sup>(ع)</sup> انجام داد و از دنیا رفت، حضرت عیسی هم برای حضرت مهدی انجام می‌دهد و بسیاری از مسیحیان جهان به خاطر حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> به حضرت مهدی<sup>(ع)</sup> ایمان می‌آورند و مسلمان می‌شوند، یک سال بعد هم می‌میرد. حضرت ایشان را غسل می‌دهند و در کنار قبر مادرشان حضرت مریم<sup>(س)</sup> (در

---

۱- انعام آیه ۶۱

۲- نساء آیه ۱۵۸

۳- بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۴۹

۴- آل عمران آیه ۵۵

بیت المقدس) دفن می‌کنند! شاید در این آیه اشاره به این موضوع باشد اما کلمه توفی به معنای تمام تحویل گرفتن است.

یک نکته‌ای هم گفته شد که انسان در هر نشئه و جهانی، چه جهان دنیا، چه جهان بعد از مرگ و قبل از قیامت یعنی عالم برزخ (برزخ یعنی واسطه یا فاصله؛ فاصله بین دنیا و قیامت) و چه بعد از قیامت که جهان ابدی است، حقیقت انسان که همان روح است، با یک کالبدی همراه است؛ یعنی در عالم برزخ، روح به یک کالبدی تعلق دارد، (هم در فلسفه اسلامی و هم در روایات به این مطلب تصریح شده است) که کالبدی لطیف به نام کالبد مثالی می‌باشد. آیا این کالبد، الان هم همراه ماست یا اینکه بعداً وقتی مردیم روح ما از این کالبد جدا می‌شود و متعلق به آن کالبد مثالی می‌شود؟ قرائنی وجود دارد که الان هم این کالبد همراه ماست. یکی از قرائن این است که این کالبد مثالی با اعمال ما شکل می‌گیرد و با اعمال ما زیبا و زشت می‌شود در حالیکه چهره مادی ما هیچ وقت تحت تأثیر اعمال ما به این شکل نیست. آیه‌ای که می‌فرماید: «يُعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ بِسِيمَاهُمْ...»<sup>۱</sup>؛ مجرمان با سیمایشان شناخته می‌شوند، این سیمای سیمای مادی نیست. خیلی از مجرمین در این دنیا هستند که با این سیمای مادی شناخته نمی‌شوند، چه بسا خوش قیافه باشند. چون این عمل همین الان دارد به این کالبد شکل می‌دهد.

روح انسان در هر نشئه و جهان، چه جهان دنیا و چه جهان آخرت و نیز برزخ متعلق به کالبدی است. در دنیا کالبدی مادی و در آخرت، کالبدی لطیف به نام کالبد مثالی.

۱- عصر ظهور، علی کورانی، ص ۲۹

۲- الرحمن آیه ۴۱



یکی از علماء پایشان از ساق پا قطع بود، می‌گفتند: من الان هم احساس داشتن پشت پا را دارم. بعد گفتند: حتی بعضی وقتها در آن ناحیه احساس خارش می‌کنم. اما چیزی نمی‌بینم که بخارانم. بعید نیست که این همان کالبد مثالی باشد. پس معلوم می‌شود که اقوی (قویتر) این است که این کالبد مثالی الان هم همراه ماست. موقع مرگ این کالبد مثالی را از جسم ما جدا می‌کنند و چه بسا نزع و کندن این کالبد، سختی جان کندن باشد.

دلیل دیگر، این آیه قرآن است که می‌فرماید: فرشتگان به مشرکین موقع مرگ می‌گویند: «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ نفستان را از تنتان خارج کنید. آیا مراد، روح است؟ یا همان کالبد مثالی ماست؟ به نظر می‌رسد همان کالبد مثالی است که البته روح هم به آن معلق است؛ چون روح جا و مکان ندارد که داخل و خارج شود. روح تعلق می‌گیرد برخلاف کالبد مثالی که مجرد تام نیست بلکه مجرد ناقص است؛ یعنی آثار ماده دارد ولی ماده نیست. آثار ماده چیست؟ این است که حرکت، مکان و زمان دارد. مثال: شما فضای مغناطیسی اطراف یک آهنربا را در نظر بگیرید، این فضا وجودی است به نام مغناطیس. شعاع دارد یعنی آهنربا اندازه معینی فضای مغناطیسی دارد، پس مکان دارد. اگر آهنربا را جابجا کنیم، مکانش عوض می‌شود. از تاریخی که روی این آهنربا فعل و انفعالات شیمیایی انجام دادند تا آهنربا شده تا پنج سال بعد که خاصیت آهنربایی دارد، زمان آن است که می‌گوییم بعد از این پنج سال این فضای مغناطیسی از بین رفته است. حرکت آن هم

در خطاب فرشتگان به مشرکین، هنگام مرگ که نفستان را خارج کنید، مراد از نفستان، کالبد مثالی است نه روح.

این است که این آهنربا را جا به جا کنیم، پس حرکت دارد. این آهنربا زمان، مکان و حرکت دارد که این از آثار ماده است.

روح مجرد است؛ نه حرکت دارد، نه زمان و نه مکان. پس اگر آنجایی که فرشتگان به مشرکین گفتند: «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ جانتان را خارج کنید، مراد روح بود، نباید می گفتند: خارج کنید چون روح خارج کردنی نیست. معلوم می شود که این کالبد مثالی الان هم با ماست و ما با اعمالمان به آن شکل می دهیم. در روایت آمده<sup>۱</sup> که شخصی خدمت امام صادق<sup>(ع)</sup> آمد و عرض کرد: یا بن رسول الله! شنیده ام که در برزخ ارواح مؤمنان در چینۀ مرغانی است و بر گرد عرش الهی می گردند، آیا این درست است؟ امام فرمودند: نه، مؤمن نزد خدا گرامی تر از این حرفهاست؛ بلکه در کالبدی است به شکل و شمایل کالبد دنیایی که اگر آنها را ببینید، آنها را می شناسید. (ممکن است زیباتر شوند (مؤمنان قطعاً زیباتر می شوند) ولی به گونه ای که شما آنها را می شناسید.) این روح تعلق می گیرد به آن کالبد مثالی.

در اینجا یک سری شبهات هم حل می شود. مسئله فشار قبر و شب اول قبر و سخن گفتن و ... که به این کالبد مثالی برمی گردد؛ چون در آن نشئه، کالبد مادی کاره ای نیست. اینکه فرشتگان مرگ می آیند و سؤال می کنند و جواب می شنوند این جواب و سؤالها از همان کالبد است نه این کالبد مادی. روایات بسیاری داریم که همین قبر یا حفره ای از حفره های دوزخ است یا باغی از

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۲۴۵- نشر دارالکتب الاسلامیه ۱۳۶۵ ش

باغهای بهشت (منظور آن صورت ملکوتی است که ما نمی بینیم)، «الْقَبْرِ أَمَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيرَانِ»<sup>۱</sup>.

اینکه قبل از قیامت و در عالم برزخ و شب اول قبر، سؤالاتی از انسان پرسیده می شود، ناظر به تعیین جهت فرد است.

سؤالی مطرح می شود و آن اینکه چرا قبل از قیامت و در عالم برزخ (شب اول قبر و ...) از انسان سؤال می شود؟ سؤالات برای تعیین جهت است. مثال: یک مجرمی را گرفتند که مفسد فی الارض است و، می خواهند او را اعدام کنند ولی هنوز جلسه محاکمه تشکیل نشده است، او را در زندان می اندازند. سؤال می شود که این شخص که هنوز محاکمه نشده، چرا او را در زندان می اندازید؟ زندان یک نوع مجازات است، آیا شما قبل از محاکمه او را مجازات می کنید؟ می گوید: جهت این شخص معلوم است، اشکالی ندارد باید به زندان برود که این علی الحساب است، عقل هم همین را می گوید. برعکس یک شخص عزیزی آمده که قرار است از او در یک مراسمی توسط رؤسای کشور تجلیل کنند ولی دو روز مانده است. به او می گویند شما تشریف بیاورید هتل از شما پذیرایی شود تا بعداً در مقابل شبکه های جهانی مدال طلای فلان رشته را بر گردن شما بیاندازند. هنوز آن روز نرسیده است. تا موعد مقرر این شخص باید در هتل باشد و شخص اولی در زندان. برزخ مثل آن هتل یا آن زندان قبل از محاکمه است. برای اینکه جهت معین شود، کار خدا از روی عدل است، سؤالات، کلی پرسیده می شود. درست مثل آن مجرم، می گویند این شخص، قاتل چند نفر انسان است، دیگر بحثی نیست که پرونده را بیاور و شکایت حاضر کن و شهود را بیاور و... می گویند: او را فعلاً در زندان بیاندازید تا بعداً او را محاکمه کنیم. برزخ علی الحساب

است. در آنجا لاجرم از کلیات اعمال سؤال می‌شود؛ یعنی اسکلت را نگاه می‌کنند. مثلاً نمی‌گویند که در دنیا چرا آن روز بی حساب به گوش فلانی زدی. می‌پرسند: خدایت کیست؟ پیغمبر و امامت کیست؟ چه کسی را به عنوان رهبر در دنیا انتخاب کردی؟ اگر توانست پاسخ دهد، اهل نجات است ولی اگر نتوانست جواب دهد، اهل شقاوت است. حرف زدن آنجا به تمرین سخنرانی نیست. اگر فرد بهترین سخنران دنیا هم باشد اما عملش درست نباشد، زبانش آنجا الکن است؛ چون باز بودن زبان و بسته بودن آن به باطن برمی‌گردد. اینجا مغز دستور می‌دهد، قوای تکلم به کار می‌افتد، کلمات را ردیف می‌کند. آنجا مغز دستور نمی‌دهد بلکه عمل دستور می‌دهد. اگر عملش درست نباشد، زبانش هم کار نمی‌کند. اینجا مثلاً اعتقاد به ولایت فقیه ندارد ولی می‌خواهد به پست و مقامی برسد، تملق می‌گوید، در حالیکه در دلش قبول ندارد. ولی آنجا نمی‌تواند بگوید، اصلاً امکان ندارد؛ چون دل حرف می‌زند، زبان سر نیست که حرف بزند. وقتی از او می‌پرسند: «مَنْ رَبُّكَ؟» به همان اندازه‌ای که اعتقاد دارد می‌تواند حرف بزند. پس لکنت زبان به لنگیدن عمل است و صراحت زبان به اخلاص عمل است.

در برزخ، هنگام جواب دادن، لکنت زبان به لنگیدن عمل است و صراحت زبان به اخلاص در عمل.

از امام صادق<sup>(ع)</sup> روایت است که: اهل بهشت، در عالم برزخ، در باغهای بهشت برزخند، هر روز جایشان را در بهشت موعود به آنها نشان می‌دهند. وقتی آنجا را می‌بینند چنان اشتیاقی پیدا می‌کنند که می‌گویند: «رَبَّنَا أَقِمْ لَنَا السَّاعَةَ لِنَجْزِيَ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا»<sup>۱</sup>؛ خدایا قیامت را زود برپا کن تا این وعده‌ها را به ما برسانی. بعد امام می‌فرمایند: کفار در حفره‌های آتش‌اند (اینکه حفره‌های آتش، به

صورت دره، خانه، لانه یا تنور است، معلوم نیست) و «يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهِمْ»؛ از غذاهای بدبوی آنجا می‌خورند، «وَيَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا وَ يَقُولُونَ رَبَّنَا لَا تَقِمْ لَنَا السَّاعَةَ لَتُنَجِّزَ مَا وَعَدْتَنَا»؛ می‌گویند: خدایا قیامت را به پا ندار. با اینکه می‌دانند این دعا مستجاب شدنی نیست اما از بس ترسیدند، مدام دعا می‌کنند. جالب است که به اینها در عالم برزخ، جهنم را از دور نشان می‌دهند. جدای از عذاب برزخ یک وحشت عجیب بر جانیشان مستولی است. این مسئله جدای از اینکه در روایت است، در قرآن هم آمده است. قرآن کریم می‌فرماید: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا»<sup>۱</sup>؛ آل فرعون را صبح و شام به آتش عرضه می‌کنند. سؤال می‌شود از کجا می‌توان فهمید این کار در برزخ است؟ یکی همین قرینه عرضه شدن است در صبح و شام. «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ...»؛ روزی هم که قیامت شد، (معلوم است که هنوز قیامت نشده است) «...أَدْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»؛ خاندان فرعون را در سخت‌ترین عذاب وارد کنید. معلوم می‌شود این «يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا»، مربوط به قبل از قیامت است. ترجمه آیه: آتشی که صبح و شام بدان عرضه می‌شوند و نیز روزی که قیامت به پا شد، آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب وارد کنید؛ مفسرین تا آنجایی که من در نظر دارم اجماع دارند بر اینکه این عذاب برزخ است. روایت می‌گوید: جایگاهشان را به آنها نشان می‌دهند و می‌گویند این آتش شماست.

اما برزخ، یک شباهتی به دنیا دارد. در آخرت انسان یا در عزت محض است یا در رنج محض. اگر به بهشت برود هیچ رنجی ندارد. اگر به جهنم برود، هیچ لذتی ندارد. البته بعضی از روایات گواهی می‌دهند که اعرافیها آنهایی اند که نه وارد جهنم می‌شوند و نه حق ورود به بهشت را دارند. به اهل بهشت نگاه می‌کنند، رنج می‌برند نگاه به اهل جهنم می‌کنند به قول سعدی «از دوزخیان پرس که اعراف، بهشت است». مثلاً جایی دارند مثل جای خوب این دنیا. ولی روایات دیگری، صحیح‌تر، گواهی می‌دهد که ائمه فرمودند: <sup>۱</sup> ماییم اصحاب اعراف، ماییم که بر بلندبهای اعراف ایستادیم. اما برزخ از جهت رنج و شادی شبیه همین دنیا است. یک عده‌ای کفار معاندند که در رنج محض‌اند و هیچ خوشی ندارند. مثل این مجرمین در دنیا که در غل و زنجیر زندانند. هیچ خوشی ندارند. یک عده‌ای هستند که در خوشی محض‌اند و هیچ رنجی ندارند؛ یعنی از لحظه مرگشان، همه رنجهایشان تمام می‌شود. «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ...»<sup>۲</sup>؛ انسانهای پاکی که فرشتگان در هنگام مرگ جانشان را می‌گیرند، به آنها می‌گویند: درود بر شما، بروید در بهشت. هنوز که قیامتی نشده، این کدام بهشت است؟ بهشت برزخ است؛ چون از زمان مرگ ما تا بهشت موعود باید قیامت بشود، حساب و کتاب بشود، بعد برویم به بهشت اصلی (انشاءالله). پس این بهشت که در اینجا می‌گوید: «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ»؛ لحظه مرگ بروید در بهشت، بهشت دیگری است. بعضی از مفسرین گفتند که بهشت برزخ صبح و شام دارد (به صراحت همان آیه‌ای

در آخرت، انسان یا در عزت محض است، اگر به بهشت وارد شود و یا در رنج محض است، اگر به جهنم برود.

۱- بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۳۷

۲- نحل آیه ۳۲

که آل فرعون صبح و شام عرضه می‌شوند) ولی بهشت قیامت صبح و شام ندارد ولی من فکر می‌کنم این گونه نیست. آیاتی از قرآن گواهی می‌دهد که بهشت قیامت هم صبح و شام دارد. در برزخ یک عده‌ای هستند که در شادی محض‌اند که آیه آن را خواندم. بعد می‌فرماید: «...ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ»<sup>۱</sup>؛ اینجا نه اندوهی دارید و نه حزنی. هیچ حزن و اندوهی ندارید یعنی شاد شاد، بدون نگرانی از آینده. یک عده‌ای هستند بینابین و میانه اینها مؤمنان خلفا کار هستند که اصل کارشان درست است. مثلاً به فردی در عالم برزخ می‌گویند: این قصر شماست. این نهر و این خدمتکار و همه این میوه‌ها مال شماست. این حیوان موذی هم اینجا هست که گاهی اوقات شما را اذیت می‌کند و این به خاطر اخلاق بدی بود که در دنیا داشتید. از روایات این مسئله فهمیده می‌شود.

پیامبر گرامی اسلام  
فرمودند: من شفاعت  
خود را برای صاحبان  
گناهان کبیره امتم  
آماده کردم.

از دیگر ویژگی‌های برزخ این است که در برزخ شفاعت نیست. پیغمبر<sup>(ص)</sup> فرمودند: <sup>۲</sup> من شفاعت خود را برای صاحبان گناهان کبیره امتم آماده کردم. بعضی‌ها وقتی این حرفها را می‌شنوند مغرور می‌شوند و گناه می‌کنند. برای اینکه یک کم حواسمان را جمع کنیم عرض می‌کنم: این شفاعت در برزخ نیست. اگر گناه کردید، در برزخ ما نمی‌توانیم برای شما کاری کنیم. الان در این دنیا آیا ما در جوار ائمه نیستیم؟ آیا امام زمان از رنجها و دردهای ما خبر ندارند؟ چقدر یا مهدی می‌گوییم؟ گاهی برای اینکه نشان دهند که ما هستیم و ایمان ما حفظ شود یک مریضی را شفا

۱- اعراف آیه ۴۹

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۷۴: «أَنَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي»

می دهند. ولی خیلی وقتها است که اشک می ریزیم و گریه می کنیم ولی جوابی نمی شنویم. می گویند: اگر می خواهی شیعه ما باشی باید این مشکل را تحمل کنی. روایت می گوید که مؤمنان در عالم برزخ در خانه ائمه و پیغمبر می روند. با آنها همنشینند و بر سر سفره آنها می نشینند. از غذای آنها می خورند، با آنها صمیمیت دارند، رفت و آمد دارند. ممکن است یک رنجی هم داشته باشند، ناله هم بکنند ولی امام می فرمایند: اینجا (برزخ) اینجا نمی شود کاری کرد.

آن صحابی خدمت امام صادق<sup>(ع)</sup> آمد و گفت: من خیلی گرفتارم. آقا شما نمی دانید به دل ما چه رسیده. امام فرمودند: اینقدر جزع نکن. بعد فرمودند: برو پیش کسی که از من نزد خدا عزیزتر است و به او متوسل شو. گفت: چه کسی؟ فرمودند: جدم سیدالشهداء<sup>(ع)</sup>. دیگری آمد گفت: آقا یک درهم دارید به من بدهید؟ امام فرمودند: من امروز دستم تهی است. من هم مثل تو هیچ چیز ندارم. کمیت وارد شد (شاعر اهل بیت که بعضی گفتند: اشعر الشعراء اولین و آخرین کمیت است و در عرب شاعری به بزرگی او نیامده است) امام گفتند: شعری برای جد ما یا برای ما سرودی؟ گفت: بله. امام گفتند: بخوان. خواند. امام او را تحسین کردند و بعد به خدمتکارشان گفتند برو در اتاق و پول برای او بیاور. خدمتکار هم یک کیسه سی هزار درهمی برای کمیت آورد. این شیعی گفت: عجب! آقا که گفت ما هیچ پولی نداریم پس این کیسه با این همه درهم چیست؟! کمیت گفت: من که پول نمی خواهم من عاشق شما هستم، هر چه امام اصرار کردند قبول نکرد. امام به خدمتکار گفتند پول را برگردان. شیعی گفت: آقا شما که گفتید یک درهم ندارید چطور سی هزار درهم می خواستید به کمیت بدهید؟! گفتند الان هم می گویم ندارم. گفت: پس این چه



بود؟ فرمودند: برو در اتاق ببین چه بود. رفت دید اتاق خالی است و هیچ چیز در آن نیست. فهمید که این کرامت بوده و امام به اعجاز این کار را کردند.

این فقر باید دامن‌تان را بگیرد حالا چه حکمتی دارد، خدا می‌داند؟ در برزخ هم اینگونه است. مؤمنانی هستند که قصر و بارگاه و خدم و حشم دارند ولی یک گرفتاری کوچکی هم دارند با ائمه هم ارتباط دارند و باید تحمل کنند. مغرور نشویم بگوییم ما رفتیم آنجا امام دیدیم، یک احترام می‌گذاریم و امام یک اشاره‌ای می‌کنند، همه چیز درست می‌شود. اینها خیالات خام است. دنیا حساب دارد. امام صادق (ع) فرمودند: «وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبَرْزَخَ»؛<sup>۱</sup> به خدا من از برزخ شما شیعه می‌ترسم. اما اگر قیامت شد، «فَنَحْنُ أَوْلَىٰ بِكُمْ»؛ ما به شما سزاوارتریم. در قیامت دستتان را می‌گیریم. پس آنهایی که دلبسته شفاعتند، حداقل باید به فکر برزخشان باشند. آنجا حتی اگر در جوار امام هم زندگی کنی، سر سفره امام هم بنشینی، اما رنجی از این دنیا فرستاده باشی، دامن‌ت را می‌گیرد.

آخرین ویژگی این است که در برزخ هم مرگ وجود دارد. یعنی قصه مرگ، آنجا تکرار می‌شود. ما را یک بار از کالبد مادی بیرون آوردند، با کالبد مثالی همراه شدیم. یک بار هم ما را از کالبد مثالی جدا می‌کنند. چه موقع؟ علامه می‌فرمایند: به بیان نص آیات قرآن، موقعی که در نفخه اول صور دمیده شد، تمام اهل آسمان و زمین می‌میرند؛ «...فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ

«الله...»<sup>۱</sup>، همه می‌میرند. علامه می‌گوید: اهل برزخ هم می‌میرند. این قاعده همگانی است. قرآن می‌فرماید: اینها در مقابل خدا که می‌ایستند این را می‌گویند: «قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَنتَ تَبْنِي وَ أَحْيِيْنَا أَنتَ تَمِيتُنَا...»<sup>۲</sup>؛ خدایا تو ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی. دو بار میراندن را مفسرین گفتند: یکبار میراندن در این دنیا است، یکبار میراندن در آخرت. البته برای مؤمنین سه مرگ است. دو تا در دنیا است که امام باقر<sup>(ع)</sup> فرمودند، بعضی از ائمه دیگر هم فرمودند: «لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا وَ لَهُ قَتْلَةٌ وَ مَيِّتَةٌ»<sup>۳</sup>؛ (شاید ده حدیث یا بیشتر در این مورد داشته باشیم، به اعتقاد من این تواتر اجمالی دارد) هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه یک شهادت دارد و یک مرگ طبیعی.

مؤمنانی که قبل از ظهور امام مهدی<sup>(ع)</sup> شهید می‌شوند بعد از ظهور امام، زنده می‌شوند، رجعت می‌کنند، زندگی می‌کنند و به مرگ عادی می‌میرند، و مؤمنانی که در قبل از ظهور امام به مرگ عادی می‌میرند (مثل حضرت امام<sup>(ع)</sup>) در زمان ظهور زنده می‌شوند و در رکاب آن حضرت شهید می‌شوند. این پاسخ به این اشکال است که بعضی می‌گفتند امام<sup>(ع)</sup> با آن همه کرامت چرا به شرف شهادت نائل نشدند. اگر مؤمنی مُرد، نگویید مقامش کمتر از کسی است که شهید شد. چون یک شهادت برایش نوشته شده است. فوز شهادت برای مؤمنان راستین نوشته شده است. شامل

علامه طباطبایی<sup>(ره)</sup> فرمودند: به نص آیات قرآن، اهل آسمان و زمین دوبار می‌میرند، یکبار در دنیا و بار دیگر در آخرت.

۱- زمر آیه ۶۸

۲- غافر آیه ۱۱

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۲- چاپخانه علمیه تهران- ۱۳۸۱ ق

مؤمنان متوسط هم نمی‌شود. فقط مؤمنان درجه یک. روایت می‌فرماید: «المؤمنه أعز من المؤمن»؛ زن مؤمنه از مرد مؤمن کمتر و نایاب‌تر است، مؤمن چقدر است؟ «و المؤمن أعز من الكبريت الأحمر»؛ مؤمن از کیمیا نایاب‌تر است (البته مؤمن واقعی). این احادیث یک حُسن دارد و آن این است که غرّه شدن ما را کم می‌کند. بعضی شجاعتها برای ما بد است و بعضی از اضطرابها خوب است. شخصی به من گفت که‌هاین گونه مباحث آرامش ما را از بین می‌برد. کاری کنید این آرامش به ما برگردد. گفتم: اتفاقاً آیات قرآن برای این است که این آرامش را نداشته باشی. آنوقت می‌فهمی چرا امام سجاد<sup>(ع)</sup> اینقدر گریه می‌کردند، چون این آرامش تو را نداشتند. این آرامش، آرامش بدی است. آرامش آدم غافلی است که یک حادثه سهمگینی در سر راه اوست ولی او آرام نشسته است. ولی اگر به او خبر بدهی فوری برای خود فکری می‌کند و اسبابی را برای رد شدن از آن بحران فراهم می‌کند. پس همه مؤمنان می‌میرند و همانطور که عرض کردم و از روایات برمی‌آید مؤمنان سه مرگ دارند، یک مرگ عادی و بعد از آن رجعت کرده به شهادت می‌رسند و بعد نیز در برزخ می‌میرند یا اینکه به شهادت رسیده و بعد رجعت کرده به مرگ طبیعی از دنیا می‌روند در دفعه سوم در برزخ می‌میرند. این‌ها ویژگیهای کلی عالم برزخ بود.

### سؤالات:

۱- اگر بدن ما همان بدن نیست، پس گواهی اعضا و جوارح در روز قیامت چگونه می‌باشد؟

مؤمنانی که در دنیا به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند، در هنگام رجعت، در رکاب اما زمان<sup>(عج)</sup> به شهادت می‌رسند و به عکس آن دسته از مؤمنانی که در دنیا به شهادت رسیده‌اند، بعد از رجعت به مرگ طبیعی از دنیا می‌روند.

این خود یکی از دلایلی است بر وجود کالبد مثالی که الان همراه ماست و آن سلول ندارد که مدام بمیرد و دوباره سلول دیگری بجای آن بیاید. این از جمله آیاتی است که از بطن آن می توان حقیقت را فهمید. ضمن اینکه برای ما ثابت شده است دستی که چند سال پیش به گوش مظلومی زده شده است، این آن دست نیست، چطور شهادت بدهد؟ بعضی از مفسرین متحیرند که چگونه بین دانش تجربی و حقیقت اعتقادی جمع کنند. اگر چیزی از نظر علم بصورت قطعی ثابت شد، که نمی توان نادیده گرفت! مثلاً فردی که ۸ بار سلولهای بدنش عوض شده، اگر در روز قیامت بخواهند همه این سلولها را جمع کنند، آدمی می شود در حدود ششصد کیلو. یکی از مفسرین اینگونه بیان کرده که از هر دوره بدنش یک کم برداشته می شود که این تحکم است. به چه مدرکی این حرف زده شده است؟ این امکان وجود دارد که شهادت اعضا و جوارح با همین بدن مثالی باشد. در کنار آن مطلب این جمله را هم عرض کنم که الله اعلم (خدا بهتر می داند).

۲- «...هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» آیا می توان این آیه را بعنوان شاهد بر این مدعا آورد که اعتقاد به معاد، اعتقاد به توحید و نبوت را در پی دارد؟

البته این اعتراف مربوط به بعد از زنده شدن است. در آنجا بحث اعتقاد مطرح نیست چون تمام حقایق در آنجا روشن خواهد شد و دیگر چیزی ناگفته و ناپیدا نیست.

۳- قرآن می فرماید: روح از امر است. آیا می توان گفت یعنی از جنس امر است و خصوصیتی از قدرت امر پروردگار را دارد و بعضی از معجزات پیامبران و اولیاء الهی نیز بخاطر بیدار شدن و وجود این خصوصیت در روح اولیاء الهی است؟

قرآن آب پاکی روی دست ما ریخته و فرموده: «... مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۱</sup>، شما نمی‌توانید قصه امر الهی را درک کنید ولی این تعبیر هم تعبیر دلنشینی است و خیلی از ذهن بعید نیست، در واقع جواب احتمالی است.

۴- در نفخه اول که همه می‌میرند، آیا هیچ استثنایی برای زنده ماندن وجود دارد یا خیر؟

ظاهر روایات که گواهی می‌دهند همه مخلوقات عالم می‌میرند، بجز (ظاهراً) آن فرشته‌ای که آن فرشته‌ای که دمنده در صور است. (اسرافیل که اسم او در قرآن نیامده و در روایات آمده است، اما اسم جبرئیل و میکائیل در قرآن آمده است) قرآن می‌فرماید: «...فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ...»<sup>۲</sup>؛ وقتی در صور (اسرافیل) دمیده شد همه اهل آسمان و زمین می‌میرند، مگر کسی که خدا بخواهد، شاید همین اسرافیل باشد. که این مرگ حتی شامل حال فرشتگان هم خواهد شد.

ظاهر روایات<sup>۲</sup> که گواهی می‌دهند همه مخلوقات عالم می‌میرند، بجز (ظاهراً) آن فرشته‌ای که آن فرشته‌ای که دمنده در صور است. (اسرافیل که اسم او در قرآن نیامده و در روایات آمده است، اما اسم جبرئیل و میکائیل در قرآن آمده است) قرآن می‌فرماید: «...فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ...»<sup>۳</sup>؛ وقتی در صور (اسرافیل) دمیده شد همه اهل آسمان و زمین می‌میرند، مگر کسی که خدا بخواهد، شاید همین اسرافیل باشد. که این مرگ حتی شامل حال فرشتگان هم خواهد شد.

۵- تفاوت صدقه و انفاق را بیان کنید؟

صدقه دو قسم است: واجب (زکات) و مستحب. هر دو قسم را از جهت اینکه فرد از مال خود تصدق می‌کند، صدقه می‌گویند و از جهت اینکه شکافهای طبقاتی را از محو می‌کند انفاق می‌گویند.

۱- اسراء آیه ۸۵

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۲۴

۳- زمر آیه ۶۸

## آیات مطرح شده در جلسه چهارم:

- ۱- «فَوَقَّاهُ حِسَابَهُ» (نور آیه ۳۹)
- ۲- «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا...» (هود آیه ۱۵)
- ۳- «...تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا...» (انعام آیه ۶۱)
- ۴- «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ...» (نساء آیه ۱۵۸)
- ۵- «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ نَحْنُ مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيْنَا...» (آل عمران آیه ۵۵)
- ۶- «يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ...» (الرحمن آیه ۴۱)
- ۷- «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ» (انعام آیه ۹۳)
- ۸- «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (غافر آیه ۴۶)
- ۹- «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ...» (نحل آیه ۳۲)
- ۱۰- «...ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ» (اعراف آیه ۴۹)
- ۱۱- «...فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ...» (زمر آیه ۶۸)
- ۱۲- «قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَتَيْنَا أَتْنَيْنِ وَأُحْيَيْتَنَا أَتْنَيْنِ...» (غافر آیه ۱۱)
- ۱۳- «...هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» (يس آیه ۵۲)
- ۱۴- «...وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء آیه ۸۵)

**احادیث مطرح شده در جلسه چهارم:**

- ۱- بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۴۹
- ۲- اصول کافی، ج ۳، ص ۲۴۵- نشر دارالکتب الاسلامیه ۱۳۶۵ ش
- ۳- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۴- نشر مؤسسه الوفاء، بیروت ۱۴۰۴ ق  
«الْقَبْرِ أَمَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيْرَانِ»
- ۴- اصول کافی، ج ۳، ص ۲۴۵ (پیشین)  
«رَبَّنَا أَقِمْ لَنَا السَّاعَةَ لِنُنْجِزَ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا»
- ۵- بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۳۷
- ۶- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۷۴  
«أَنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي»
- ۷- میزان الحکمه، ذیل واژه برزخ- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۴  
«وَاللَّهُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبَرْزَخَ»
- ۸- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۲- چاپخانه علمیه تهران- ۱۳۸۱ ق  
«لَيْسَ مَنْ مُؤْمِنٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا وَ لَهُ قَتْلَةٌ وَ مَيِّتَةٌ»
- ۹- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۳  
«الْمُؤْمِنَةُ أَعَزُّ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَ الْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الْكَبْرِيتِ الْأَحْمَرِ»

---

۱۰- بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۲۴



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### جلسه پنجم (۱۳۸۶/۷/۲۰)

بحث ما در رابطه با عالم برزخ بود. قبل از اینکه بحث برزخ را ادامه دهیم، به نظر می‌رسد که یک نوع تعارضی در مورد روایات مرگ وجود دارد. بعضی روایات می‌گویند که: مرگ برای مؤمن مانند بوییدن گل است. یا حتی روایت است که می‌گویند: یک گلی به او می‌دهند می‌گویند: بو کن! بو که می‌کند از سختی جان کندن‌ها می‌شود. در بعضی از روایات آمده که: وقتی که فرشته مرگ آمد سراغ مؤمن، می‌گوید: کجای بدنت درد دارد؟ می‌گوید: همه بدنم. دست می‌کشد روی پایش. می‌گوید: پایم خوب شد. دست می‌کشد روی مثلاً دستش. می‌گوید: دستم خوب شد. بعضی از روایات عکس این است. مثلاً روایتی نقل شده است که حضرت یحیی<sup>(ع)</sup> به حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> فرمود: چرا من را زنده کردی؟ من هنوز لحظاتی بیش نبود که از سختی‌های مرگ آسوده بودم. یا بعضی از روایات رجعت که وقتی رجعت به عهده خود مؤمن گذاشته می‌شود، عده‌ای از مؤمنین از رجعت به دنیا در عصر حاکمیت ائمه خودداری می‌کنند؛ به دلیل سختی‌های مرگ. یا روایتی که می‌فرماید: آسانترین قبض روح به اندازه نود ضربه شمشیر، درد دارد. یا در نهج‌البلاغه از حضرت علی<sup>(ع)</sup> آمده است که حضرت فرمودند: اگر حجاب برگرفته شود، و بدانید در پس پرده چه خبر است «وَوَهَلْتُمْ»؛ ناله و ضجه می‌کردید، «وَوَسَمِعْتُمْ وَاطَعْتُمْ»؛ می‌شنیدید و اطاعت می‌کردید.

حضرت علی<sup>(ع)</sup> فرمودند: اگر حجاب برگرفته شود، و بدانید در پس پرده چه خبر است، ناله و ضجه می‌کردید، می‌شنیدید و اطاعت می‌کردید.

می‌گویند ماجراهای بعد از مرگ بسیار هول‌انگیز است. حالا این روایات چگونه قابل جمع است؟! آن روایاتی که می‌گویند، برای مؤمنین این طوری است، تلخ نیست، آسان است؛ مثل بوییدن گل است. بعد می‌گویند: آسانترین مرگ برای مؤمن، (ظاهراً صد رقم مرگ است) به اندازه نود ضربه شمشیر درد دارد. جمع بین این دو دسته روایات، چگونه است؟ کدامش درست است؟! هر دو درست است. اصل مرگ و جان‌کندن سخت است؛ اما خداوند برای مؤمن آسانش می‌کند. درست مثل این است که بگوییم: دندان کشیدن خیلی سخت است، اما شما ناراحت نباش! ما یک آمپول به تو می‌زنیم، دندان شما بی‌حس می‌شود که به اندازه گاز گرفتن یک مورچه بیشتر نمی‌فهمید. اگر یکی بگوید دندان کشیدن بسیار سخت است مثل این می‌ماند که مثلاً یک تکه‌ای از گوشت شما را با گاز انبر بکنند، یکی هم بگوید دندان کشیدن خیلی هم آسان است؛ ما وقتی دندانمان را کشیدند به اندازه یک گاز گرفتن مورچه بیشتر نفهمیدیم این دو حرف با هم تعارض دارد. آن یکی ناظر به اصل کار است؛ این یکی ناظر به عنایاتی است که در کنارش باعث تسهیل کار می‌شود. جان‌کندن سخت است اما خداوند به عنایتش یک رحمت خاصی برای مؤمنین دارد که این باعث سهل و آسان شدن جان‌کندن می‌شود. البته آن مؤمن هم باید لیاقت داشته باشد؛ زیرا حدیث داریم بعضی از گناهان مؤمنین مجازاتش در همین دنیا و در لحظه جان‌کندن است. که روایت از امام صادق<sup>(ع)</sup> است که فرمودند: بعضی از مؤمنان هستند که خداوند سخت‌جانشان را می‌گیرد به خاطر مکافات و مجازات گناهی که در دنیا کردند. اینها وارد آخرت می‌شوند در حالی که گناهی ندارند. اما موقع جان‌دادن خیلی به آنها سخت می‌گذرد. پس این طور هم نیست که همه مؤمنین مشمول این عنایت شوند؛ باید یک شرایط خاصی داشته باشند.

در اینجا آیات پیرامون برزخ، (منظور آیاتی که در قرآن دلالت بر برزخ دارد) را بیان می‌کنیم. تنها یک آیه در قرآن دلالت بر برزخ به صورت صریح دارد؛ بقیه به صورت اشاره‌ای هستند. آیه‌ای که به صورت صریح بیان کرده، آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون است. «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ»<sup>۱</sup>؛ تا اینکه یکی از این‌ها را مرگ فرا رسد، گوید: خدایا! مرا بازگردان، «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»<sup>۲</sup>؛ تا در دنیا عمل صالح انجام دهم. (خداوند می‌فرماید): هرگز! چنین چیز شدنی نیست. این کلمه حقی است. این سنت ثابتی است که خداوند آن را امضاء کرده است و بعد از مرگ ایشان برزخی است تا روز قیامت. (این جا کلمه برزخ آمده است) مراد، عالم برزخ است. در سوره الرحمن و در سوره فرقان هم کلمه برزخ آمده است. «...وَجَعَلْ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا»<sup>۳</sup> یا «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ»<sup>۴</sup> که در هر دو مورد معنای لغوی آن، مراد است که مراد از برزخ آن حائل و واسطه بین دریای شور و شیرین است که با هم مخلوط نشوند. پس کلمه برزخ در قرآن سه بار به کار رفته است. یک بار مراد، عالم برزخ است و دو بار مراد، معنای لغوی آن است، که معنای واسطه و حائل است.

---

۱- مؤمنون آیه ۹۹

۲- مؤمنون آیه ۱۰۰

۳- فرقان آیه ۵۳

۴- الرحمن آیه ۲۰

هیچ آیه دیگری در قرآن کریم به صورت صریح از برزخ سخن نگفته، منتها آیاتی هستند که وقتی دقت می‌کنید، متوجه می‌شوید مراد از آن آیات، عالم برزخ است. در قرآن هم به بهشت برزخی اشاره شده، هم به جهنم برزخی. یک آیه در سوره آل عمران است: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»<sup>۱</sup>؛ گمان نکنید شهیدان مرده‌اند، بلکه زندگانند و نزد خدا روزی می‌خورند. این جایگاه در کجاست؟ هنوز که قیامت نشده است. «أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» کجاست؟ این در عالم برزخ است. این رزقی که خدا نصیب آنها کرده است، این فعلاً رزق برزخی است، که در عالم برزخ برای آنها مهیاست. باز در سوره نحل است: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ...»<sup>۲</sup>؛ آنهایی که فرشتگان، آنها را پاکیزه می‌میرانند، به آنها می‌گویند درود بر شما! «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ...»؛ وارد بهشت شوید. «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ» موقع مرگ است. کی وارد بهشت موعود می‌شوند؟ بهشت موعود مربوط به زمانی است که قیامت برپا شود، حساب و کتاب بشود، بعد یک عده‌ای می‌روند به بهشت موعود. اما این بهشتی که لحظه مرگ وارد آن می‌شوند، بهشت موعود نیست. این چه بهشتی است؟! برزخ است. چون قرآن فرمود: بعد از مرگ آنها تا روز قیامت، برزخ است. پس اینجا مراد، بهشت برزخی است. چون اگر مراد از این بهشت، بهشت موعود باشد، هنوز نمی‌توانند وارد آن شوند؛ باید صبر کنند تا قیامت فرا رسد.

---

۱- آل عمران آیه ۱۶۹

۲- نحل آیه ۳۲

در سوره طه آمده «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»<sup>۱</sup> بعضی از مفسرین این آیه را هم از آیاتی دانسته‌اند که جزء آیات دلالت کننده بر زندگی برزخی است. ولی به اعتقاد من این طور نیست. معنای آیه این است که هر کس از یاد من روی گردان شد، زندگی سختی خواهد داشت و روز قیامت هم کور محسورش می‌کنیم. گفتند: چون روز قیامت را بعد آورده زندگی را قبل آورده، معلوم می‌شود این زندگی قبل از قیامت است؛ یعنی زندگی سخت، قبل از قیامت است. من فکر می‌کنم که این آیه تصریحی در مورد عالم برزخ، حتی به صورت اشاره هم نمی‌تواند داشته باشد، چون ممکن است یک کسی بگوید، مراد زندگی دنیا است. یعنی در دنیا زندگی سختی برایش قرار می‌دهیم کما اینکه خیلی از مفسرین اینگونه تفسیر کرده‌اند؛ این هم درست نیست. ممکن است بگویند که مراد، مجموع زندگی دنیا و برزخ است. می‌توان اثبات کرد اما با کمک آیات دیگر. خود این آیه ظهوری در این معنا ندارد. آیه‌ای است در مورد آل فرعون که می‌فرماید: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا...»<sup>۲</sup>؛ آتشی که آل فرعون صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند، «وَوَيْومَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»؛ و روز قیامت نیز که بر پا شد آنگاه آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب داخل کنید. شما اگر به ترجمه آیه هم دقت کنید، می‌فهمید که این «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا» مربوط به قبل از قیامت است، چون ترجمه آیه این است: آل فرعون هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و روز قیامت نیز در آشد عذاب واردشان کنید؛ یعنی عرضه بر

۱- طه آیه ۱۲۴

۲- غافر آیه ۴۶

آتش قبل از روز قیامت است. می‌گویند: چه آتشی است که قبل از روز قیامت است؟ این هم از آیاتی است که مفسران گفته‌اند، مربوط به عالم برزخ است.

آیه دیگری که هست در سوره نوح است نسبت به قوم حضرت نوح(ع): «مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا...»<sup>۱</sup>؛ به خاطر خطاهایشان غرق شدند و رفتند در جهنم. هنوز که جهنم موعود نیامده است. جهنم موعود بعد از حسابرسی قیامت است. این چه جهنمی است که این‌ها غرق شدند، و وارد آن شدند؟! جهنم برزخی. این هم یک ظهور نسبی دارد. اما عده‌ای از مفسرین گفته‌اند که، هر جا صحبت از صبح و شام در بهشت شده است، بهشت برزخی، مراد است. هر جا صحبت از صبح و شام در مورد جهنم شده است، مراد، جهنم برزخی است. مثلاً در مورد آل فرعون می‌فرماید: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا...»؛ هم صبح و هم شب به آتش عرضه‌شان می‌کنند. یا مثلاً می‌فرماید: «...وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (مریم آیه ۶۲)؛ بهشتیان رزقشان را صبح و شام از سوی خدا دریافت می‌کنند. مفسرینی گفته‌اند که بهشت آخرت دیگر صبح و شام و شب و روز ندارد. بهشت برزخ، صبح و شام دارد؛ پس هر آیه‌ای که در قرآن کریم صحبت از صبح و شام گفته است مراد بهشت برزخی است. من فکر می‌کنم که این تفسیر هم، تفسیر دقیقی نیست؛ به خاطر اینکه ما قرائنی داریم از آیات قرآن که بهشت آخرت نیز صبح و شام دارد. قرآن در مورد متقین می‌فرماید: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» «جَنَاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ

بهشت بعد از قیامت،  
همانند بهشت برزخ،  
صبح و شام دارد.

بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا» «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا!». ترجمه آیات تقریباً صریح است بر اینکه بهشت موعود، مراد است نه بهشت برزخ. ترجمه آیات این است که: مگر کسی که توبه کند، ایمان آورد و عمل شایسته انجام دهد، این‌ها داخل بهشت می‌شوند و ذره‌ای به آنها ظلم نمی‌شود. بهشت‌های عدن، (قطعاً عالم برزخ، بهشت عدن ندارد. بهشت عدن، همان بهشت موعود است بلکه بالاترین مرتبه بهشت، بهشت عدن است. یعنی مرکز بهشت، بهشت عدن است.) که خداوند به بندگانش وعده غیبی داده است و وعده او آینده است در آن لغوی نمی‌شنوند؛ لکن به هم دیگر سلام می‌گویند و رزق آنها صبح و شام به آنها می‌رسد. از این آیه معلوم می‌شود که بهشت بعد از قیامت هم صبح و شام دارد و اینکه بگویند بهشت، صبح و شب ندارد، به نظر دقیق نمی‌رسد. مکان برزخ کجاست؟ در بعضی از روایات است که خوبان در منطقه وادی السلام<sup>۲</sup> نجف هستند. البته ظاهر وادی السلام خیلی خوشایند نیست، یک قبرستان وسیع مانند یک شهر، خیلی طولانی و بزرگ. یک قبرستان بسیار وسیع با تشریفات و تجملات خاصی که قبرها را به صورت خانه ساخته‌اند. و بعضی از روایات می‌گویند<sup>۳</sup>: جای بدکاران در برهوت هند است.

۱- آیات ۶۰ تا ۶۲ سوره مریم

۲- اصول کافی، ج ۳، ص ۲۴۳

۳- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۴۲ «... وَبِوَادِي بَرَهوتِ نَسَمَةُ كُلِّ كَافِرٍ»

امام صادق<sup>(ع)</sup> فرمودند: روز جمعه خداوند به مؤمنان اجازه می‌دهد از آسمان فرود بیایند؛ محل فرودشان وادی‌السلام است. از آنجا در شهرها پخش می‌شوند؛ به دیدار خانواده‌شان می‌روند. بعد خیلی تمجید کرده است که چه جوری هستند! بر چه مرکب‌های نورانی سوار هستند! تاجی از مرصع بر سر و چه لباسی به تنشان است! خیلی عجیب و غریب! با شوکت و جلال می‌آیند، به دیدن خانواده‌شان می‌روند و دوباره برمی‌گردند. منتهی محل فرودشان وادی‌السلام است. از این روایت معلوم می‌شود که استقرارشان در وادی‌السلام نیست و مؤمنین اهل برزخ یک رابطه‌ای با وادی‌السلام دارند.

کالبد برزخی، مادی نیست اما آثار ماده مثل حرکت، زمان و مکان را دارد. مثلاً نیروی جاذبه روی آن اثر نمی‌گذارد. اسیر جاذبه زمین نیستند. اموات مؤمنین، آنان که آزاد باشند و در عالم برزخ حبس نباشند؛ (چون عالم برزخ هم حبس دارد. عده‌ای در عالم برزخ حبس می‌شوند. آیت‌الله حسن‌زاده (من از ایشان دیدم، نمی‌دانم آیا از استنباط دقیق خود ایشان است یا از روایت دیده‌اند) فرمودند: عده‌ای در عالم برزخ هستند، عده‌ای آزادند، عده‌ای یک مقدار مشغولند. شخصی که از دنیا رفته و زیاد به خواب افراد می‌آید، این نشانه این است که آزاد است. یکی از عزیزانی که در هیپنوتیزم خیلی تخصص دارد؛ این مطلب را به او گفتم؛ گفت: اتفاقاً در یک موردی، یک شخصی را خواب کردم و او را پیش مثلاً پدر پدر بزرگش، (یکی از اجدادش) که می‌خواست با او صحبت کند، فرستادم. مرتب او اصرار میکرد که تو از پیش من نرو! من ۶۹ سال

کالبد برزخی، مادی  
نیست اما آثار ماده  
مثل حرکت، زمان و  
مکان را دارد.



است که مرده‌ام، حبسم کرده‌اند؛ هنوز هیچ کس را ندیده‌ام. از زمانی که مرده‌ام تو اولین نفری هستی که دارم با تو صحبت می‌کنم؛ حبس انفرادی. چون قرآن می‌فرماید: «... وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا»<sup>۱</sup>؛ ما جهنم را برای کافران حصار تنگ قرار دادیم. آخر بعضی‌ها را در چاه حبسشان می‌کنند. جهنمشان که می‌برند هیچ، در جهنم هم در چاه حبسشان می‌کنند. دیدید! بعضی‌ها را می‌گویند در محوطه زندان هواخوری کنید، بعضی‌ها در سلول انفرادی، بعضی‌ها را غل و زنجیرشان می‌کنند. بستگی دارد به نوع جرم. کسی که جوری حرف می‌زند، با طنازی بخواهد دل نامحرمی را برباید، در روایت داریم در ازای هر کلمه‌ای ۱۰۰۰ سال حبسش می‌کنند. بعضی از گناهان را مردم کوچک می‌شمارند، نمی‌دانند چه گناه بزرگی است! و چه فتنه‌ها و مفسده‌هایی دنبالش می‌آید و خدای ناکرده چه کانون‌های خانوادگی پاشیده می‌شود به خاطر اینکه آقا یا خانم می‌خواسته از روی هوس بازی حرف بزند). می‌توانند در آسمان باشند، می‌توانند در زمین باشند؛ به نظر می‌رسد که حداقل پهنه آسمان دنیا برای آنها باز است. سرعتشان هم فوق‌العاده است. حالا چه سرعتی سیر می‌کنند من فکر می‌کنم به حالت طی الارض. آنها هر کجا بخواهند می‌توانند بروند. حداقل مؤمنان بهشتی بعد از مرگشان در این پهنه آسمان آزاد هستند. حالا کجا جایشان است، آیا در همین زمین هستند؟ محل استقرارشان در کره‌ی دیگری است، در فضا است؟ خدا می‌داند. ولی آنچه مسلم است نه تحت تأثیر جو و هوا هستند، نه نیاز به اکسیژن

دارند، نه جاذبه روی آنها اثری دارد. اما کالبد دارند، رفت و آمد دارند. چه بسا در این مجالس ما حاضر شوند؛ محدودیتی هم ندارد.

روایتی از امام صادق (ع) آمده است که فرمودند: خوبان برای زیارت خانواده‌شان از آسمان نزول می‌کنند و پایین می‌آیند و می‌روند دیدار خانواده‌شان، طبق این روایت اهل برزخ در آسمان هستند؛ حتی در آن روایت کلمه آسمان هم دارد. منتهی این روایت می‌گوید که نزولشان در وادی‌السلام است؛ یعنی در وادی‌السلام فرود می‌آیند، (سرزمین نجف).

علم در برزخ: بالاخره ما که مردیم یک تحولاتی در علم ما اتفاق خواهد افتاد. آیاتی در قرآن کریم است که دلالت دارد بر اینکه علم مردم در برزخ زیاد می‌شود. فلاسفه هم دلیل آورده‌اند. می‌گویند: شما وقتی که مُردید از حصار ماده نسبتاً خارج می‌شوید. بالاخره شما الان در این زمین گرفتار جاذبه زمین هستید. در فضا نمی‌توانید، بالا بروید، حواستان محدود است. وقتی که انسان مرد، مجرد می‌شود. البته مجرد تام، موجودی است که آثار ماده هم ندارد؛ اما موجودی که آثار ماده دارد، مثل جسم برزخی، مثل بعضی از فرشتگان، مثل جنیان، این‌ها مجرد ناقص هستند. به هر میزانی که تجرد افزایش پیدا کند، احاطه وجودی بیشتر می‌شود. از جمله احاطه وجودی، احاطه علمی است. قرآن کریم این مطلب را تأیید می‌کند. من سه آیه از قرآن که دالّ بر این است که وقتی که انسان مرد اطلاعاتش خیلی زیاد می‌شود.

آیاتی در قرآن کریم است که دلالت دارد بر اینکه علم مردم در برزخ زیاد می‌شود. موجوداتی که آثار ماده دارند، مجرد ناقصند. به هر میزانی که تجرد افزایش پیدا کند، احاطه وجودی بیشتر می‌شود. از جمله احاطه وجودی، احاطه علمی است.

اولین آیه در سوره «ق» است. می‌فرماید: وقتی سکر مرگ آمد، (آن مستی هنگام مرگ) همان چیزی که از آن در می‌رفتید، «...فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»<sup>۱</sup>؛ ما پرده‌های چشمت را کنار می‌زنیم، چشم تو امروز بسیار تیزبین است. آنجا پرده‌ها از مقابل چشمان انسان کنار می‌رود؛ در اولین قدم حلول موت، وقتی زبان بند آمد، پرده از کنار چشم کنار می‌رود. قاعده این است. هنوز تا زبان بند نیامده، پرده را بر نمی‌دارند که چیزی لو نرود. هیچ کس نمی‌تواند آنچه را می‌بیند بگوید. آن زمانی که زبان محترض، بند آمد، همه چیز را می‌بیند. ولی دیگر نمی‌تواند به شما چیزی بگوید. قرآن می‌فرماید: چشم تو تیزبین است. آیه دیگری است که قرآن اظهار شگفتی می‌کند. می‌فرماید: «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُوتَنَّا...»<sup>۲</sup>؛ چقدر شنوا و چقدر بینا هستند اینها! روزی که پیش ما می‌آیند؛ یعنی می‌میرند. قرآن از شدت بینایی و از شدت شنوایی کسانی که از این دنیا رفته‌اند اظهار شگفتی می‌کند. «أَسْمِعْ بِهِمْ» صیغه تعجبی است. عرب وقتی می‌خواهد بگوید: زید چقدر زیباست! می‌گوید: أَجْمَلُ بَزِيلًا. صیغه تعجب است. «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» یعنی چقدر این‌ها شنوا و بینا هستند. آیه دیگری است باز می‌فرماید: «بَلِ ادَّارِكُ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ...»<sup>۳</sup>؛ بلکه علم آنها در آخرت مهیا است. یعنی در آخرت همه حقایق را می‌فهمند.

---

۱- ق آیه ۲۲

۲- مریم آیه ۳۸

۳- نمل آیه ۶۶

در آخرت نکته اولی که اینجا بحث می‌شود این است که آیا برای مؤمن و کافر این علم مساوی است؟ می‌گوییم: بله! مساوی است. به غیر از آن آیه اول که خواندم دو تا آیه بعدش اتفاقاً برای ظالمین و ستمگران است. چون آیه دوم در سوره مریم می‌فرماید: «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ چقدر بینا و شنوا هستند روزی که نزد ما آیند! اما این ستمگران امروز در گمراهی‌اند. یعنی امروز در گمراهی‌اند، فردا که پرده‌ها را از کنار چشمانشان کنار زدیم همه چیز را می‌بینند و چقدر و بینا و شنوا هستند! پس در آخرت این علم برای مؤمن و کافر یکسان است. آیه بعدی هم همین است قرائن محکم وجود دارد که این آیه هم در مورد کفار و معاندین گفته است. می‌فرماید: «بَلْ أَدْرَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ»؛ بلکه علم این کفار در آخرت مهیا است اما امروز در شک هستند و کورند. پس مؤمن و کافر چه فرقی کردند؟ می‌گوییم: علم گاهی وقت‌ها موجب سرور است، گاهی وقت‌ها موجب رنج. خود علم نشاط ندارد، بستگی دارد به اینکه به چه چیز علم پیدا کنی. یک وقت می‌آیند به شما می‌گویند: شما در آزمون فلان مرحله که امتحان داده بودید رتبه اول آوردید. شما علم پیدا می‌کنید به اینکه در آزمون قبول شده‌اید، خوشحال هم می‌شوید. می‌آیند به آقای می‌گویند: بچه‌ات تصادف کرد و مرد. تا حالا نمی‌دانست، داشت می‌خندید، وسط خنده‌اش یک وقت گفتند: بچه‌ات مرد. علم پیدا کرد، آیا این علم برای او خوشحالی می‌آورد؟ برای کافر علم خوشحالی نیست، عین بدحالی است. می‌گوید: ای کاش! نمی‌دانستم. «...وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا كَيْتِي كُنْتُ تُرَابًا»؛ ای کاش! خاک بودم. ای کاش!

در آخرت، برای مؤمن و کافر این علم مساوی است با این تفاوت که علم گاهی وقت‌ها موجب سرور است، گاهی وقت‌ها موجب رنج.

خبر پیدا نمی‌کردم. پس بین مؤمن و کافر در نتیجه علم خیلی فرق است. در خود علم فرقی نیست.

(من اینجا می‌خواهم یک تقسیمی کنم، که تا حالا ندیده‌ام کسی از مفسرین به این نکته اشاره کرده باشد؛ نکته ظریفی است.) چند نوع علم داریم: ۱- یک نوع علم، از طریق دیدن و شنیدن است؛ مثلاً شما یک چیز را می‌بینید، به آن علم پیدا می‌کنید. یک صحنه‌ای را مثلاً صحنه جرمی را نگاه می‌کنید، مجرم را می‌بینید، طرف مظلوم را می‌بینید. بعد که می‌آیند در دادگاه می‌گویند: آقا! شما علم به این قضیه دارید؟ می‌گویید: من با چشم خودم دیدم. شما می‌شوید عالم به این قضیه. قاضی می‌گوید: ایشان علم دارد به این مسأله، از ایشان سؤال می‌کنیم.

۲- نوع دیگر علم، علم به حق و باطل است. یک عده هستند در دنیا گرفتارند، نمی‌دانند کدام دین حق است، کدام دین باطل. یک عده هستند که غرق در باطلند و خیال می‌کنند حق هستند. یک عده‌ای هستند که نمی‌دانند راهی که می‌روند، درست است یا نادرست. روز قیامت که شد، همه مردم از بدترین آدم‌ها، فراعنه و صدام گرفته تا خوب‌ترین آدم‌ها و متوسطین می‌فهمند، حق کدام است و باطل کدام. «...فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ»<sup>۱</sup>؛ پس بدانند که حق از آن خداست و آنچه افترا می‌بستند از آنها گم می‌شود. همه حق را می‌شناسند. همه افتراها و دروغ‌ها، تمام می‌شود. این علم را همه در برزخ دارند. این دو علم اولی را همه در برزخ دارند، یعنی به محضی که مردند، حواسشان، بینایشان و شنوایشان بسیار قوی است. کما اینکه قرآن

چند نوع علم داریم:  
 ۱- یک نوع علم، از طریق دیدن و شنیدن است  
 ۲- نوع دیگر علم، علم به حق و باطل است.  
 ۳- علوم نظری اکتسابی و معرفتی.

هم به این موضوع اشاره کرده‌است. آن جا می‌گوید: «...فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»؛ ما پرده‌ات را [از جلوی چشمانت] برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است. چشمت قوی است. نمی‌گوید اصول دینت قوی می‌شود؛ مثلاً ریاضیات قوی می‌شود. می‌گوید: چشم و گوشت قوی است. پس این علم، یکی علم به حق و باطل است و حقایق ادیان. یکی علم از طریق دیدار و شنیدار است.

خدا رحمت کند شهید صدوقی، فرمودند: شخصی برای من نقل کرد که یکی از بستگانم را در خواب دیدم. گفتم اگر ما در دنیا برای شما خیرات کنیم می‌فهمید؟ گفته بود: شما از خانه که می‌خواهید بیرون بروید، ما می‌فهمیم نیت دارید که به کجا بروید. شما اگر در دلتان با اموات صحبت کنید آن‌ها می‌فهمند حتی به زبان هم نیاورید، این قدر فهمیم هستند. وقتی پیغمبر گرامی (ص) با کشتگان قریش در چاه بدر صحبت می‌کرد، گفتند: یا رسول‌الله! با مردگان حرف می‌زنید؟ فرمودند: امروز از شما شنواتر و بیناتر هستند! پس معلوم می‌شود این علمی که قرآن می‌گوید، (کما اینکه خود قرآن هم اشاره دارد) علم از طریق شنیدار و دیدار و حواس است. کسانی هم که به نوعی تجرد برزخی در این دنیا پیدا می‌کنند، قدرشان زیاد می‌شود.

یکی از علما گفت: یک خشونتی در حق بچه‌ام به خرج دادم. بعد که خشمم فرو نشست. فهمیدم بد کردم. رفتم نزد استادم علامه طباطبایی<sup>(ه)</sup>، ایشان خیلی اظهار یأس و نگرانی کردند و گفتند: از تو بعید بود این کار را انجام دهی! برو نزد برادرم سیدحسن طباطبایی در تبریز تا تو را راهنمایی کند و توبه کنی. می‌گوید: آمدم. همین که در زدم، نه اسمی گفتم، نه خود را معرفی کردم (آقای

طباطبایی، برادر علامه، اهل کرامت بودند) از خانه صدا رساندند، گفتند: ما با کسی که به فرزند خودش رحم نکند، کاری نداریم. از کجا فهمیدند؟! این که حافظ می گوید:

به چشم غیب توان دید روی شاهد غیب      که نور دیده عاشق ز قاف تا قاف است

این همین تجرد برزخی است. وقتی بازاریان کاشان به ابن سینا می گویند: شیخ الرئیس شما حاجتی ندارید؟ ما داریم می رویم کاشان، (ابن سینا در همدان بوده است) گفته بود: به این مسگرهای کاشان بگویید، یک کم چکش، آهسته تر بزنند، من اذیت می شوم. برگشتند در حالی که پیغام را نرسانده بودند ولی به ابن سینا گفته بودند که ما گفتیم. گفته بود: نه! فرقی نکرده است. انسان در عالم برزخ اینگونه می شود. یعنی برد حواسش فوق العاده زیاد می شود. مرحوم شهید مطهری<sup>(ه)</sup> تشبیه می کند به حواس انسان موقع خواب و موقع بیداری. شما مشاعر تان در خواب چقدر کار می کند؟ در بیداری چند برابر می شود؟ وقتی بیدار شدید مشاعر شما خیلی زیاد می شود. بنابراین از این جهت بین خواب و بیداری با عالم دنیا و برزخ خیلی شباهت است. لذا در روایت هم دنیا به خواب و برزخ به بیداری تشبیه شده است. امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> در نهج البلاغه فرمودند: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا»؛ مردم در خواب هستند وقتی می میرند بیدار می شوند.

۳- علوم نظری، اکتسابی و معرفتی است. مثلاً در این دنیا شما قرآن و روایت حفظ کردید، بیانات ائمه را حفظ کردید، معارف دین را کسب کردید و کتاب مطالعه کردید. این ها جزء اعمال صالح است. این علوم را هر کسی آنجا ندارد و با مردن نیز به دست نخواهد آمد. این علم هیچ فرقی

در برزخ دو علم اول حاصل است، اما علم سوم، جزء عمل است که هر کس هر قدر دارد، مالک است.

نمی‌کند. خیلی نکته دقیقی است. در برخی از روایات داریم که مؤمنانی که در دنیا قاصر بوده‌اند و نتوانسته‌اند قرآن یاد بگیرند، (ذهنشان کوتاهی می‌کرد و یا شرایط اجتماعی مانع بود، قصور داشتند) در برزخ به آنها قرآن یاد می‌دهند. معلوم می‌شود با مردن قرآن یاد نمی‌گیرند. یا روایت بسیار داریم<sup>۱</sup> که اگر کسی سوره‌ای از قرآن حفظ کند و بعد به خاطر سهل‌انگاری یادش برود، یک وقت نگاه می‌کند، می‌بیند بالای سرش یک صورت بسیار زیبا و دلربایی است. می‌گوید: تو چه کسی هستی؟! می‌گوید: نگاه کن! آن بالا جایگاهت را ببین. می‌گوید: جایگاه من است؟! می‌گوید: بود. من تمثیل فلان سوره هستم، (مثلاً سوره دهر هستم) تو مرا حفظ کردی، قرار بود من همراه تو باشم. آن هم جایگاهت بود. الان یادت رفته است. دیگر خبری نیست بعد هم از چشمش ناپدید می‌شود. پس معلوم است که اگر کسی مرد، دیگر قرار نیست قرآن حفظ شود یا معارف دین کسب کند، این جزء اعمالی است که باید در این دنیا انجام دهد؛ همانطور که اگر نماز نخواندی، چیزی نداری؛ چیزی هم یاد نگرفتی همان طور جاهل می‌مانی.

شخصی، خوابی دیده بود، به من گفت: خواب عالم برزخ را دیدم. گفت: می‌دانستم این‌ها مرده‌اند، هر کدامشان مشغول یک کاری بودند. همینطور سرگرم. یکی از آنها را دیدم یک کم بیکارتر است، او را نمی‌شناختم. گفتم: شما این جا چه کار می‌کنی؟ یک نگاهی به من کرد مثل این که اجازه نداشت. گفت: فقط یک جمله به تو می‌گویم. هر کس این جا چیز بیشتری بلد باشد، بیشتر مورد توجه است.



مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی قبل از وفاتشان خواب قیامت را می‌بینند. بعد نگاه می‌کنند می‌بینند صفوف متعددی وجود دارد، صفوف علما، سادات، زهاد. می‌روند در صف سادات می‌ایستند. یکی از مأموران قیامت می‌آید می‌گوید: آقا! شما بروید در صف علما بایستید. اینکه می‌فرماید عالم بهتر از هفتاد هزار عابد است<sup>۱</sup>، روز قیامت درجه‌گذاری می‌کنند. علمی که انسان برای خدا کسب کرده است و به خاطر دنیا نبوده است، این علم خیلی به درد می‌خورد. فردای قیامت دستگیر انسان است و باعث فزونی درجات است.

عرض شد که سه نوع علم است: ۱- علم از طریق حواس که این حواس اهل برزخ، بسیار قوی است. ۲- علم به حقیقت اشیاء و بطلان اشیاء که آنجا برای همه محقق می‌شود. ۳- علوم اکتسابی - نظری که معرفت انسان به خدا، پیغمبر، ائمه، حقایق و معارف دین است. از این علوم هر چه در آن دنیاداری چیزی است همین جاکسب کرده‌ای. هر چه کسب نکردی دیگر آنجا کلاس و درس و این‌ها برای همه نیست.

در اینجا به چند سؤال پاسخ می‌دهیم:

۱- آیه ۴۲ سوره زمر که در مورد کالبد انسان در حالت خواب است توضیح دهید؟

آیه می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تُمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلِ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...».

در روایت آمده مراد آیه این است که: <sup>۱</sup> انسان یک نفسی دارد و یک روحی، وقتی خوابید آن نفس خارج می‌شود و به آسمان می‌رود، موقع بیدار شدن اگر روح، نفس را اجابت نکرد، روح از بدن خارج می‌شود و فرد می‌میرد و دیگر بیدار نمی‌شود؛ اما اگر نفس، روح را اجابت کرد، برمی‌گردد و فرد بیدار می‌شود. این یک جواب مختصر که در روایت آمده است.

۲- اگر قرار باشد در عالم برزخ شفاعت وجود نداشته باشد و انسانها به مصائب دچار شوند، پس افرادی که قرن‌ها پیش فوت کرده‌اند و کسانی که حالا فوت می‌کنند و یا بعداً فوت خواهند کرد از نظر مدت زمانی که دچار مصائب شده‌اند با هم فرق دارند. آیا این از عدل خدا به دور نیست؟

اگر بدکار باشد که دنیا تمام نمی‌شود، هر مقدار از مجازاتش که شد در برزخ می‌بیند و بقیه‌اش را در قیامت خواهد دید و این عدالت است. اگر نیکوکار هم باشد هر چه از آن را در برزخ دید که دید و هر چه از آن را که ندید در آخرت به او خواهند داد و قرار نیست چیزی از او کم شود، دست خدا بسته نیست و زمان هم قرار نیست تمام شود.

۳- در مورد سختی مرگ اگر خدا برای مؤمن آن را آسان می‌کند پس چرا برای حضرت یحیی<sup>(ع)</sup> سخت بود؟ در روایت داریم که حضرت یحیی فرمودند: من از راحتی‌های مرگ نیاسوده بودم. ظاهراً منازلی که بعد از مرگ باید طی کنند، منازل متعددی است که مرگ قدم اول آن است، بعد از آن شب اول قبر است؛ مرحوم شهید مطهری<sup>(ه)</sup> فرمودند: ایشان (آقا نجفی نویسنده کتاب سیاحت غرب) در حالت مکاشفه این منازل را در عالم برزخ طی کرده‌اند. مرگ فقط قدم اول آن بوده است، حالا

ممکن است خود مرگ بوده ولی آنجا بر اساس اکتسابات انسانی است. ضمن اینکه معمولاً در مسائل اعتقادی با یک یا دو روایت نمی‌توان قضاوت کرد، باید روایات را مجموعی نگاه کرد.

۴- اگر روح بعد از مرگ وارد کالبد مثالی می‌شود و دیگر تعلق به این کالبد مادی که در قبر گذاشته می‌شود ندارد، پس چرا برای دفن مرد و زن مرده قوانین خاصی دارد که باید زن را یکدفعه در قبر بگذارید، مرد را به گونه‌ای بگذارید که به قبر آشنایی پیدا کند؟

من نگفتم هیچ تعلق ندارد! گفتم دیگر جسم اصالتی ندارد و الا تعلق که دارد. حتی روایاتی داریم که زمانی که بدن میت را غسل مسح می‌کند، روح اذیت می‌شود، چون تعلق دارد. حتی شما وقتی خانه‌ای را می‌فروشید، تا یک سال بعد هر وقت از جلوی آن خانه رد می‌شوید، دلتان آتش می‌گیرد که این خانه ما بوده است و حالا دیگر نیست. کالبدی که انسان سالها با آن زندگی کرده تا وقتی که تعلقش قطع شود، زمان می‌برد و روح کم‌کم رابطه‌اش با این بدن قطع می‌شود و اگر هیچ مدخل و هیچ تعلق نداشت خداوند بعضی از اولیاء را با سالم نگه داشتن ابدانشان اکرام نمی‌کرد. یا اینکه در بعضی از روایات داریم که خداوند به بعضی از ستمگران از طریق انبیاء وعده داد که بدنشان را خوراک سگ خواهد کرد؛ همانطور که کرد. (شنیدید که صدام هم خوراک سگان شد و این از عنایت‌های خدا به ملت ایران بود) به خاطر همین است که در روایات سفارش شده بدن مؤمن را اکرام کنید و شکافتن قبر مؤمن حرام است. اگر کسی سر میت مؤمنی را ببرد باید ۱۰۰ سکه طلا دیه بدهد؛ قطع اعضاء میت مؤمن، دیه دارد. این دلیل بر این است که بدن مؤمن تعلق به روح دارد. بدن امام معصوم<sup>(ع)</sup> در قبر است، اما چقدر عنایات و کرامات دارند، به هر

حال روح امام به اینجاها (مشاهد مشرفه) بیشتر عنایت دارد، وگرنه ما در خانه هم می‌توانیم بنشینیم و با امام صحبت کنیم.

۵- کسانی که می‌میرند پس از مدتی به خواب خانواده‌هایشان می‌آیند، اما پس از مدتی دیگر به خوابشان نمی‌آیند آیا آنها حبس شده‌اند؟

نه این معنایش این نیست ما گفتیم آنهایی که به خواب می‌آیند آزادترند، نگفتیم هر که به خواب نیامد اسیر است.

دو نکته دیگر: یکی ادامه همان مطلب علم‌آموزی در عالم برزخ است. من روایت ندیدم، می‌دانید رؤیاهای صالحه هم دریچه‌ای به حقایق عالم برزخ است، ما نباید اینها را دست کم بگیریم. بعضی‌ها در استفاده از خواب افراط می‌کنند؛ هر حرف مستهجن، رکیک، خیالبافی و خرافاتی را به عنوان خواب نقل می‌کنند و خرابش می‌کنند. بعضی هم خیال می‌کنند خواب خرافات است و حرفی از خواب نمی‌زنند؛ هر دو اینها بد است، آن افراط است و این تفریط؛ قرآن کریم به صورت معقول از خواب حرف زده است. از جمله رؤیای صادق پیامبر<sup>(ص)</sup> که وارد مسجدالحرام می‌شوند و محقق شد؛ دیگری در مورد رؤیای شجره ملعونه بنی‌امیه که در قرآن آمده<sup>۲</sup>، و یکی دیگر رؤیای حضرت یوسف صدیق<sup>(ع)</sup> که در قرآن آمده است.<sup>۳</sup> خداوند در سوره یونس می‌فرماید: «لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِی

رؤیاهای صالحه هم دریچه‌ای به حقایق عالم برزخ است.

۱- فتح آیه ۲۷

۲- اسراء آیه ۶۰

۳- یوسف آیه ۴

«الْحَيَاءُ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...»<sup>۱</sup>؛ در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است. امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> فرمودند: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةَ إِحْدَى الْبِشَارَتَيْنِ»<sup>۲</sup>؛ (این دو بشارتی که خدا در قرآن وعده داده)، رؤیای صالحه یکی از آن دو بشارت است. البته خواب، کارشناسی می‌خواهد. کسانی هستند که فهم دارند و می‌فهمند، کارشناسی می‌کنند. خوابهای رحمانی نشانه دارد، خوابهای شیطانی نشانه دارد؛ گاهی وقتها شیطان در خواب آدمها می‌رود و کلاه سرشان می‌گذارد و آنها فکر می‌کنند که خواب رحمانی دیده‌اند. به خاطر همین پیامبر فرمود: «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى»<sup>۳</sup>؛ هر کس در خواب من را دید خودم را دیده. بعد فرمودند: شیطان نمی‌تواند به شکل من تجسم کند، به شکل ائمه هم نمی‌تواند تجسم کند. پس معلوم می‌شود بعضی از آدمها بعضی از خوابهایی که می‌بینند و خیال می‌کنند آدم خوبی شده‌اند، شیطان آنها را غرّه کرده پس گول شیطان را نخوریم. بعضی وقتها بعضی‌ها به خواب، غرّه می‌شوند.

برای من از طریق بعضی رؤیاهای صالحه، محرز شده که علم‌آموزی هم جدای از قرآن‌آموزی در عالم برزخ وجود دارد؛ چون در مورد قرآن‌آموزی روایت داریم. من فکر می‌کنم امر، محصور به قرآن‌آموزی نیست؛ بلکه برای سایر علوم هم در عالم برزخ، تعلیم و آموزش برای سایر مؤمنین هست. البته خیلی با اینجا فرق دارد؛ دانشی که اینجا کسی یاد بگیرد خیلی متفاوت است با

۱- یونس آیه ۶۴

۲- غررالحکم، ص ۳۲۴

۳- بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۱۳۲

دانشی که آنجا یاد بگیرد. خدا رحمت کند شهید پاکنژاد را چند هفته بعد از شهادت ایشان را خواب دیده بودند که، قلمی و دفتری و وسائل تحریری در دست داشتند و با عجله می‌رفتند؛ از ایشان سؤال کردند که با عجله کجا می‌روید: گفته بودند به کلاس درس آیت‌الله بهشتی؛ من از طریق خواب چند شهید دیگر که مؤمنین دیده بودند و تعریف کرده بودند، برایم محرز شده است که این یک حقیقتی است مسلم. شخصی برایم گفت که جوانی در همسایگی ما مرحوم شد، چند شب پیش آمده به خواب والدینش و گفته من دارم می‌روم فوق لیسانس بگیرم، برایم دعا کنید که قبول بشوم. معلوم می‌شود آنجا هم درجات و مراتب دارد. قرآن می‌فرماید: «...وَلَا خَيْرَ لِكَبِيرِ دَرَجَاتٍ...»<sup>۱</sup>؛ خیال نکنید آخرت که آمد درجات به هم می‌ریزد. آنجا درجاتش بیشتر است، «...وَأَكْبَرُ تَفْضِيلاً»؛ تفضیلش هم بیشتر است. فاصله طبقاتی آخرت بیشتر از دنیا است؛ اینکه قرآن اینقدر می‌فرماید: «...وَتَرَوُوهَا...»<sup>۲</sup>؛ توشه بگیرید؛ به خاطر این است که آنجا انسان به آن نیازمند است. در مورد بهشت و عذاب برزخ این را هم عرض کنم که عظمت نعمتهای برزخی بسیار با دنیا متفاوت است. به همان میزان که احاطه وجودی انسان در عالم برزخ بیشتر و ادراکاتش بالاتر است، به همان میزان تلذذات برزخی، یا (خدای ناکرده) عذابهای برزخی سخت‌تر است. نعمتهای برزخ اگر به ما عرضه شود قطعاً ما تحملش را نداریم. بودند کسانی که یک دانه میوه برزخی به آنها داده‌اند و از بوی آن مدهوش شده‌اند؛ عالم برزخ، خیلی عجیب است؛ آن را دست کم

به همان میزان که احاطه وجودی انسان در عالم برزخ بیشتر و ادراکاتش بالاتر است، به همان میزان تلذذات برزخی، یا (خدای ناکرده) عذابهای برزخی سخت‌تر است.

۱- اسراء آیه ۲۱

۲- بقره آیه ۱۹۷

نگیریم، اما وقتی در مقابل عالم قیامت قرار می‌گیرد، خیلی کم است. بعد از قیامت، بهشت موعود اصلاً قابل تصور نیست. اینجا ممکن است کسانی تجرد برزخی پیدا کنند و بتوانند بهشت برزخی را ببینند.

مکاشفه‌ای از علامه طباطبایی<sup>(ه)</sup> نقل می‌کنند که در مسجد کوفه مشغول ذکر بودم، و حورالعینی آمد و جامی از بهشت آورده به من تعارف کرد و من به او اعتنا نکردم، از طرف دیگری آمد تعارف کرد و من نگاهش نکردم و رنجیده شد و رفت؛ آن تمثیل برزخی بوده، در واقع رؤیت، رؤیت برزخی بوده و آلا درباره همسران بهشتی در روایت داریم که اینقدر نورانی هستند که خورشید در مقابلشان بی‌فروغ می‌شود. کجا می‌شود در دنیا اینها را تصور کرد؟ سعه وجودی انسان در برزخ، هزاران بار از اینجا برتر است؛ دوباره در قیامت هزاران بار، بلکه صدها هزار بار از برزخ بیشتر است. پس عذابهای برزخ (خدای ناکرده) یا نعمتهایش بسیار عظیم و بزرگ‌اند. ما روایاتی داریم که در برزخ، باب کمالات مؤمن را به طور کلی نمی‌بندند؛ پرونده آنها را به صورت جزئی باز می‌گذارند که اگر کمالاتی از دنیا برایشان فرستاده شد به آنها برسد؛ همینطور کمالاتی که به خاطر بعضی از شایستگی‌ها در آخرت به آنها می‌رسد و این یکی از الطاف خدا به مؤمنین است. برای نمونه من به سه مورد اشاره می‌کنم؛ در اینجا یک روایت از امام صادق<sup>(ع)</sup> است که فرمودند: 'حجی که برای متوفی به جا می‌آورد ثوابش به او می‌رسد، روزهای که به جا می‌آورد ثوابش به او می‌رسد و صدقه‌ای که در راه آن شخص می‌دهید ثوابش به او می‌رسد. پس معلوم است که می‌تواند به کمالاتی

یکی از الطاف خدا به مؤمنین این است که باب کمال مؤمن در برزخ بسته نمی‌شود.

برسد، هنوز اگر چیزی برای او بفرستید نصیب او خواهد شد؛ با کار کردن برای مؤمنین در برزخ، این نیست که شما اگر دو رکعت نماز هدیه کردید، دیگر هیچ ثوابی برای خودتان نداشته باشد، بلکه این ثواب خدمت به مؤمن را دارد، شاید به اندازه چهار رکعت ثواب به خودتان می‌دهند. اگر مؤمنی گرفتار باشد و شما با عمل صالحی گرفتاری را از او بردارید این کفاره گناهان بزرگ است؛ چه بسا بعضی از گناهان شما را خدا با هیچ استغفاری نبخشد، اما با باز کردن گره کار مؤمنی ببخشد.

امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> فرمودند: «مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَالْتَنَفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ»<sup>۱</sup>؛ از کفارات گناهان بزرگ به فریاد مظلوم رسیدن و بار برداشتن از انسان گرفتار است. اگر انسان مؤمنی به خاطر لغزش و قصوری در برزخ گرفتار باشد و شما برایش نماز خواندی و دعا کردی، آثار و برکاتش به شما می‌رسد. شخصی می‌گفت: استادی داشتم که مرد بسیار مؤمنی بود، رفتم حرم امام رضا<sup>(ع)</sup> و به نیت او دو رکعت نماز خواندم؛ می‌گفت در آن زمان هم وضع مالی خوبی نداشتم؛ همان شب خواب دیدم که در خوابم آمد، گفت که فلانی بیا حساب کنیم؛ آمدیم حساب کردیم و من چیزی طلبکار شدم، بعد دیدم دامنش پر از حبوبات و غلات است، گفتم: اینها چیست؟ گفت: این طلب شماست! وهمه آنها را به من داد. گفت: از آن زمان سالها گذشته و هیچ وقت فقیر نشدم. بنابراین اگر کاری برای مؤمنین اهل برزخ کردید، ثواب دارد؛ چقدر روایت داریم؛ همین زیارت «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ لَأِ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ»، چقدر ثواب برای این ذکر نوشته‌اند؛ زیارت اهل قبور چقدر ثواب



برای آن ذکر شده است، چرا؟ چون آنها هم گرفتاریهایی دارند و شما آن گرفتاری را از آنها برمی‌دارید و اینها ثواب دارد، پس اینها را کوچک نشمارید.

من توصیه می‌کنم کتاب منازل الاخره و مطالب الفاخره مرحوم محدث قمی را بخوانید، اطلاعات جالبی در مورد برزخ به شما می‌دهد. با این قالب‌بندیهایی که ما در کلاس مشخص کردیم، اگر به این کتاب مراجعه کنید دیدتان نسبت به برزخ و احوالات آن روشن خواهد شد. خوشبختانه امروز در دنیا کسانی پیدا شدند حتی از مذاهب دیگر که در مورد برزخ مطلب می‌نویسند. اینها نشان می‌دهد که توجه مردم، امروز به برزخ زیاد است.

من دو روایت می‌خوانم که امام در روایت اول می‌فرمایند: انسان وقتی مُرد، «إِنْ قَطَعَ عَنْهَا عَمَلُهُ»<sup>۱</sup>؛ دیگر دستش از عملش کوتاه می‌شود، مگر در سه مورد: ۱- صدقه جاریه؛ یعنی وقف، یعنی شما خانه، مدرسه یا مسجدی وقف کردی و مردم دارند از آن استفاده می‌کنند، تا این آباد است خیرش به شما می‌رسد و مرتب به پرونده شما و به حساب شما می‌رود، ۲- سنت حسنه و صالحه: شما یک سنتی وضع کردی این سنت صالحه تا زمانی که برپاست ثوابش نصیب شما هم خواهد شد، ۳- فرزند صالحی که برای پدر و مادرش استغفار کند، ثوابش به پدر و مادر خواهد رسید. روایت دیگر از امام صادق<sup>(ع)</sup> است<sup>۲</sup> که فرمودند: در شش مورد عمل مؤمن قطع نمی‌شود؛ سه موردی که عرض کردم و سه مورد دیگر: ۱- چاه آبی که فردی حفر کرده و آب آن برای مردم فایده دارد، ۲-

در روایت آمده: انسان وقتی مُرد دیگر دستش از عملش کوتاه می‌شود، مگر در سه مورد: ۱- صدقه جاریه ۲- سنت حسنه و صالحه ۳- فرزند صالحی که برای پدر و مادرش استغفار کند.

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۵۸

۲- همان

درختی که کاشته و تا زمانی که این درخت باقی است ثوابش به او می‌رسد، ۳- قرآنی که از خودش به جا گذاشته تا مردم بخوانند، این هم ثوابش به او می‌رسد؛ که منافاتی هم بین این دو حدیث نیست. در واقع شاید چیزهای دیگری هم باشد اما به طور کلی هر چیزی که به جامعه خدمت شایسته کند، بعد از مرگ هم اثرش به انسان خواهد رسید و اگر امام سه مورد یا شش مورد گفته‌اند از باب مصداق است و الا محدود به اینها نیست. ما از اینها می‌فهمیم که پرونده انسان مؤمن بعد از مرگش بسته نخواهد شد. اما پرونده کافر را می‌بندند، اگر همه دنیا جمع شوند و کار خوب برایش انجام دهند هیچ فایده‌ای برای او نخواهد داشت. می‌گویند روزی که خودت بودی هیچ کار نکردی و ایمان نیاوردی، حالا هم که ایمان نداری هیچ کاری برایت نمی‌توان کرد.

مطلب دیگر تتمه‌ای است در مورد کالبد: کالبد مثالی، که مرحوم علامه مجلسی<sup>(ه)</sup> می‌فرمایند که احتمالاً نفوس قویّه (انسانهای کامل) مثل ائمه<sup>(ع)</sup> دارای کالبدهای مثالی متعدد باشند. شاید بگویید یعنی چه؟ یعنی یک انسان می‌تواند چند کالبد متعدد داشته باشد؟! با یک مثال ساده روشن می‌کنیم؛ گاهی یک جریان برق به یک لامپ می‌رود و همین یکی را روشن می‌کند، اما گاهی همین جریان واحد ۵۰ لامپ را روشن می‌کند. اینکه در بعضی از روایات اشاره شده که ائمه ما می‌توانند در آن واحد در چند جا حاضر شوند، همین است؛ این همه در ماه محرم، مجلس عزای امام حسین<sup>(ع)</sup> برپاست و حضرت زهرا<sup>(س)</sup> هم وعده داده‌اند که ما در مجالسمان حاضر می‌شویم، بر همین اساس می‌باشد. در واقع کالبد مثالی را روح مدیریت می‌کند. علامه می‌گویند که روح جا ندارد بلکه تعلق می‌گیرد به جسم، در واقع جنبه حاکم و محکوم برقرار است؛ یعنی به جسم

مرحوم علامه  
مجلسی<sup>(ه)</sup> می‌فرمایند  
که احتمالاً نفوس قویّه  
(انسانهای کامل) مثل  
ائمه<sup>(ع)</sup> دارای  
کالبدهای مثالی  
متعدد باشند. به همین  
خاطر می‌توانند در آن  
واحد در چند جا  
حضور داشته باشند.

تعلق می‌گیرد، نه اینکه وارد بدن شود. اصلاً روح مجرد تام است. آثار ماده هم ندارد. ایشان به خاطر همین مسئله، قضیه احضار روح را انکار می‌کنند، می‌گویند: روح قابل احضار نیست. اصلاً اینگونه نیست که بتوان آنرا احضار کرد. بنابراین روح می‌تواند به چند تا جسد مثالی هم تعلق بگیرد، و در آن واحد چند جا حاضر شود. مثل اینکه بگوییم یک جریان برق می‌تواند به هزاران لامپ یا صدها هزار لامپ تعلق بگیرد، هیچ منافاتی هم ندارد. یکی از علمای بزرگ در حرم رضوی تردید می‌کنند که امام رضا<sup>(ع)</sup> این همه زائر دارند (این را آقای صدیقی می‌گفتند)، چگونه صدای همه را می‌شنوند و جواب همه را می‌دهند؛ ناگهان چشمش باز می‌شود و می‌بیند که کنار هر زائری یک امام رضا ایستاده و دارد جوابش می‌دهد. (لذا این حرف علامه در نهایت دقت و ظرافت است)

نکته دیگر: کالبد مثالی برزخیان؛ آثار مادی دارد در حالیکه مادی نیست. آثار ماده هم گفتیم زمان، مکان، حرکت، عین همین ویژگی را جنیان هم دارند. جنیان هم کالبد دارند و کالبد آنها هم شبیه کالبد مثالی است، منتها با یکسری اختلافات؛ ببینید مغناطیس غیر از جاذبه است و جاذبه همان ویژگیهای کلی مغناطیس را دارد. در عالم ماده، آهن غیر از مس است، ولی هر دو ماده هستند. در عالم برزخ هم کالبدها از جهت کلی، (یعنی اینکه زمان و مکان و حرکت دارند اما ماده نیستند)، به هم شبیه‌اند، ولی در ماهیت ممکن است با هم فرق کنند. آهن و طلا از جهت مادی هر دو ماده‌اند ولی از جهت عنصری با هم فرق دارند. بنابراین کالبد جنیان از این جهت که زمان و مکان و حرکت دارد (ولی جرم ندارد) عین کالبد مثالی بهشتیان است، اما نمی‌دانیم عین هم هستند یا تفاوتی با هم دارند؟ آنچه مشخص است کالبد بعضی فرشتگان (حداقل، اگر

کالبد مثالی برزخیان، شبیه کالبد جنیان و فرشتگان است؛ پس قبض روح هم برای اعل برزخ، اجنه و فرشتگان وجود دارد(به وسیله نفخه صور).

نگوئیم تمام، چون فرشتگان هم مراتب دارند) و جنیان و انسانهای مؤمن همه این ویژگی را دارند؛ یعنی زمان، حرکت و مکان دارند. مثلاً اجنه از این دیوار هم می‌توانند رد شوند؛ چگونه؟ شما یک شیشه‌ای درست کنید به قطر ده سانت؛ نور بر آن بتابانید از آن رد می‌شود، نور مگر وجود ندارد؟ چرا! چگونه از سنگ رد می‌شود؟ می‌گوییم چون جسم لطیف است. خیلی از این اشعه‌ها و امواج از این در و دیوار رد می‌شوند؛ بنابراین در عالم ماده هم نمونه‌هایی داریم که موجودات لطیف، این اشیا مادی نمی‌تواند مانعشان بشود.

نکته بعد: ملائکه و جن هم قبض روح می‌شوند؛ یعنی امکان جدا شدن روح از کالبد مثالی برای آنها هم وجود دارد، یعنی مرگ برای آنها هم وجود دارد. یک سری از روایات داریم که سپاهی از فرشتگان می‌آیند و با شمشیرهایشان یک سری از شیاطین را می‌زنند و قلع و قمع می‌کنند؛ ابلیس اعتراض می‌کند خدایا! تو من را تا روز خاصی مهلت دادی خداوند می‌فرماید: من مهلت حیاتت دادم، نگفتم که مجازاتت نمی‌کنم. یا روایاتی که ظهور در این دارند که وقتی در نفخه اول دمیده می‌شود حتی فرشتگان هم می‌میرند؛ آیات قرآن هم ظاهرش اینگونه است: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...»؛ هر که در آسمانها و زمین است می‌میرد؛ پس معلوم می‌شود که مراد آدمها نیست، چون آدمها که در آسمان نیستند، آدمها در زمین هستند، «مَنْ فِي الْأَرْضِ» برای آدمهاست. پس ملائکه هم می‌میرند. روایاتی که می‌گویند اهل برزخ نیز با نفخه صور می‌میرند (علامه فرمودند و من هم عرض کردم) دال بر این هستند که اهل برزخ می‌میرند، پس

مرگ و میر با کالبد مثالی هم وجود دارد، برای فرشتگان هم مردن وجود دارد، برای جن هم مردن وجود دارد، برای اهل برزخ هم مردن وجود دارد.

اما این که انسان در این دنیا با یک سری اعمال (حتی اعمالی که جنبه صالح بودن هم ندارند مثل تمرکزهای خیلی افراطی، مثلاً آقای مرتاض ۶ ماه می‌نشیند خواب هم نمی‌کند؛ در یک حالت‌های خاصی قرار می‌گیرد که اصلاً نه می‌خوابد، نه می‌خورد و نه راه می‌رود، همینطور سر را پایین می‌گیرد و تمرکز می‌گیرد و به هیچ چیز فکر نمی‌کند؛ نمونه‌اش در کشور تایلند، یک جوان ۱۵، ۱۶ ساله‌ای را نشان داد، گفت: ۶ ماه است که در حفره‌ای داخل درخت نشسته و در حال تمرکز است.) و با یک سری از کارهای خاص و ریاضت‌های سخت، ممکن است چشم و گوشش را به عالم ماوراء باز کند، ممکن هم هست همین ویژگی را از طریق ریاضت‌های خوب و اعمال صالح بدست آورد، مثل بعضی از ابدال که می‌شنویم و می‌بینیم، البته راه نادرست در نهایت مسدود و راه درست تا بینهایت باز است.

صاحبان تجرد برزخی به اندازه تجرد و مرتبه تجردی که دارند چشمشان می‌بیند، گاهی وقتها خیلی صاف می‌بیند و گاهی وقتها مکدر. شما که مثلاً شخصی را از فاصله دو متری ببینید یا فاصله ۱۰۰ متری یا دو کیلومتری، با هم فرق می‌کند، یا اینکه در هوای روشن ببینید یا در هوای تاریک. دیدن عالم برزخ هم به همین صورت است هر چه تجرد بیشتر باشد، رؤیت صاف‌تر و شفاف‌تر است، برای اولیاء خدا و پیغمبران این مسئله وجود دارد. علامه حسن زاده آملی در تفسیر

صاحبان تجرد برزخی  
به اندازه تجرد و مرتبه  
تجردی که دارند  
چشمشان می‌بیند،  
گاهی وقتها خیلی  
صاف می‌بیند و گاهی  
وقتها مکدر.

این آیه که می‌فرماید: «وَسئَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ»؛<sup>۱</sup> پرس از رسولان قبلی خودت که آیا ما خدایی غیر از خدای رحمان قراردادیم که امتهای دیگر پرستند، پیغمبر چطور می‌تواند پرسد؟ پیغمبران و رسولان دیگر که از دنیا رفته‌اند؛ دو گونه تفسیر شده‌است: ۱- گفتند این آیه برای شب معراج بود که پیغمبر آمدند به بیت المقدس، آنجا همه انبیاء حاضر بودند. حضرت را به جلو فرستادند، نماز خواندند و دیگران به ایشان اقتدا کردند، آنجا خطاب شد حال از این رسولان پرس. ۲- تفسیر دوم، تفسیر عرفانی است که علامه حسن‌زاده آملی و دیگران نوشته‌اند؛ که این آیه محصور به آن مورد نیست، پیامبر هر وقت که می‌خواستند، می‌توانستند از انبیاء سؤال کنند؛ چون پیامبر دارای قدرت مجرد کامل برزخی بودند. حضرت، فرشتگان و حتی اهل برزخ را هم می‌دیدند. می‌توانستند از آنها سؤال کنند.

بحث برزخ تا اینجا کافی است، شما می‌توانید با این خرده بحثی که ما کردیم یک تحقیق جامع و کاملی، با استفاده از کتب معتبر و ارزشمندی که بسیار هم در این زمینه نوشته شده، مثل کتاب منازل الاخره مرحوم محدث قمی، انجام دهید.

نکته دیگر این است که ارتباط با اجنه و فرشتگان و اموات از طریق مجرد برزخی است. برای خیلی‌ها هم اتفاق افتاده، حتی ما روایت صریح داریم که امام صادق<sup>(ع)</sup> فرمودند: «لَوَانَّ شِيعَتُنَا اسْتِقَامُوا لَصَافَحَتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ»؛<sup>۲</sup> اگر شیعیان ما درست می‌شدند و آن طوری که ما گفتیم زندگی می‌کردند؛

۱- زخرف آیه ۴۵

۲- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۹

با فرشتگان مصافحه می کردند؛ یعنی می شود فرشتگان را دید. بسیاری از بزرگان هم تأکید کردند. مثلاً آیت الله جوادی می فرمایند: هستند کسانی که فرشتگان را می بینند، شما هم می توانید. همانهایی که قدرت دیدن صورت برزخی را دارند؛ همانها اموات و اجنه و فرشتگان را هم می توانند ببینند؛ البته بستگی به مراتب مجرد دارد، چون مجرد هم مراتب متفاوتی دارد.

**نفخه صور:** دو نفخه صور داریم یکی نفخه صور اول که قرآن می فرماید: که همه اهل آسمان و زمین می میرند، آسمان طومارش به هم پیچیده می شود. در اولین بار که در نفخه دمیده می شود، بنیان آسمان و زمین فرو می ریزد، زلزله عظیمی تمام کرات آسمانی و جهان هستی را فرا می گیرد؛ همه چیز منهدم می شود، زمین زیرورو می شود، کوهها غبار می شوند و در دریاها می ریزند، زمین صاف می شود و دریاها به خاطر اینکه پستیها و بلندیها صاف می شود به هم می پیوندند: «وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ»<sup>۱</sup>، یک اوضاع عجیب و غریبی می شود. بعد هم زمینی غیر از زمین الآن که هیچ پستی و بلندی در آن نیست به وجود می آید، تمام اینها با دمیدن در نفخه صور به وجود می آید. کلمه صور به معنی شیپور است. شیپور یک آلت موسیقی بزرگی است که دهانه خیلی گشادی دارد ولی لبه تنگی دارد که وقتی با فشار زیاد در آن می دمند، صدای وحشتناکی از خودش تولید می کند که از نزدیک گوش خراش است، اما از دور بسیار دلنشین است؛ در زبان عرب به شیپور، صور می گویند. بعد زمانی می گذرد و اتفاقاتی در عالم می افتد که قبلاً اشاره شد، دوباره عالم هستی آماده قیام عمومی می شود و در صور دوم دمیده می شود؛ همه

مردم قیام می کنند و می شتابند طرف آن مرکزی که باید حاضر شوند و حساب خدا را پس دهند و قیامت می شود.

پس قیامت شامل مراحل است: ۱- نفخه صور ۲- خلقت تدریجی ۳- نفخه صور دوم ۴- روز حساب و بازرسی با آن منازلش (صراط و میزان و...) ۵- رسیدن به بهشت یا (خدای ناکرده) دوزخ؛ دیگر اینجا قیامت تمام می شود. اینها مراحل کلی قیامت است. حال در اینکه این صور چه هست، آرائی وجود دارد از جمله: ۱- یک فرشته ای است که شیپور دارد و می آید وسط آسمان و یک بوقی می زند و همه می میرند؛ بعد دوباره به دستور خدا بوق دیگری می زند و همه اشیاء به هم پیوند می خورند و به سرعت چرخشی می خورند و به حالت اولشان درمی آیند و زنده می شوند و قیامت می شود، آنهایی هم که از قبل مرده اند زنده می شوند و قیامت بر پا می شود؛ این تصویر یک تصویر گنگ و نامفهومی است. علامه طباطبایی<sup>(۵)</sup> فرمودند: مراد از صور، احضار است؛ یکجا گفته اند، دعوت است نه اینکه شیپور باشد. دلیلشان هم این آیه قرآن است: «يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ...»؛ روزی که خدا شما را دعوت می کند و شما هم اجابت می کنید در حالی که خدا را سپاس می گوئید و حمد خدا می گوئید، به طرف صحنه محاکمه می روید. این نظر با یک سؤال همراه است و آن اینکه اگر دمیدن در صور کنایه از دعوت است؛ این صور زنده شدن است، پس صور خراب کردن چگونه است؟ که اینجا علامه نیستند که جواب دهند و من هم جایی در این مورد چیزی ندیدم.

قیامت شامل مراحل است: ۱- نفخه صور ۲- خلقت تدریجی ۳- نفخه صور دوم ۴- روز حساب و بازرسی با آن منازلش (صراط و میزان و...) ۵- رسیدن به بهشت یا (خدای ناکرده) دوزخ.



## آیات مطرح شده در جلسه پنجم:

- ۱- «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (مؤمنون آیه ۱۰۰)
- ۲- «...وَجَعَلْ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا» (فرقان آیه ۵۳)
- ۳- «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» (الرحمن آیه ۲۰)
- ۴- «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران آیه ۱۶۹)
- ۵- «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (نحل آیه ۳۲)
- ۶- «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ» (مؤمنون آیه ۹۹)
- ۷- «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (طه آیه ۱۲۴)
- ۸- «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (غافر آیه ۴۶)
- ۹- «مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا...» (نوح آیه ۲۵)
- ۱۰- «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا... لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ فِيهَا زُرْقَةٌ فِيهَا بُكْرَةٌ وَعَشِيًّا» (آیات ۶۰ تا ۶۲ سوره مریم)
- ۱۱- «...فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق آیه ۲۲)
- ۱۲- «...وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا» (اسراء آیه ۸)

- ۱۳- «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (مریم آیه ۳۸)
- ۱۴- «بَلِ إِدْرَاكَ عِلْمِهِمْ فِي الْآخِرَةِ بَلٌ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلٌ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ» (نمل آیه ۶۶)
- ۱۵- «...وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (نبا آیه ۴۰)
- ۱۶- «...فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (قصص آیه ۷۵)
- ۱۷- «لَهُمُ الْبَشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...» (يونس آیه ۶۴)
- ۱۸- «...وَلَا خَيْرَ مِنْهَا لَكُمْ وَلَا خَيْرَ أَكْبَرَ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرَ تَفْضِيلًا» (اسراء آیه ۲۱)
- ۱۹- «...وَتَزَوَّدُوا...» (بقره آیه ۱۹۷)
- ۲۰- «وَسَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلِنَا أَ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» (زخرف آیه ۴۵)
- ۲۱- «يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ...» (اسراء آیه ۵۲)
- ۲۲- «وَوُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...» (زمر آیه ۶۸)
- ۲۳- «وَوَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» (تکویر آیه ۶)

**احادیث مطرح شده در جلسه پنجم:**

- ۱- کافی، ج ۳، ص ۲۴۳
- ۲- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۴۲  
«...وَبَوَادِي بَرَهَوْتٍ نَسَمَةُ كُلِّ كَافِرٍ»
- ۳- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۹۲
- ۴- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۰۷
- ۵- بحارالانوار، ج ۴، ص ۴۳  
«النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا»
- ۶- کافی، ج ۲، ص ۶۰۷
- ۷- کافی، ج ۱، ص ۳۳
- ۸- بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۲۷
- ۹- غررالحکم، ص ۳۲۴  
«الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ إِحْدَى الْبِشَارَتَيْنِ»
- ۱۰- بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۱۳۲  
«مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى»
- ۱۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۵۹

۱۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۷۳

۱۳- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۵۸

«إِنْقَطَعَ عَنْهَا عَمَلُهُ»

۱۴- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۹

«لَوْ أَنَّ شِيعَتَنَا اسْتَقَامُوا لَصَافَحَتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ»

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه ششم (۱۳۸۶/۸/۲)

### حقیقت نفخه صور:

در مورد دمیده شدن در نفخه صور نظرات مختلفی وجود دارد. ظاهر آیات قرآن این است که فرشته‌ای به نام اسرافیل (که در روایات اسمش آمده<sup>۱</sup>) در صور می‌دمد. (صور به معنای شیپور است. شیپور همان وسیله موسیقی است که دهانه تنگی دارد و قسمت دیگرش یک دهانه باز و در آن می‌دمند. صدای قوی دارد و از دور شنیده می‌شود.) اسرافیل در نفخه اول می‌دمد. کلمه «نُفِخَ» در قرآن به معنای دمیدن آمده است. همه موجودات و مخلوقات و آنچه در آسمانها و زمین هستند می‌میرند، آسمانها به هم می‌خورد، کوه‌ها متلاشی می‌شوند و زمین وضعیت دیگری پیدا خواهد کرد. «...ثُمَّ نُفِخَ فِيْهِ اٰخِرٰی...»<sup>۲</sup>؛ و آنگاه بار دیگر در آن می‌دمد (که این «ثُمَّ» برای تراخی است یعنی برای فاصله زمانی است). موجودات زنده می‌شوند، قیام می‌کنند و از نو حشر و نشری دیگر برپا می‌شود.

واقعاً این صور چیست؟ امروز از نظر علمی ثابت شده است که در خلأ، امواج صوتی وجود ندارد. یعنی امواج صوتی در فضایی است که هوا در آغاز وجود دارد؛ مولکول‌های هوا بگونه‌ی مخصوصی به یکدیگر می‌خورند و امواج صوتی منتقل خواهد شد. اما در خلأ امواج صوتی وجود ندارد. چه

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۱۶، باب نفخ صور و فناء الدنيا

۲- آیه ۶۸ زمر

طور ممکن است که در آسمانها صور دمیده شود و دیگران بفهمند؟ به فرض هم که امواج صوتی در آسمانها باشد، سرعت صوت یک سرعت خیلی پایینی است. مثلاً بعضی از اجرام آسمانی که سیزده یا چهارده میلیارد بلکه بیست میلیارد سال نوری با زمین فاصله دارند که این نور با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه این قدر زمان طول می کشد که طی بکند، امواج صوتی با ثانیه‌ای سیصد متر چه کار می خواهد بکند؟ (البته من نمی خواهم که قرآن را با علوم تجربی تفسیر کنم بلکه می خواهم بگویم اگر کسی اصرار داشت بر این که همین صدا و صوت معمولی است این مشکلات هم برایش وجود دارد.) مگر اینکه بگوییم راه انتقال صوت منحصر به هوا نیست و خدا از راه دیگری هم می تواند اصوات را منتقل کند. مگر امواج رادیویی با سرعت نور منتقل نمی شوند و سپس به صورت صوت در می آیند؟ و البته این سخن بی وجه نیست.

ما علوم تجربی و سایر علوم را تا آنجایی که همراه با آیات و روایات باشند و در مسیر آنها باشند قبول داریم هنوز هم هیچ اصل علمی ثابت شده‌ای پیدا نشده که با حقایق قرآنی مغایرت داشته باشد. ممکن است که یک چیزی از نظر علمی قابل توجیه نباشد و یا علم ساکت باشد اما هرگز علم، نطق به تعارض و ضدیت نکرده است. بنابراین اگر یک مطلبی گفته شد که به طور قطع برخلاف اصول علمی ثابت شده است، پذیرش آن با مشکل مواجهه است.

مرحوم علامه طباطبایی<sup>(ه)</sup> فرمودند: مراد از نفخه صور، احضار و دعوت است. که در سوره اسراء آیه ۵۲ می فرماید: «يَوْمَ يَدْعُوكُمْ...»؛ روزی که خدا شما را دعوت می کند. «...فَتَسْتَجِيبُونَ بِلَعْنَةٍ...»؛ شما هم با حمدگویی خدا، او را اجابت می کنید. یا در حالی که دارید خدا را ستایش می کنید جواب می دهید و به سوی دعوت او می روید. مثل کسی که صدایش بزنند و بگویند: بیا اینجا. این

مسئله مشکلات حرف اول را ندارد. اما در مورد این نظر هم یک سؤالی پیش می‌آید و آن این است که اگر نفخه صور، دعوت است، این در مورد نفخه دوم قابل تصور است اما در مورد نفخه اول که همه می‌میرند آن را چه بگوییم؟ بگوییم دعوت است؟ (اگر علامه رضایت بدهند، ما از طرف ایشان این گونه جواب بدهیم) بگوییم که این دعوت به برخاستن است و آن دعوت به مردن و فانی شدن. مثل اینکه شخصی به شخص دیگری بگوید: بمیر! بعد هم بگوید که حالا به اذن خدا بلند شو. این مسئله حل می‌شود.

اما یک مطلبی هم به ذهن من رسیده است، شاید این مطلب یک دریچه‌ای باشد به یک حقیقت، و بعدها ذهن شما بتواند بیشتر در این مورد تلاش کند. قبل از این که مطلب را بگوییم، در روایات می‌خوانیم که سعه و جودی فرشتگان خیلی وسیع و زیاد است. در نهج البلاغه است که امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> فرمودند: بعضی از این فرشتگان، قدمهایشان در زمین‌های سفلا (در پایین‌ترین زمین‌ها) و کتفهایشان از آسمان بالایی بیرون است. حالا شما حساب کنید! من با تصویری که از کالبد مثالی داشتم، کالبدی که ماده هیچ تزاحمی با آن ندارد شما می‌توانید تصور کنید که این چه خواهد شد؟

روایتی است (که مرحوم محدث قمی در کتاب منازل الآخرة آورده‌اند) که پیغمبر<sup>(ص)</sup> فرمودند: من روزی کنار جبرئیل بودم و صحبت می‌کردم دیدم جبرئیل نگاهش به آسمان دوخته شد و بسیار نگران و وحشت‌زده شد، من به همان نقطه نگاه کردم دیدم یک فرشته‌ای است آن قدر عجیب و بزرگ که پیکر و وجود او تمام آسمان را پر کرده است، بعد سلام کرد و من جوابش را دادم. گفت: یا رسول الله، خدا به تو سلام می‌رساند و فرموده است که می‌خواهی عبد و رسول باشی یا پادشاه

و رسول؟ من عرض کردم که می‌خواهم عبد و رسول باشم. (پیام فرشته این بود که اگر می‌خواهی پادشاه عالم باشی خدا به تو خواهد داد) بعد دیدم که فرشته هر آسمان را یک گام کرد؛ آسمان اول و دوم و... و از نظر من ناپدید شد. بعد رو به جبرئیل کردم و گفتم که چرا نگران شدی؟ گفت: یا رسول‌الله! این اسرافیل بود، همان فرشته‌ای که قرار است در صور بدمد و قیامت برپا شود؛ از روزی که خدا او را آفریده از جایگاهش پایین نیامده این اولین باری است که از جای خودش خارج شده و من فکر کردم که آمده است که قیامت را برپا کند به خاطر قیامت ترسیدم! این روایت را در ذهن داشته باشید.

شاید مراد از صور، خود آسمانها باشد و مراد از دمیدن در صور، نفخه‌ای است که فرشته مقرب الهی به اذن خدا، بر همه آسمان و زمین یکجا می‌دمد، و این نفخه به گونه‌ای است که تمام آسمان و زمین را در برمی‌گیرد. نفخه اول قبض روح می‌کند و بعد نفخه دوم را می‌دمد و موجودات، قیام می‌کنند و بیدار می‌شوند. یکی از اساتید، در دانشگاه گفتند که یکی از سایت‌های اخبار علمی به نقل از محققان سازمان فضایی ناسا یکی از حدسیات قوی دانشمندان را در مورد شکل فضا منعکس کرده است؛ چون می‌دانید در مورد شکل کلی فضا که چگونه است، در بین دانشمندان بحث است و اخیراً یکی از حرفه‌ایی که زده‌اند این است که گفته‌اند شکل کلی فضا به شکل صور است. حالا شما قضیه بزرگی وجود اسرافیل را تصور کنید، شکل آسمان را



هم تصور کنید، نفخه صور خیلی ساده می‌شود؛ یعنی دمیدنی به خود آسمان، این هم یک حرفی است.

### نظرات سخیف در مورد قیامت:

متأسفانه بعضی از آقایان در بعضی از رسانه‌ها و مطبوعات گاهی وقتها حرفهایی به عنوان دکتر و کارشناس می‌زنند که اصلاً درست نیست و خلاف مسلمات قرآن است. به هر حال در مسائل مربوط به اعتقادات دینی، نمی‌شود تعارف کرد.

نظر اول: قیامت در منظومه شمسی است و این که قرآن اینقدر داد از قیامت زده است این است که منظومه شمسی به هم می‌ریزد (به آسمان خدش‌های وارد نمی‌شود) و قیامت برپا می‌شود. ردّ این نظر: چندین آیه قرآن به صراحت این نظر را رد می‌کنند و این نظر بدهتاً باطل است و به نصّ قرآن، خلاف واقع است.

آیه اول: در مورد قیامت، بعد از این که سخن از فزع و وحشت قیامت می‌گوید، می‌فرماید: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ...»؛ روزی که طومار آسمان را به هم می‌پیچیم. آیا آسمان، منظومه شمسی است؟

آیه دوم: «وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»؛ هنگامی که ستارگان کدر شوند. منظومه شمسی یک ستاره بیشتر ندارد و آن هم خورشید است. نجوم، جمع نجم است. اول می‌فرماید: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»؛ هنگامی

به نص آیات قرآن، قیامت هم در آسمانها و هم در زمین به وقوع می‌پیوندد، نه اینکه مختص به منظومه شمسی باشد.

که خورشید مکدر و تیره و تار شود. «وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»؛ ستارگان هم کدر می‌شوند. منظومه شمسی ستاره‌ای جز خورشید ندارد که آنها هم به فرموده قرآن به هم می‌پیچد.

آیه سوم: «وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ»<sup>۲</sup>؛ و آسمان از جا کنده می‌شود.

آیه چهارم: «وَوُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...»<sup>۳</sup>؛ دمیده می‌شود در صور، پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش درمی‌افتد. حتی در این آیه، تنها آسمان دنیا نیست، بلکه شامل شش آسمان دیگر هم می‌شود. چون کلمه «سماوات» را آورده است. در قرآن می‌فرماید: «...وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ...»<sup>۴</sup>؛ ما آسمان دنیا را با این ستارگان زینت کردیم. پس معلوم است که آسمانهای دیگر به صورت دیگری هستند. پس در هر جایی که واژه سماء را می‌آورد مراد آسمان دنیا است که این همه کهکشان دارد قرآن می‌فرماید: که هفت آسمان از بین می‌رود.

قرآن می‌فرماید: و دمیده می‌شود در صور، پس مدهوش می‌شوند یا می‌میرند تمام کسانی که در آسمانها یا زمین هستند. در روایات آن قدر زیاد است که اصلاً جای تردید نیست. پس این حرف بداهتاً باطل و قطعاً اشتباه است.

۱- تکویر آیه ۲

۲- تکویر آیه ۱۱

۳- زمر آیه ۶۸

۴- فصلت آیه ۱۲

نظر دوم: یکی از دوستان نقل می‌کردند که آقای در یکی از شبکه‌های تلویزیون صحبت کردند و گفته‌اند که الان قیامت بعضی از ستارگان شروع شده است. این هم حرف نادرستی است و جزء همان حرفهای باطلی است که خلاف تصریحات قرآن است و من الان دلیلش را عرض می‌کنم.

به نص صریح و غیر قابل تغییر قرآن و به اجماع مفسرین و اتفاق نظر دانشمندان اسلامی، قیامت، ناگهانی است. قرآن می‌فرماید: «...إِنَّا نَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً...»<sup>۱</sup>، «بَغْتَةً» یک امر ناگهانی است، یک چیزی که ناگهان اتفاق می‌افتد. در صورتی که ایشان می‌گویند: قیامت تدریجی است و حالا شروع شده و آرام آرام، ستاره‌ها منهدم می‌شوند و کم‌کم اتفاق می‌افتد. قرآن می‌گوید: «بَغْتَةً»؛ ناگهان اتفاق می‌افتد.

دومین اشکال: اگر واقعاً مسئله این بود ما باید تخمیناً زمان قیامت را می‌دانستیم. قرآن می‌فرماید: «...أَكَادُ أَخْفِيهَا...»<sup>۲</sup>؛ (کسی زمان قیامت را نمی‌داند) من مخفیش کرده‌ام. اگر غیر از این بود می‌گفتیم: پس حالا شروع شده و الان ابتدای قیامت است.

سومین اشکال: قرآن کریم خیلی از هول و هراس قیامت سخن گفته است. در ابتدای سوره حج آن آیات شدید را فرموده است. و نیز می‌فرماید: «...تَقُلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»<sup>۳</sup>؛ امر قیامت در آسمانها و زمین، خیلی سنگین است. قیامت را روز فزع اکبر نامیده است. اگر این گونه باشد که چنین

۱- اعراف آیه ۱۸۷

۲- طه آیه ۱۵

۳- اعراف آیه ۷

چیزی نیست؛ الان قیامت است و ما آرام داریم زندگی می‌کنیم، مشکلی نداریم، حتی خبر هم نداریم که در بعضی از ستارگان قیامت شروع شده است! این نظر هم، یک نظر سخیف و خلاف مصرّحات قرآن است، خصوصاً با آن آیه‌ای که می‌فرماید: قیامت ناگهانی است و ناگهان اتفاق می‌افتد. هیچ کدام از مفسران و صاحب نظران نه تنها این حرف را نزده بلکه خلافش را گفته‌اند. نصوص خود قرآن و روایات هم برخلاف این است.

نظر سوم: این است که بعضی از افراد خواسته‌اند که بعضی از دستاوردهای علمی را ناشیانه با مسئله قیامت تطبیق دهند. مثلاً گفته‌اند که، علم ثابت کرده است که انرژی خورشید تمام می‌شود؛ روزی چندین میلیون تن گازهای خورشید به انرژی تبدیل می‌شود و ثانیه به ثانیه در حال سبک شدن است و به طرف پایان انرژی پیش می‌رود. این خورشید، اول از شدت نورانیت، آبی بوده، بعد انرژی آن کمتر شده و سفید شده و بعد انرژی آن کمتر شده و الان زرد است و در آخر عمرش قرمز می‌شود و بعد هم که انرژی آن تمام شد تاریک شده و به یک کوتوله سفید تبدیل می‌شود. ستارگانی هستند که الان هم در آسمان وجود دارند و انرژی آنها تمام شده است و معروف هستند به کوتوله‌های سفید، هیچ اتفاقی هم نیفتاده الان هم سر جایشان هستند، منتها سرد و منجمد شده‌اند و حجمشان بسیار کوچک شده است. (الان با توجه به این که خورشید یک وضعیتی فوق گاز دارد، یعنی شما یک متر مکعب آب را که بخار کنید، ۶۰۰ برابر، حجم پیدا می‌کند؛ چون گاز می‌شود. اما خورشید با توجه به این که دمایش بسیار بالا است یک حالت چهارمی دارد، یعنی از گاز خیلی منبسط‌تر است. یعنی الان خورشید ۱,۳۰۰,۰۰۰ برابر زمین، حجم دارد (جرم ندارد بلکه حجم دارد)؛ یعنی از گاز خیلی منبسط‌تر است، یک کره گازی است.

بعضی از افراد  
خواسته‌اند که بعضی  
از دستاوردهای علمی  
را ناشیانه با مسئله  
قیامت تطبیق دهند.

اما وقتی سرد شد، جرم خورشید ۷۰۰۰ برابر زمین است خیلی از زمین بزرگتر نیست؛ یعنی تقریباً در حد سیاره مشتری. یعنی مشتری هم اگر به همین اندازه داغ شود به اندازه خورشید بزرگ می‌شود.)

اشکالات وارد بر این نظر:

دو ایراد بر این نظر وارد است:

**ایراد اول:** این که قرآن می‌فرماید: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»<sup>۱</sup>؛ هنگامی که خورشید کدر می‌شود و به هم پیچیده می‌شود، اگر مراد، همان پایان انرژی است، الان دانشمندان پایان انرژی را می‌دانند که پنج میلیارد سال دیگر است پس زمان قیامت را می‌دانند. شما از طریق علم ثابت کردید که پنج میلیارد سال دیگر خورشید انرژی دارد و وقتی که تمام شد قیامت می‌شود؛ پس قیامت پنج میلیارد سال دیگر است.

معلمی به دانش آموزان می‌گوید: قانون نظام آموزشی به من اجازه داده است که طبق نظریه خودم از شما امتحان بگیرم و اصلاً به شما نمی‌گویم که امتحان چه وقت است هر روز آماده باشید ممکن است فردا که آمدید بگویم امتحان، و این امتحان، امتحانی باشد که به سعادتشان گره خورده باشد. آیا این باعث می‌شود که بهتر درس بخوانند یا این که تاریخش را تعیین کند؟ در این صورت همیشه آماده هستند که نکند یک روز رفتیم سر کلاس و معلم گفت امتحان!

شما از طریق علم ثابت کردید که پنج میلیارد سال دیگر خورشید انرژی دارد و وقتی که تمام شد قیامت می‌شود؛ پس قیامت پنج میلیارد سال دیگر است و حال آنکه در قرآن آمده که زمان قیامت معلوم نیست.

خداوند می‌فرماید: «...أَكَادُ أَخْفِيهَا...»، این مخفی کردن قیامت برای این است. «...لَتَجْزِي كُلَّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى...»<sup>۱</sup>؛ به هر کسی به سعی و واقعیش و نهایت سعیش جزا داده بشود. این هم ارفاق خداست که به سعی واقعی مردم اجر داده شود و همه انرژی و تلاششان را به کار بگیرند، در صورتیکه اگر ما زمان تعیین کنیم دیگر کسی به اجر واقعی خود که منبعث از تلاش خودش است، نمی‌رسد. پس اگر شما واقعاً، قصه «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» را قصه پایان انرژی می‌دانید، پس شما زمان قیامت را فهمیدید. پس چرا قرآن می‌گوید که زمان قیامت معلوم نیست؟

*ایراد دوم:* این است که کی منجمین گفته‌اند که وقتی انرژی خورشید تمام شد، آسمان به هم می‌ریزد؟ آنها می‌گویند که صدها میلیون ستاره قبل از خورشید و بزرگتر از آن وجود داشته‌اند که انرژی‌شان تمام شده است الان هم هستند و هیچ مشکلی هم ایجاد نشده و وقتی انرژی خورشید تمام شد هنوز ستارگان دیگر هستند. ما ستاره‌ای داریم که دمای سطحش ۱۲۰ هزار درجه است. در حالی که دمای سطح خورشید ۶۰۰۰ هزار درجه است. هنوز سی میلیارد سال دیگر انرژی دارد. مشکلی هم قرار نیست پیش بیاید اما وقتی قرآن می‌گوید: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»<sup>۲</sup> «وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»؛ یعنی خورشید به هم پیچیده می‌شود و همزمان همه ستارگان هم کدر می‌شوند. این سخن که آن سخن نیست. چه طور می‌گویند که پایان انرژی خورشید همان قیامت است؟! قرآن می‌فرماید: خورشید به هم پیچیده می‌شود و همزمان ستارگان هم کدر می‌شوند. (جناب

عالی می‌گویید که علم گفته انرژی خورشید تمام می‌شود و انرژی ستارگان میلیاردها سال بعد تمام می‌شود اینکه با هم تطبیق ندارد.)

نکته دیگر اینکه قرآن می‌فرماید: «أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ...»<sup>۱</sup>؛ قیامت نزدیک شد. آیا می‌دانید که چرا به الان می‌گویند آخرالزمان؟ چون پایان عمر جهان است. البته زیاد نترسید. این که می‌گویند قیامت نزدیک است ممکن است شصت هزار سال دیگر باشد، ممکن است صد هزار سال دیگر باشد. آیا این صد هزار سال نزدیک است؟ می‌گوییم صد هزار سال به عمر ما خیلی دور است ولی هر چیزی را باید با خودش حساب کنند. مثلاً شما می‌روید تهران، وقتی به قم می‌رسید می‌گویید که تهران نزدیک است، می‌گویند: ۱۳۵ کیلومتر دیگر راه است. در اینجا ما، نسبت به کل مسیر می‌سنجیم. وقتی در کنار عمر، ده میلیارد سال قرار می‌گیرد، شصت هزار سال و صد هزار سال خیلی ناچیز است. پس این که گفته شده قیامت نزدیک است گمان نکنید که شصت سال دیگر تا قیامت مانده است. امام زمان<sup>(ع)</sup> می‌آیند و در بعضی از روایات داریم که حضرت سیدالشهداء<sup>(ع)</sup> چهل هزار سال حکومت می‌کنند. بنابراین نزدیک بودن قیامت نزدیک بودن نسبی است. نزدیک بودن نسبت به خود آسمان و عمر دنیا است نه نزدیک بودن نسبت به عمر ما. اگر به شما بگویند خورشید بزرگ است یا کوچک؟ در ابتدا فوراً می‌گویید بزرگ است. ولی نسبت به خودتان و زمین می‌گویید، اما اگر بگویند نسبت به کهکشان راه شیری، می‌گویید یک ذره کوچک است، که

بود و نبود آن فرقی نمی‌کند. در این کهکشان صد میلیارد ستاره مثل خورشید وجود دارد. پس  
 «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ...» به این معنا است.

گفته‌اند که پایان انرژی خورشید همان قیامت است. اولاً این مسئله باعث می‌شود که شما زمان  
 قیامت را با تلسکوپ و... بدانید. مطلب دیگر این است که آیا به پنج میلیارد سال می‌گویند زمان  
 نزدیک؟ خدا می‌گوید: «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ...»؛ قیامت نزدیک است، آقا می‌گوید: پایان انرژی خورشید،  
 (پنج میلیارد سال دیگر) قیامت است. این نشان می‌دهد که بعضی از ما به حقایق قرآن دقت  
 نداریم.

یک جوانی را پیش پزشک می‌آورند، کنار مطب پزشک یک آقای رمال یا غیبگویی که خیلی  
 چیزها را بلد است و علوم غریبه را می‌داند یک دفتری باز کرده و یک حرفه‌ایی را می‌زند.  
 می‌گویند: آقای پزشک این جوان را معاینه کن و بر اساس علم روز بگو که این جوان چه قدر عمر  
 می‌کند؟ پزشک هم جوان را معاینه می‌کند و می‌گوید: تمام اعضاء و جوارح این جوان سالم است  
 و هیچ مشکلی ندارد، از نظر قوای بدنی بسیار معتدل است و به اعتقاد من اگر همین طور پیش  
 برود صد سال عمر می‌کند. دکتر از روی حساب علمی گفت و حرفش هیچ مشکلی ندارد. بعد از  
 مطب که بیرون می‌آیند می‌گویند: حالا یک سری هم به این غیبگو بزنیم و ببینیم که او چه  
 می‌گوید؟ می‌گوید: تو این اُسطرلاب را بیانداز و بین که این جوان چقدر عمر می‌کند. او هم  
 اُسطرلابش را می‌اندازد و می‌گوید: سال دیگر تصادف می‌کند و می‌میرد. می‌گوید: آقای پزشک  
 گفت صد سال. رمال می‌گوید: او راست گفت و حالت عادی را بیان کرد، من دارم قصه تصادف را  
 می‌گویم. آیا این دو با هم منافاتی دارد؟ اگر یک پزشکی گفت که جوان صد سال عمر می‌کند،



سال بعد تصادف کرد و مرد، باید یقه پزشک را بگیرند که تو دروغ گفتی؟ پزشک می گوید: من از روی اساس علمی و حالت طبیعی گفتم، من که غیب دان نبودم که بدانم او تصادف می کند و می میرد؛ من گفتم که اگر تصادف نکند و مشکل و حادثه ای پیش نیاید اینقدر عمر می کند. علم حرف خودش را می زند؛ علم، غیب نمی داند. علم می گوید: خورشید این قدر ذخیره انرژی دارد، این قدر هم عمر می کند. قرآن این را تکذیب نمی کند. قرآن می گوید: قیچی اجل می آید و رشته عمر این جوان را می برد. اصلاً این دو تا به هم مربوط نیستند.

قصه، قصه زلزله ناگهانی و عمومی است. یکی از خطاهایی که بعضی از انسانهای علم گرا در قرآن دارند این است که نمی توانند درست بر قرآن تطبیق کنند و این کار باعث می شود که قرآن را با علم تطبیق کنند و خرابش کنند لذا بعضی از محققان نهی کرده اند و گفته اند که با علوم جدید وارد قرآن نشوید. به اعتقاد من حق هم داشته اند که بگویند. چون آدمهای ناشی کار را خراب می کنند. و الا، اگر درست وارد قرآن شویم، علم را به دنبال قرآن بکشیم و علم را با ترازوی قرآن وزن کنیم، (نه قرآن را با ترازوی علم) هیچ مشکلی پیش نمی آید بلکه خیلی از مسائل هم حل می شود.

نظریه علم، این است که خورشید به کوتوله سفید تبدیل می شود. اما قرآن می گوید که خورشید در هم پیچیده می شود. این دو خیلی با هم فرق دارند. پس حرف علم، حرف خبر طبیعی است و حرف قرآن یک خبر غیبی است بدون تعیین زمان، و این دو هیچ مزاحمتی با هم ندارند. آقای غیبگو می گوید: من کاری به سلامتی و مزاج و اعتدالش ندارم ولی او قرار است که تصادف کند و بمیرد. علم می گوید که این جوان سالم است و چون اعضایش سالم است، مثلاً ۱۰۰ سال عمر

اگر درست وارد قرآن شویم، علم را به دنبال قرآن بکشیم و علم را با ترازوی قرآن وزن کنیم، (نه قرآن را با ترازوی علم) هیچ مشکلی پیش نمی آید بلکه خیلی از مسائل هم حل می شود.

می‌کند. این دو نظر هیچ منافاتی با هم ندارند. او در حوزه خودش درست می‌گوید، این یکی هم در حوزه خودش درست می‌گوید. قرآن می‌گوید: ایها الناس، این آسمان قرار است که در وسط جوانیش قیچی شود و تمام شود. علم دارد می‌گوید: این قدر دیگر انرژی دارد. این دو حرف با یکدیگر معارضتی ندارند.

اما یک نکته‌ای که باید اینجا عرض کنیم این است که حوادثی بین دو نفخه اول و دوم اتفاق می‌افتد. بین دو نفخه چهل سال بارانی می‌آید به نام «مَاءُ الْحَيَاةِ»؛ آب حیات. موجوداتی که مرده‌اند مانند کودکی که در شکم مادر است، آرام آرام رشد می‌کنند، اجزای زمین به آنها جذب می‌شود و عروقشان، قلبشان، مغزشان، اعصابشان و... به کار می‌افتند، روح تعلق پیدا می‌کند و زنده می‌شوند اما به اراده الهی همه خواب هستند. من آن را به یک آسایشگاه پر از سرباز تشبیه کردم که شب به رزم شبانه رفتند و خسته شدند و دیر وقت خوابیده‌اند. در موقع اذان صبح یک دفعه در شیپور صبحگاهی می‌دمند، فرمانده هم یک آدم تلخ مزاج، تند و خشنی است که سربازها خیلی از او می‌ترسند. با این استرس و صدای شیپور، چه اتفاقی می‌افتد؟ وحشت زده همه یک جا بلند می‌شوند. «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا...!»؛ می‌گویند: وای بر ما چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ قرآن در هیچ آیه‌ای بیان نمی‌کند که به هنگام نفخه دوم، مردگان ناگهان زنده می‌شوند! بلکه تمام آیات قرآن سخن از بیدار شدن ناگهانی و قیام ناگهانی است. «...ثُمَّ نُفِخْ

فیه أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»؛ ناگهان قیام می‌کنند. قبل از آن خواب بودند. اتفاقاً در حدیث، امام این نکته را تأیید فرموده‌اند.

مطلب بعد: با توجه به اینکه زمان قیامت مخفی است آیا ما می‌توانیم یک حداقلی را بگیریم و بگوییم ما تا این قدر از زندگی را مطمئن هستیم که قیامت نمی‌شود و یک حداکثری را بگذاریم و بگوییم از این قدر هم بیشتر نمی‌شود؟ من معتقد هستم که این کار امکان‌پذیر است. قرآن متعرض به زمان دقیق شده است، متعرض به یک محدوده نشده است که بگوید محدوده‌اش را نمی‌شود تعیین کرد. بر اساس اعتقادات قطعی ما، که حتی منکرش به فتوای شیعه و سنی کافر است باید امام مهدی<sup>(ع)</sup> بیایند. که بعضی از سنی‌ها در مورد شخص مهدی اختلاف کردند اما در مورد اصل مهدی<sup>(ع)</sup> اجماعی است و جزء ضروریات دین می‌دانند؛ هر دو فرقه، منکرش را کافر می‌دانند. در روایات متواتر پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> آمده است که باید مهدی<sup>(ع)</sup> بیاید، حتی اگر یک روز تا قیامت مانده باشد خداوند آن قدر آن روز را طولانی خواهد کرد تا این حکومت عدل برپا شود<sup>۲</sup> و آثار و نتایجش به دنیا برسد. پس ما مطمئنیم که تا اسلام جهانی نشده و حکومت صالحان که وعده الهی است تحقق پیدا نکرده، قیامتی در کار نیست. این حداقلش است. من معتقد هستم که از روایات می‌توان حداکثر آن را هم فهمید (البته از روایات و با کمک علم) در روایات در

ما مطمئنیم که تا اسلام جهانی نشده و حکومت صالحان که وعده الهی است تحقق پیدا نکرده، قیامتی در کار نیست.

۱- زمر آیه ۶۸

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۷

تفسیر این آیه شریف سوره یس که می‌گوید: «وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»؛ خورشید سیر می‌کند به طرف محل استقرارش، و این تقدیر خدای غالب داناست. روایات تفسیر کرده‌اند که محل استقرار خورشید، ستاره‌ای است به نام نسر (نسر یعنی کرکس، عربها در زبانشان، به هر موجود فضایی که خیلی بزرگ باشد، نسر می‌گویند) چون نسر بزرگترین پرنده هوایی است. در پرندگان هیچ پرنده‌ای جثه‌اش به اندازه کرکس نیست). روایاتی در مورد این آیه وجود دارد که خورشید به طرف ستاره نسر در حرکت است، بعد امام فرموده‌اند که در این مسیر، یک جایی است که قیامت برپا می‌شود.<sup>۱</sup> (حالا آیا به آن ستاره می‌رسد یا نمی‌رسد و یا نصفه راه است، یک سوم راه است، دو سوم راه است؟ هیچ چیز معلوم نیست و خدا می‌داند. جایش هم مشخص نیست. آیا می‌رسد و به آن ستاره می‌خورد؟ این هم معلوم نیست). در روایت چیزی نگفته است. اتفاقاً دانش امروزی این ستاره را رصد کرده است. اسم ستاره وکا و نام دیگر آن هرکولس است من این را در یکی از کتابهای چاپ شده در غیر از ایران، (سوئیس) دیدم.

در دستاوردهای علم نجوم ستاره‌ای است به نام هرکولس، که قطرش ۲۹۰ برابر قطر خورشید است. یعنی اگر خورشید را یک کره‌ای به قطر یک سانتی‌متر فرض کنیم، قطر این ستاره ۲۹۰ سانتی‌متر است. یعنی قطرش حدود سه متر می‌شود. در ادامه‌اش نوشته بود که خورشید و

---

۱- یس آیه ۳۸

۲- قلب قرآن (تفسیر سوره یس) شهید دستغیب

منظومه شمسی با هم در یک حرکت هماهنگ در هر ثانیه دوازده مایل (حدود بیست کیلومتر) بدون هیچ ذره انحراف به طرف این ستاره پیش می‌روند! قرآن می‌فرماید: «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا...»؛ خورشید به سوی محل استقرارش سیر می‌کند. روایت می‌فرماید این حرکت به سمت ستاره نسر، ثابت است. علم می‌گوید که خورشید به طرف هر کولس می‌رود. می‌گویید: مگر خورشید هم حرکت دارد؟ بله. مثلاً در هواپیما صندلی‌ها ثابت هستند، افراد بعضی نشسته‌اند، بعضی چپ و راست می‌شوند، بعضی جلو و عقب می‌روند، بعضی هم راه می‌روند، حرکت‌های مختلف است؛ یک سری اشیاء ثابتند، یک سری اشیاء متحرک، اما همه آنها با هم یک حرکت هماهنگ دارند به طرف مقصد. کل این منظومه شمسی را این هواپیما فرض کنید که دارد درست به طرف مقصد می‌رود. آیا علم نمی‌تواند بفهمد که چقدر فاصله از ستاره تا اینجا است؟ قطعاً می‌تواند بفهمد. بنابراین آنچه مسلم است نهایتش این است که باید به آن ستاره برسد تا قیامت شود بیشتر از آن دیگر نمی‌شود. پس یک راهی که طرف حداکثر قضیه را بفهمیم وجود دارد. حداقلش ظهور امام مهدی (عج) و حکومت عدل الهی در جهان است که دیگر مطمئنیم که زودتر از این نمی‌شود، به کمک روایات و با استفاده از علم یک حداکثری هم می‌توانیم برایش تعیین کنیم. اما تعیین محدوده دقیق زمانی، امکان پذیر نیست؛ علم قیامت نزد خداست و هیچ کس هم جز خدا نمی‌داند.

در اینجا به چند سؤال پاسخ می‌دهیم:

۱- چه لزومی دارد که برپایی قیامت این همه با هراس باشد؟

روش قرآن کریم این است که از یک چیزی می ترساند بعد راه علاجش را هم بیان می کند؛ مثلاً بیایند بگویند که مرض هیپاتیت B، مرض بسیار مهلکی است و هر کسی بگیرد، مرگش حتمی است، علاجی هم ندارد و تمام دکترهای عالم هم جمع شوند نمی توانند راه درمانی برایش پیدا کنند، شما خیلی وحشت می کنید؛ می گوئید چگونه منتقل می شود؟ می گویند کافی است یک ذره از خون فرد مبتلا، به شما به یک نحوی منتقل شود؛ شما بیشتر وحشت می کنید. می گویند نترس راه علاجش این است که شما واکسینه شوید؛ یک راه علاج و میانبر خیلی راحت به شما نشان می دهند. می گوئیم: آقای پزشک شما چرا برای مردم مشکل روانی درست می کنید و جنگ اعصاب راه می اندازید؟ می گوید: این ترس، به نفع شما است، اینکه بدتر است که من چیزی نگویم تا شما مبتلا شوید؛ بگذارید درد را بگویم، راه علاجش را هم به شما نشان دهم تا واکسینه شوید و هیچ مشکلی برایتان پیش نیاید.

قرآن کریم از یک طرف می فرماید: «...إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»؛ مردم از خدا بترسید زلزله روز قیامت چیز بزرگی است، «يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلَّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى...»؛ مردم از شدت وحشت مست به نظر می آیند. بعد می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا

روش قرآن کریم این است که از یک چیزی می ترساند بعد راه علاجش را هم بیان می کند.

۱- حج آیه ۱

۲- حج آیه ۲

الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»<sup>۱</sup>؛ آنهایی که از ما نیکی را قبلاً دریافت کرده‌اند، اینها از وحشت قیامت دورند. یعنی راه واکسیناسیون را نشان داده؛ اختیار با خودت است. مثلاً به فردی می‌گویند در این راهی که می‌روی پلنگ است او خیال می‌کند پلنگ، گربه است، پلنگ را با گربه اشتباه گرفته. یکوقت به زور بازوی خودش مغرور است، به عبادات و نمازهایی که خوانده مغرور است؛ فکر می‌کند حالا با زور بازویش می‌تواند با پلنگ مبارزه کند. یکوقت است که اصلاً گوینده را دروغگو می‌داند، می‌گوید: تو دروغ می‌گویی و می‌خواهی که من این طرف نروم، پیامبران را دروغگو می‌داند. اما یکوقت هست که می‌گوید من باید این تفنگ را با این چند خشاب بردارم، تا خیالم راحت باشد که اگر پلنگ حمله کرد با او مقابله کنم. پس پیامبران قصوری نکرده‌اند، گفته‌اند یک حادثه مخوفی در انتظار شماست؛ اگر می‌خواهید نترسید، راه دارد و این هم راهش است. پس این هراس، هراس اجباری نیست، هراس اختیاری است. اگر می‌خواهی بترسی خودت را به اسباب دنیا سرگرم کن و اگر نمی‌خواهی بترسی، اسبابش را آماده کن. در صورتیکه هراس اجباری بود، آنوقت می‌توانستیم بگوییم خدا چرا ما را به این هراس دچار کرده است؟ در حالیکه خدا خبر داده، بعضی افراد که اصلاً از قیامت نمی‌ترسند، در برزخ مرتب دعا می‌کنند که خدایا زودتر قیامت را برپا کن، اصلاً آرزویشان قیامت است. نه تنها نمی‌ترسند بلکه قرآن می‌فرماید: چهره‌هایی در آن روز خندان هستند؛ «ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ»<sup>۲</sup> پس صرف ترسیدن نیست.

۱- انبیاء آیه ۱۰۱

۲- عبس آیه ۳۹

۲- بعد از این قیامت خلقت دیگری شبیه این خلقت هست یا نه؟

بعضی از مفسرین گفته‌اند بعد از این قیامت، خداوند آسمانی خلق می‌کند، بعد از این آسمان (که من شنیده‌ام بعضی گفته‌اند که هزار برابر بزرگتر از این آسمان و زمین است) دیگر فنا و نابودی ندارد و ابدی است؛ شهید مطهری<sup>(ه)</sup> در کتاب زندگی جاوید و حیات اخروی مثالی دارند که یک پشه در اواخر تابستان متولد می‌شود، (در داخل یک درخت) عمرش هم دو ماهی بیشتر نیست اوایل پاییز هم می‌میرد؛ زمانی که برگهای درختان شروع به ریزش می‌کنند، خزان مرگ همه جا را گرفته او هم اینها را می‌بیند و می‌میرد. او فقط یک مردن را می‌بیند، ولی زنده شدن درختان و گیاهان را در فصل بهار آینده را نمی‌بیند. این پشه نمی‌تواند ارتباط تاریخی داشته باشد با گذشته و برایش کتاب بنویسند که ای پشه تو کجا بودی هزار بهار دیگر هم آمد و تو نبود! کسی هم نمی‌تواند برایش بگوید، کسی هم تجربه ندارد که بگوید: ای پشه ما صدها بهار را شاهد بودیم، او فقط یک روئیدن و یک مردن را شاهد بوده. بهار بعدی را که شاهد نبوده. شهید مطهری بعد می‌گویند که این پشه که نظام زندگی‌اش همین درخت است، نمی‌داند که این درخت جزئی از نظام باغ است، باغ جزئی از نظام مزرعه است، مزرعه جزئی از نظام روستا است، روستا جزئی از نظام شهر است و شهر جزئی از نظام استان است، استان جزئی از نظام کشور است، کشور جزئی از نظام قاره است، قاره جزئی از نظام زمین است، زمین جزئی از نظام منظومه است و الی آخر. و نیز نمی‌داند این چند صباحی که عمر اوست یک فصلی است و قیامتش هم بهار است یعنی رویش در بهار و زنده شدن مجدد. بعد شهید مطهری نتیجه می‌گیرند و می‌گویند: همانطوری که زمان برای پشه نسبت به عمر خودش اینطوری است و

بعضی از مفسرین گفته‌اند بعد از این قیامت، خداوند آسمانی خلق می‌کند بعد از این آسمان دیگر فنا و نابودی ندارد و ابدی است.



مکانش اینقدر کوچک است و او خیال می‌کند نظام هستی این است، از کجا معلوم که همه این آسمانها و زمینی که ما سراغ داریم یک جزء کوچکی از یک نظام کلی تر نباشد و از این قیامت تا آن قیامت هم مثلاً چند میلیارد سال فاصله داشته باشد، این بهار، آن نظام باشد تا آن بهارش. دقت کنید می‌گوید از کجا معلوم. اینجا دیگر سنگ در تاریکی انداختن است، دیگر از کار عقل بشر خارج است که ما بگوییم حتماً اینطوری خواهد شد. آنچه در روایات اشاره شده این است که آسمان و زمین باز هم آفریده می‌شود. قرآن می‌فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِی النَّارِ...»<sup>۱</sup>؛ اشقیا در آتشند، «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ...»<sup>۲</sup>؛ جاودانه‌اند در آتش تا زمانی که آسمانها و زمین برپا است «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ...»؛ مگر آن موردی که خدا بخواهد. «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»؛ تا آسمانها و زمین برپایند، کدام آسمان و زمین؟ می‌فرماید: اشقیا در آتش جهنم هستند تا آسمان و زمین برپا است. اگر این آسمان را می‌گوید که این آسمان، وقتی اشقیا محشور شدند در حالیکه هنوز به جهنم نرفته‌اند، نابود شده است مگر قرآن این را نمی‌فرماید که، اول آسمان و زمین به هم می‌ریزد بعد قیامت می‌شود، پس در آیه فوق‌الذکر کدام آسمان و زمین را می‌گوید؟ می‌فرماید تا آسمان و زمین برپاست اینها در جهنم هستند، معلوم است که آسمانها دوباره خلق می‌شوند. قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ»<sup>۳</sup>؛ روزی که آسمان و

۱- هود آیه ۱۰۶

۲- هود آیه ۱۰۷

۳- انبیاء آیه ۱۰۴

زمین را مثل طومار به هم می پیچیم، «کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ...»؛ اما باز هم مانند دفعه اول آن را خلق می کنیم. «وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»؛ روز قیامت ماه و خورشید هم دوباره جمع می شوند؛ یعنی از نو خلق می شوند پس بدانید که بعد از این عالم هم دوباره عالم‌هایی است.

۳- درباره زمان رجعت و چگونگی آن توضیح دهید و آیا چهل هزار سال حکومت برای امام حسین<sup>(ع)</sup> طبیعی است یا مانند عمر نوح می باشد و یا مانند عمر امام زمان<sup>(عج)</sup> معجزه است. وقتی امام زمان شهید شوند و زمین از ولی خدا خالی شد چه اتفاقی می افتد؟

عمر طولانی از نظر نسبیت ممکن است بگوییم نسبت به الآن ما معجزه است ولی همانطور که گفتیم معجزه (به بحث‌های قبلی مراجعه کنید) امر خارق عادت است نه خارق قانون، آن هم دلیل دارد یعنی یک اسراری دارد که عمر طولانی می شود، خدا آن اسرار علمی را می داند و به عده‌ای عطا می کند؛ یعنی معجزه دلیل علمی دارد؛ در مورد اعجاز پیغمبران هم دو نظر بود: ۱- پیغمبر دعا می کند، خرق عادت می شود و یک فعل خارق عادت می گیرد. ۲- این علم و دانش و موهبتی الهی است که خدا به انبیاء می دهد که به واسطه این علم اعجاز می کنند و گفتیم که این نظر درست تر است و دلایلی هم از قرآن برایش آوردیم. پس معلوم می شود اعجاز هم اگر باشد یک نوع دانشی است و اخیراً من در یکی از مجلات علمی دیدم که دانشمندان گفته اند: از نظر علم تا صد هزار سال عمر کردن غیر ممکن نیست؛ یعنی امکان علمی اینکه بشر بتواند یک روزی به چیزی برسد که بتواند صد هزار سال زنده بماند وجود دارد، پس علم هم

درست‌ترین نظر در مورد اعجاز انبیاء: این علم و دانش و موهبتی است که خدا به انبیاء داده و بواسطه آن اعجاز می کنند.

اینجا مخالفتی با این موضوع ندارد. اما امام زمان (عج) که شهید شدند، ائمه دیگر می آیند و حکومت می کنند و این چیزی است که در روایت آمده است.

۴- با توجه به نظر علامه دعوت و احضار در این جهان ممکن است اجباری نباشد ولی در نفخه صور اجباری است؟

گفتیم: دو نوع دعوت داریم. یک وقتی می گویند تشریف بیاورید مجلس عروسی، می گویند وقت ندارم، این یک نوع دعوت است؛ اما یکوقت می گویند باید بیایی، شما را دعوت می کنند به جلسه امتحان و می گویند که باید بیایی؛ آن دعوت اصلاً غیر اختیاری است؛ یعنی خود به خود بدون اینکه بخواهد، «...كَانَهُمْ إِلَىٰ نُسْبِ يَوْفُضُونَ»؛ می شتابند به سوی پرچم نصب شده، (همه به یک نقطه می روند) این الزامی است. پس این دعوت که گفتیم این دعوت عرفی در نظر تان نیاید.

### تجسم اعمال:

تجسم یعنی جسمیت یافتن، یعنی اینکه عملی که من با دستم، با پاهایم، با چشمم، با اعضا و جوارح انجام دادم، این عمل، یک صورت ملکوتی عینی در عالم خارج پیدا می کند و به کنار من می آید. اینکه در قیامت مجازات به چه شکلی است، بین مفسرین اختلاف است. ذائقه های عرفانی می گویند که اصلاً مجازاتی جز خود عمل وجود ندارد، ذائقه های حسی و تفسیر ظاهری می گویند: نه، ممکن است خود عمل هم مجازات باشد، ولی غیر از آن چوب اضافی هم هست. برای روشن شدن مطلب مثالی عرض می کنم: شخصی را به عنوان دزدی بگیرند، یک آدم بسیار

ذائقه های عرفانی می گویند که اصلاً مجازاتی جز خود عمل وجود ندارد، ذائقه های حسی و تفسیر ظاهری می گویند: نه، ممکن است خود عمل هم مجازات باشد، ولی غیر از آن چوب اضافی هم هست.

محترمی بوده، حالا آمده از مقامش سوءاستفاده کرده و اختلاس کرده؛ لو رفت و دستش رو شد، دادگاه هم او را گرفت و حبس کرد؛ بعد هم محاکمه‌اش کردند و جرمش اثبات شد. بعد دادگاه گفت شما را به خاطر سوابق بسیار درخشان، مجازات نمی‌کنیم و آزادهستی؛ «...إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ...»<sup>۱</sup>؛ خوبی‌ها بدی‌ها را می‌برند. این بنده خدا می‌گوید: آقا شما که محبت کردی و ما را مجازات نکردی، ولی من در کوچه و خیابان که راه می‌روم مردم به چشم آدم خلافکار به من نگاه می‌کنند. من عذاب روحی می‌کشم؛ دیگر آبرو ندارم، تحت فشار روحی هستم، شما این مشکل را هم حل کنید. می‌گویند: این دیگر دست ما نیست، این نتیجه قهری عمل خودت است. اگر چوبش می‌زدند و دستش را هم قطع می‌کردند این کار عذاب مضاعف بود. هم دست نداشت هم آبرو. هم شخصیتش رفته بود هم عضوش قطع شده بود. اما الآن دیگر عضوش را قطع نمی‌کنند و عذاب اضافه‌ای به او وارد نمی‌کنند. می‌گویند این مقدار هم که کردی خودت کردی؛ دیگر ما نهایت لطف را در حقت کردیم، باید با این بسازی.

بعضی از عرفا می‌گویند: روز قیامت خدا همین طور با مردم رفتار می‌کند. می‌گوید: ما نهایت لطف و رحمت را داریم؛ هیچ عذاب اضافه‌ای نمی‌کنیم، این آتشهایی که می‌بینید، کارهایی است که خودتان کرده‌اید. یادت است، آنوقت که در تابستان گرم رفته بودی در استخر بنزین نشسته بودی؛ هر چه ما داد می‌زدیم که خطر دارد، بیا بیرون، یک جرقه ببیند، آتشت می‌زند؛ شما مرتب مسخره می‌کردی، این که خنک است و آتش نمی‌گیرد، این که از آب خنک‌تر است، گفتیم این

اگر جرقه مرگ به آن بخورد آتش می‌گیرد، شما مرتب مسخره کردی، چند تا معلم و استاد و فیزیکدان و شیمیدان، همه به شما گفتند، ولی به آنها توجه نکردی؛ مرتب گفتی نه من نه تنها به حرف شما گوش نمی‌دهم، بلکه چند بشکه بنزین دیگر هم بیاورید. حالا جرقه زد و آتش گرفت. حالا داد می‌زنی! ما که به شما نگفتیم این کار را بکنی، اینها همه کار خودت است؛ خودت دستور دادی بنزین در آن بریزند؛ حالا هم خودت بایست تا بسوزد و تمام شود. علامه به این نظر متمایل هستند. آیات بسیاری از قرآن هم این را گواهی می‌دهند. می‌فرماید: «...إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>؛ شما جزا داده می‌شوید همان اعمالتان را. نمی‌فرماید: «بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» که این را هم در چند آیه قرآن داریم. ولی سه یا چهار برابر آن فرموده: «مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ جزای شما خود عملتان است؛ خود همان نفس عمل جزای شما است. فرموده است که: به خاطر عملتان شما را مجازات می‌کنیم؛ بلکه فرموده است: عملتان، جزا یا پاداشتان می‌باشد. لذا می‌گویند: عمل، مجسم می‌شود.

خوشبختانه دانش امروز در یک جاهایی با حقایق وحی تلاقی می‌کند؛ قرآن می‌فرماید: «...وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا...»<sup>۲</sup>؛ هر کاری کردند، حاضر می‌بینند (اعمال را حاضر می‌بینند). اینجا تقریباً شبیه به نص است؛ می‌فرماید عمل را حاضر می‌بیند.

---

۱- طور آیه ۱۶

۲- کهف آیه ۴۹

مرحوم دکتر حسابی یک نظری دارد (البته نظر ایشان، دینی نیست. یک فرضیه‌ای دارند شبیه اصل علمی در عالم فیزیک). لاوازیه گفته بود که ماده به انرژی تبدیل می‌شود ولی نابود نمی‌شود؛ انرژی به انرژی تبدیل می‌شود؛ مثلاً انرژی خورشید که به سطح دریا می‌تابد، انرژی نورانی به انرژی حرارتی تبدیل می‌شود و آب، بخار می‌شود و تبدیل به انرژی جنبشی می‌شود و وقتی به بالا رفت تبدیل به انرژی پتانسیل می‌شود. وقتی به توربین خورد به انرژی برق تبدیل می‌شود، انرژی برق وارد رشته سیمها می‌شود و تبدیل به انرژی حرارتی می‌شود و دوباره به انرژی نورانی تبدیل می‌شود و انرژی اول می‌شود، مرتب تبدیل می‌شود ولی هیچ وقت تمام نمی‌شود و به هیچ وجه نابود نمی‌شود؛ ماده هم همینطور است. یک تکه چوب را که بسوزانید، تجزیه می‌شود ولی نابود نمی‌شود؛ یک قسمت آن خاکستر می‌شود، یک قسمت گاز می‌شود، قسمت دیگر دود می‌شود. یعنی اگر کسی بتواند همان اجزا را برگرداند، همان چوب بدون کم شدن یک اتم، شکل می‌گیرد. آقای دکتر حسابی پا را یک پله بالاتر گذاشت و گفت: «جهان خانه بسته‌ای است که هیچ چیز در آن گم نمی‌شود» یک کلمه حرف بزنی هست و الآن هم ثابت شده که امواج صوتی هیچ وقت گم نمی‌شوند. بعضی از دانشمندان تصریح کرده‌اند که یک روزی برای بشر امکان شنیدن صوت زیبای داوودی هم هست. قرآن می‌فرماید: «...وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا...». علمی که می‌گویند نورانیت می‌آورد، علمی است که با وحی در آمیزد، علمی که دستش را در دست وحی بگذارد. نه علمی که آقا مغرور شود که چهار تا کلمه یاد گرفته و از دین جدا می‌شود و دین را زیر پا می‌گذارد. به هر حال ما اگر از علم در قضیه تفسیر استفاده می‌کنیم، با ترازو و میزان قرار دادن قرآن است نه غیر.

آیاتی که حداقل ظهور قوی دارند به اینکه اعمال در قیامت پیدا می‌شوند، مجسم می‌شوند؛ یکی این آیه آخر سوره نباء است: «...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ<sup>۱</sup>؛ روزی که انسان نگاه می‌کند به اعمالش، «مَا قَدَّمْتُ يَدَايَ...»؛ یعنی اعمالی که انسان انجام داده، اعمال خودش را می‌بیند. نفرموده: نتیجه‌اش را می‌بیند، فرمود اعمال را می‌بیند.

آیه بعدی آیه ۳۰ از سوره آل عمران است که می‌فرماید: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا وَ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...»؛ روزی که هر نفسی هر چه عمل خیر و سوء کرده را مجسم می‌بیند و آرزو می‌کند که ای کاش بین او و این عمل (سوء) فاصله طولانی بود؛ پس معلوم می‌شود که خود عمل است.

آیه دیگری می‌فرماید: «...وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا...»؛<sup>۲</sup> اعمال خود را حاضر می‌بینند، در اینجا نیز نمی‌فرماید نتیجه عمل را. باز در سوره زلزال می‌فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛<sup>۳</sup> هر کس به اندازه ذره‌ای کار خیر یا شر انجام داده باشد آن را می‌بیند. این هم یک

---

۱- نباء آیه ۴۰

۲- کهف آیه ۴۹

۳- زلزال آیات ۷ و ۸

آیه دیگر از قرآن. باز می‌فرماید: «...لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>؛ شما جزا داده نمی‌شوید مگر همان اعمالتان را.

روایات که بسیارند؛ من یک روایت برای شما در ذیل این آیه شریفه سوره انعام می‌خوانم که می‌فرماید: «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِإِقْدَارِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>؛ زیان کردند آنهایی که دیدار خدا را در قیامت تکذیب کردند. «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً»؛ تا اینکه قیامت ناگهان دامنگیرشان می‌شود، «قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا»؛ می‌گویند: ای حسرت بر ما، وای بر ما به خاطر کوتاهی که در دنیا کردیم، «وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ»؛ در حالی که وزر و وبالهای اعمالشان را بر پشتشان حمل می‌کنند، (این نشانه این است که عمل تجسم دارد و آلا معنای حمل وزر و وبال چیز دیگری نمی‌تواند باشد، مگر اینکه بر خلاف ظاهر تفسیر کنیم. که گفتیم ما تا زمانی که دلیلی نداشته باشیم دست از ظاهر قرآن بر نمی‌داریم)، «أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»؛ بدانید و آگاه باشید چه بد باری است که اینها حمل می‌کنند؛

روایات صور برزخی در  
شب اول قبر.

روایت در تفسیر این آیه می‌فرماید که: انسان مؤمن وقتی از قبرش بلند می‌شود و قیام می‌کند؛ یک صورت بسیار نورانی و زیبا و حیرت‌انگیز و خوش خلق آماده کمک جلو می‌آید، در آن لحظه وحشت، یک احساس آرامشی به او دست می‌دهد و می‌گوید تو چه کسی هستی؟ آن صورت جواب می‌دهد که من عمل صالح تو هستم که در دنیا باری بودم بر دوش تو، که تو من را از این مسجد به آن مسجد، از این محل عبادت به آن محل عبادت بردی و به این صورت زیبا در آوردی؛

۱- یس آیه ۵۴

۲- انعام آیه ۳۱



حالا نوبت تو است، می‌خواهم به دوشت کشم و از این لغزشگاه‌ها عبورت دهم، بعد روایت می‌فرماید به دوشش می‌گیرد و او را از لغزشگاه‌های قیامت رد می‌کند. انسان بدکار وقتی قیام می‌کند، می‌بیند چهره زشت و موحشی آمد و کنارش ایستاد؛ می‌گوید تو چه کسی هستی و اینجا چه کار داری؟ می‌گوید من عمل تو هستم، یادت است در دنیا بر دوش من سوار بودی، من را وسیله کامروایی قرار دادی و از این محل گناه به آن محل گناه کشاندی؛ امروز نوبت من است، بعد بر پشتش سوار می‌شود. قرآن می‌فرماید: «...وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ»؛ در حالی که وزر و وبالشان را بر پشتشان می‌کشند؛ «أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ»؛ چه بد باری است که اینها حمل می‌کنند.<sup>۱</sup>

یا روایتی که مؤمن (چون ممکن است صورتهای متفاوتی را ببیند) یک صورت دیگری می‌بیند خیلی زیبا، می‌گوید: تو که هستی؟ می‌گوید: دنبال من بیا، همراهش می‌شود، او راهنمایی می‌کند که این طرف برو، آن طرف نرو، او را تا دم در بهشت می‌برد، همه جا راهنما و کمک کارش است، بعد می‌گوید: تو که هستی که اینقدر در حق من خوبی کردی، مونس و راهنمای من بودی؟ می‌گوید: من تجسم آن سروری هستم که تو در دل فلان مؤمن وارد کردی، باعث خوشحالی‌اش شدی، خدا به واسطه آن سرور، من را برای تو آفرید. این هم یک روایتی که نشان می‌دهد اعمال، مجسم می‌شوند؛ روایات زیاد است. البته با توجه به اینکه ما تفکراتمان دنیایی است و در عالم دنیای محدود، قرار داریم و نمی‌توانیم حقیقت اینها را درک کنیم، با همین فکرهای دنیایی

۱- مجمع البیان (تفسیر آیه ۳۱ سوره انعام) ج ۲ و ۳، ص ۲۹۲، نشر مکتبه العلمیه الاسلامیه - تهران

فکر و تصور می‌کنیم، بعد می‌گوییم نمی‌شود! در صورتی که علم یک پرده‌هایی را کنار زده است و یک حقایقی را آشکار کرده و انصافاً راه ما را نزدیک کرده.

روایاتی در مورد عالم برزخ هست، که من به دو نمونه روایت اشاره می‌کنم: یک روایتی که مرحوم محدث قمی می‌فرماید: که وقتی انسان مؤمن در قبر گذاشته می‌شود، چند صورت زیبا می‌بیند که یکی از آنها از همه زیباتر و خوشبوتر است، به یکی از آنها می‌گوید تو که هستی؟ مثلاً طرف راستش را می‌گوید؛ می‌گوید: من تجسم نماز هستم، به آن طرفی می‌گوید: تو که هستی؟ می‌گوید: من تجسم صیام؛ یعنی روزه هستم، به پشت سری می‌گوید: تو که هستی؟ می‌گوید: من مثلاً تجسم حج هستم، بعد به بالا سری می‌گوید: تو که هستی که از همه خوشبوتر و زیباتر هستی؟ می‌گوید: من ولایت محمد و آل محمد<sup>(ص)</sup> هستم.

روایت دیگر باز مرحوم محدث قمی در کتاب منازل‌الآخره آورده‌اند که: اگر کسی برادر مؤمنی پیش او بیاید و حاجتی خواسته باشد از او، و او بتواند مشکل او را حل کند، ولی این کار را انجام ندهد؛ خداوند در برزخ یک ماری بر او مسلط می‌کند به نام مار شجاع، که تا روز قیامت او را بگذرد. حالا روزی یکبار او را می‌گذرد، یا هفته‌ای یکبار، ماهی یکبار، روزی دو بار، مشخص نشده، ولی روایت می‌گوید تا قیامت گرفتار این مار است و عجیب است که می‌گوید خواه آمرزیده باشد، خواه آمرزیده نباشد؛ این برمی‌گردد به همان بحثی که ما گفتیم در عالم برزخ حتی انسانهای آمرزیده هم ممکن است یک رنجی داشته باشند. شبیه عالم دنیاست، فردی پول دارد، زندگی دارد، خانه دارد، یک بچه فلج هم دارد؛ این رنجی است که او باید بکشد و تحمل کند. در برزخ

در عالم برزخ حتی انسانهای آمرزیده هم ممکن است یک رنجی داشته باشند.

هم امکانش است، انسان آمرزیده باشد و هر روز هم در بهشت جایش را نشانش دهند و بگویند این جای تو است، ولی یک خلافی کرده‌ای که این مار باید هر روز تو را بگزد.

در مکاشفه یکی از بزرگان آمده بود (چون خیلی از بزرگان ما از طریق مکاشفه بعضی از منازل برزخ را دیده‌اند. که مرحوم شهید مطهری فرموده‌اند: که سیر و سیاحت مرحوم آقا نجفی مکاشفه بوده در عالم خواب که به صورت کتاب سیاحت غرب گزارش کرده‌اند) که در این عالم در حالت مکاشفه در کنار دوست عالمش نشست بود، که غرق در ناز و نعمت بود، ناگهان دید ماری از گوشه‌ای بیرون آمد و به طرف آنها حرکت کرد، آن عالم بسیار ترسید ولی دوستش به او گفت نترس با تو کاری ندارد، گفت این مار برای کیست؟ گفت برای من است؛ مار آمد و او را گزید؛ از شدت حرارتش بیهوش و بی‌تاب شد، بعد به حال اول برگشت و حالش قرار یافت، دوستش وحشت زده گفت: نه این همه نعمت، نه این همه وحشت، این چه بود؟ گفت من در دنیا همسرم را با اسم بد صدا می‌کردم، یک اسم زشت روی او گذاشته بودم هر وقت می‌خواستم صدایش کنم با این اسم زشت صدایش می‌کردم، تا روز قیامت این مار باید من را بگزد. پس اینها نشان می‌دهد که اعمال، مجسم می‌شوند. مولوی می‌گوید:

این سخن‌های چو مار و کژدمت      مار و کژدم گردد و گیرد دمت

ای دریده پوستین یوسفان      گرگ بر خیزی از این خواب گران

حساب دارد، یعنی این طوری نیست که اعمال ما باد هوا باشد و بگوییم که دید و که شنید. برای دنیاست اما هیچ چیز در این خانه بسته گم نخواهد شد؛ خوشبختانه علم هم به اینجا رسیده

است، یعنی دانش فیزیک هم کم کم دارد به اینجا می‌رسد که بله یک خبرهایی در این دنیا هست. صداها و انرژی‌ها نمی‌میرند، اعمال ما نمی‌میرند و صورت دیگری دارند. اما قرآن قیامت را به عنوان فزع اکبر یاد کرده، فزع اکبر یعنی چه؟ فزع یعنی وحشت بعد هم فرموده یک عده‌ای از این فزع اکبر ایمن هستند، چه کسانی هستند؟ «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»<sup>۱</sup>؛ آنهایی که از ما در حق آنها نیکی سبقت گرفته، اینها از این فزع اکبر دور هستند؛ «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ»<sup>۲</sup>؛ اصلاً فزع اکبر آنها را نمی‌ترساند و اندوهگین نمی‌کند. «وَوَاتَقَاَهُمُ الْمَلَائِكَةُ»؛ فرشتگان مرتب بر آنها نازل می‌شوند و با آنها دیدار و مصافحه می‌کنند، «هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»؛ این همان روزی است که به شما وعده می‌دادیم. اینها چه کسانی هستند؟ من در تفاسیر نگاه کردم، تقریباً مفسرین در این «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ الْحُسْنَىٰ» توقف کرده‌اند که این «سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ الْحُسْنَىٰ» چه منظوری دارد؟ ولی من فکر می‌کنم خیلی مسئله سختی نیست، بعضی وقتها انسان یک مطلبی جلوی رویش است، آن دور دورها را نگاه می‌کند و آن مطلب جلوی رویش را نمی‌بیند.

آنهایی که در برزخ هستند را به سه دسته کلی می‌توانیم تقسیم کنیم:

۱- یک دسته گفته‌اند که سالی که نکوست از بهارش پیداست؛ آن آقا کافر است و از همین الآن تکلیفش مشخص است که چکاره است و جهنمش را هم نشان می‌دهند.

۱- انبیاء آیه ۱۰۱

۲- انبیاء آیه ۱۰۳

۲- یک عده‌ای بینابین هستند، فعلاً در برزخ معذب هستند و نمی‌دانند حسابشان تا قیامت پاک می‌شود یا هنوز مدتی را باید در قیامت هم عذاب بکشند؟ هنوز هیچ چیز معلوم نیست. این دو دسته، قیامت به شدت آنها را می‌ترساند. شما اگر خدای نکرده متهم به جرمی شده باشید، ندانید که مدعی علیه شما مدارک کافی دارد یا نه، مجازاتش هم سنگین باشد، (مثل اعدام) مثلاً هیچ شاهی هم بر بی‌گناهی و برائت خود نداشته باشید، به دادگاه با چه حالی وارد می‌شوید؟ با وحشت می‌روید. اما اگر ۱۰۰ شاهد و مدرک داشته باشید؛ با خیال جمع خودتان به دادگاه می‌روید و می‌گویید این هم مدارک بی‌گناهی من. حضور در محکمه قیامت، وحشتش این است که مجازات را دارد می‌بیند. «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ...»؛ جهنم دارد می‌آید، و او دارد جهنم را می‌بیند و نمی‌داند الآن دارند به کجا می‌روند، نمی‌دانند جهنمی‌اند یا بهشتی، اینها وحشت دارند؛ وحشتشان کمتر از دسته کافر است، ولی باز هم وحشت دارند.

۳- اما طیف سوم مؤمنان همان روزی که در برزخ وارد شدند، به آنها گفتند: «...ادْخُلُوا الْجَنَّةَ...»؛<sup>۲</sup> به بهشت وارد شوید؛ از الآن به بهشت بروید (بهشت برزخی). در لحظه مرگ بهشت موعودی در کار نیست و بهشت برزخی است. کسی که در عالم برزخ به او قصر داده‌اند و خوش آمد گفته‌اند، این فرد معلوم است که روز قیامت حسابش روشن است، این حسنایی که سبقت گرفته، همان حسنای عالم برزخ است. خدا می‌گوید: آنهایی که در برزخ مورد احسان ما قرار گرفتند، آنها

۱- فجر آیه ۲۳

۲- اعراف آیه ۴۹

می‌دانند که در قیامت دیگر مشکلی ندارند؛ اینها همانهایی هستند که می‌گفتند: خدایا قیامت را زود بر پا کن، ما عجله داریم. اینها نمی‌ترسند چون دعایشان مستجاب شده. خندان هستند و قهقهه‌اشان بلند است. خدا رحمت کند آیت‌الله صدوقی می‌فرمودند: زیاد قهقهه زدن در دنیا مکروه است و کراهت شدید هم دارد؛ ولی در آخرت قهقهه‌هایی می‌زنند که اهل جهنم متآذی می‌شوند. از شدت عشق خنده می‌کند. فریاد می‌زند: «...هاؤم اَقْرُوا کِتَابِیْه»؛ بیایید کتاب من را بخوانید. مرحوم شهید مطهری مثال می‌زدند که: آقای ۴ سال در دانشگاه زحمت کشیده، شب و روز درس خوانده و دوستانش به او طعنه می‌زدند که این قدر درس بخوان بیا با ما به گردش برویم؛ حالا آنها همه مانده‌اند و این آقا در دوره‌های عالی با رتبه اول قبول شده؛ کارنامه‌اش را که می‌گیرد، هیجانی می‌شود و آن را بالا می‌گیرد و می‌گوید: بیایید بخوانید، دیدید نتیجه زحمتهای من را، یادتان است که چقدر من را مسخره می‌کردید، حالا بخوانید؛ «...هاؤم اَقْرُوا کِتَابِیْه»؛ کتاب من را بگیرید و بخوانید. «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»؛ آنهایی که ما قبلاً در برزخ به آنها احسان کردیم، اینها از آن دورند، آنها آنجا تکریمشان شروع شد. یک عده از مؤمنان هستند که در برزخ عذاب شدند به خاطر اعمال دنیایشان، یک عده از اینها در زمان قیامت دیگر عذاب نمی‌شوند و به بهشت می‌روند، اما نمی‌دانند یا حداقل یک عده از آنها نمی‌دانند. ترس از قیامت هم چه بسا در پاک شدنشان دخیل باشد؛ این هول و هراسی که حالا کار ما چه خواهد شد را دارند. این هم اختیارش با ماست که روز قیامت، جز دسته‌ای باشیم که فزع اکبر وحشت‌زده‌اشان

---

می‌کند، یا در خوف و رجا هستند یا مطمئن هستند که کارشان از بیخ خراب است؛ این دیگر  
اختیارش در دست خود ماست.

## آیات مطرح شده در جلسه ششم:

- ۱- «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ... ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»  
(زمر آیه ۶۸)
- ۲- «يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِلُحْمٍ مَّدَّةٍ...» (اسراء آیه ۵۲)
- ۳- «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ...» (انبیاء آیه ۱۰۴)
- ۴- «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (تکویر آیه ۱)
- ۵- «وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (تکویر آیه ۲)
- ۶- «وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» (تکویر آیه ۱۱)
- ۷- «... وَزَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ...» (فصلت آیه ۱۲)
- ۸- «... لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً...» (اعراف آیه ۱۸۷)
- ۹- «... أَكَادُ أَخْفِيهَا تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ...» (طه آیه ۱۵)
- ۱۰- «... ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (اعراف آیه ۷)
- ۱۱- «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ...» (قمر آیه ۱)
- ۱۲- «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا...» (یس آیه ۵۲)
- ۱۳- «وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (یس آیه ۳۸)
- ۱۴- «... إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (حج آیه ۱)



۱۵- «يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى...»

(حج آیه ۲)

۱۶- «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» (انبیاء آیه ۱۰۱)

۱۷- «ضاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ» (عبس آیه ۳۹)

۱۸- «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِى النَّارِ...» (هود آیه ۱۰۶)

۱۹- «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبِّكَ...» (هود آیه ۱۰۷)

۲۰- «وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ» (قیامت آیه ۹)

۲۱- «...كَانَهُمْ إِلَىٰ نَصْبٍ يُوفِضُونَ» (معارج آیه ۴۳)

۲۲- «...إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...» (هود آیه ۱۱۴)

۲۳- «...إِنَّمَا تَجْزُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (طور آیه ۱۶)

۲۴- «...وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا...» (کهف آیه ۴۹)

۲۵- «...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ...» (نبأ آیه ۴۰)

۲۶- «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...»

(آل عمران آیه ۳۰)

۲۷- «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال آیات ۷ و ۸)

- ۲۸- «...لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (یس آیه ۵۴)
- ۲۹- «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أُوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ» (انعام آیه ۳۱)
- ۳۰- «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» (انبیاء آیه ۱۰۱)
- ۳۱- «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْكَبِيرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (انبیاء آیه ۱۰۳)
- ۳۲- «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ...» (فجر آیه ۲۳)
- ۳۳- «...ادْخُلُوا الْجَنَّةَ...» (اعراف آیه ۴۹)
- ۳۴- «...هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيهِ» (حاقة آیه ۱۹)

### احادیث مطرح شده در جلسه ششم:

- ۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۱۶، باب نفخ صور و فناء الدنيا
- ۲- منازل الآخره- محدث قمی- ص ۶۴- مؤسسه نشر ائمه
- ۳- من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۷۷
- ۴- مجمع البيان (تفسیر آیه ۳۱ سوره انعام) ج ۲ و ۳، ص ۲۹۲، نشر مکتبه العلمیه الاسلامیه-  
تهران

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه هفتم (۱۳۸۶/۸/۹)

### عظمت قیامت از دیدگاه قرآن کریم:

قرآن قیامت را امری بسیار بزرگ و عظیم قلمداد کرده است.

به پیامبر می فرماید: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ»<sup>۱</sup>؛ تو چه می دانی که روز قیامت چیست؟ «ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ»<sup>۲</sup>؛ و باز چه می دانی که روز قیامت چیست؟ از این معنا معلوم می شود که قیامت بسیار بزرگ، عظیم و هول انگیز است. آن هم خطاب به شخصیتی چون نبی مکرم اسلام (ص) نشانگر این است که مسئله قیامت، امری بسیار عظیم و طاقت فرسا است.

خداوند در صدر سوره حج می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»<sup>۳</sup>؛ ای مردم از خدا بترسید که زلزله‌ی قیامت چیز بزرگی است. «يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ...»<sup>۴</sup>؛ روزی که آن را می بینید هر شیردهی، از فرزند خودش غافل شده و بچه خود را از یاد می برد، «...وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا...»؛ هر بارداری بار خود را سقط می نماید، «...وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى...»؛ و مردم را مست

۱- انفطار آیه ۱۷

۲- انفطار آیه ۱۸

۳- حج آیه ۱

۴- حج آیه ۲

می‌بینی، «...و ما هُم بِسُكَّارٍ...»؛ در حالیکه مست نیستند، «...و لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ»؛ اما عذاب خدا بسیار سخت است. در آیات دیگری، قیامت را فزع اکبر نامگذاری کرده است؛ یعنی وحشت بزرگ. «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ...»<sup>۱</sup>؛ بعضی از مردم وجود دارند که در روز قیامت فزع اکبر آنها را نمی‌ترساند.

در سوره طه، هول‌انگیزی قیامت را بیان کرده و می‌فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا»؛ از تو سؤال می‌کنند در مورد کوهها، بگو خداوند آنها را از جا می‌کند (ریشه کن می‌کند)، «فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا»<sup>۲</sup>؛ پس آنها را پهن و هموار خواهد کرد، دنیا صاف می‌شود\* نه در آن کژی می‌بینی و نه ناهمواری (یعنی سطح زمین دیگر پستی و بلندی نخواهد داشت). «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا»<sup>۳</sup>؛ در آن روز مردم پیروی می‌کنند از دعوت کننده‌ای که هیچ کژی برای دعوت او نیست. و تمام مردم در برابر خدای رحمان خاشع می‌شوند و جز صدای آهسته (پچ پچ) صدای دیگری نمی‌فهمی.

---

۱- انبیاء آیه ۱۰۳

۲- طه آیه ۱۰۵

۳- طه آیات ۱۰۶ و ۱۰۷

۴- طه آیه ۱۰۸

از مجموع آیات قرآن معلوم می‌شود که قیامت بسیار وحشت‌انگیز، ترس‌آور، امری عظیم و داهیه‌ای بسیار بزرگ است. قرآن می‌فرماید: «...تُقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»<sup>۱</sup>؛ بر آسمانها و زمین، سنگینی می‌کند. حادثه‌ای است که طومار همه هستی را در هم می‌ریزد. ما باید در مورد قیامت یک مقداری ترس داشته باشیم و بدون ترس انسان نباید باشد.

نکته دیگر که در قرآن در مورد قیامت خیلی بر روی آن اصرار شده است، این تعبیر است که می‌فرماید: «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا...»<sup>۲</sup>؛ قیامت می‌آید، شکی هم در آن نیست. تعبیر به «لَّا رَيْبَ فِيهَا» دارد. «لَّا رَيْبَ فِيهَا» یعنی شک در قیامت نیست. آیا نیستند کسانی که در قیامت شک دارند؟! البته که تعداد شک‌کنندگان در قیامت زیادند، اما مراد قرآن از لاریب فیه، شک نیست یعنی این امر قیامت لایتغیر و قطعی می‌باشد.

شما به کسی بگویید: بهار می‌آید. بگوید: از کجا معلوم که بیاید؟ می‌گویید: شکی در آن نیست، بهار آمدنی است. بهار قانون لایتغیر است، باید بیاید؛ یعنی حتمی است، نه به معنی آنکه شکاکی در این مسئله وجود ندارد. پس «لَّا رَيْبَ فِيهَا»، یعنی قطعی است، از سنن لایتغیر الهی است.

در ادامه به ویژگی‌های حیات اخروی می‌پردازیم. اگر شما می‌خواهید در رابطه با احوال و ترسهای قیامت اطلاعات بیشتری کسب کنید، جلد ششم تفسیر موضوعی نمونه پیام قرآن در مورد قیامت است. کتاب منازل‌الآخره، مرحوم محدث قمی نیز در مورد قیامت است. اگر به این دو

مراد قرآن از لاریب فیه، شک نیست یعنی این امر قیامت لایتغیر و قطعی می‌باشد.

۱- اعراف آیه ۱۸۷

۲- حج آیه ۷

منبع مراجعه نمایید، ریز مطالب را در آنجا خواهید دید. روایات زیادی وجود دارد که مرحوم محدث قمی به آن اشاره کرده است.

### ویژگیها و خصوصیات حیات اخروی:

اولین ویژگی این است که آخرت، چه دوزخ و چه بهشت، «دارالحیوان» است. حیوان، مبالغه در واژه حیات است، یعنی حیات شدید. می‌دانید که هر جا کلمه حیات آورده می‌شود، شعور هم در کنارش است. حیات بدون شعور نمی‌شود. اگر گفتیم موجودی حیات دارد، یعنی شعور هم دارد؛ می‌بیند، می‌شنود، حس می‌کند، لمس می‌کند. ولی چون کلمه حیوان آورده، مبالغه در حیات است، بالاترین مراتب شعور در آخرت وجود دارد.

اولین ویژگی این است که آخرت، چه دوزخ و چه بهشت، «دارالحیوان» است. حیوان، مبالغه در واژه حیات است، یعنی حیات شدید.

به آیاتی از قرآن و روایاتی در این زمینه اشاره خواهیم کرد که همه دلالت بر این مطلب دارد که حیات آخرت، حیاتی است دارای شعور بالا و دارای ادراک. مانند دنیا نیست که مثلاً کسی در این دنیا باغی دارد. در و دیوار این باغ، وی را نمی‌شناسند، درختان با او آشنا نیستند، میوه‌ها او را نمی‌شناسند، پرندگان این باغ با او صحبت نمی‌کنند. اما در آخرت بدین شکل نیست، حیات اخروی، حیات دیگری است.

اولین آیه در مورد جهنم: قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ تَقُولُ لِحَبِيبِهِمْ هَلْ أَمْلَأُكَ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ!»؛ روزی که به جهنم می‌گوییم آیا پر شدی؟ و جهنم می‌گوید، آیا باز هم هست؟!

جواب دادن دلیل شعور است، یعنی وجودی که جواب می‌دهد، دلیل شعور اوست که در اینجا ما به تفسیرهای عرفانی آن کاری نداریم و آنها مباحث دیگری است. ظاهر آیه این است که خدا با جهنم حرف می‌زند و از او سؤال می‌کند که آیا پُر شدی؟ و او پاسخ می‌دهد که باز هم هست؟ یعنی اینکه هنوز هم ظرفیت دارم. بالاخره موجودی که شعور نداشته باشد، قدرت پاسخگویی نخواهد داشت.

باز در قرآن می‌فرماید: «تَكَادُ تَمِيزُ مِنَ الْغَيْظِ...»<sup>۱</sup>؛ نزدیک است که جهنم از خشم منفجر شود. خشم هم برای موجود باشعور است، موجود بی‌شعور خشم ندارد. یا در سوره فرقان می‌فرماید: «إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَ زَفِيرًا»<sup>۲</sup>؛ چون جهنم، جهنمیان را از دور ببیند، فریاد خشمگینانه جهنم را می‌شنوند.

یا در اینجا از غیظ و خشم سخن گفته است که خشم برای موجود باشعور متصور است. از امیرالمؤمنین علی<sup>(ع)</sup> نقل شده است که زمانی که سوره فجر نازل شد، پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup> از هول آیات آخر سوره فجر: «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى»<sup>۳</sup>، بسیار نگران شدند و به علی<sup>(ع)</sup> فرمودند: یا علی! جهنم را در حالتی پر از خشم به صحرای قیامت می‌آورند، به گونه‌ای که هفتاد هزار فرشته، زمام جهنم را گرفتند که اگر لحظه‌ای غفلت نمایند، شراری خواهد زد که همه اهل محشر را خواهد سوزاند.

پیامبر فرمودند: یا علی! جهنم را در حالتی پر از خشم به صحرای قیامت می‌آورند، به گونه‌ای که هفتاد هزار فرشته، زمام جهنم را گرفتند که اگر لحظه‌ای غفلت نمایند، شراری خواهد زد که همه اهل محشر را خواهد سوزاند.

۱- ملک آیه ۸

۲- فرقان آیه ۱۲

۳- فجر آیه ۲۳



محشر را خواهد سوزاند<sup>۱</sup>. پس معلوم است اینکه جهنم را به صورت دره‌ای پر از هیزم و سنگ و امثال این، همانگونه که در دنیا می‌بینیم تصور کنیم نیست. تصور آن جهان غیرممکن است. تا انسان در آن جهان وارد نشود، نمی‌تواند تصور کند. باز روایت دیگریست که بهشت عاشق سلمان بود.<sup>۲</sup> عشق بالاترین مرتبه شعور است. یعنی تا انسانی شعور نداشته باشد، نمی‌تواند به عشق برسد، هر عاشق پیشه‌ای شعور دارد، ولی هر ذی‌شعوری، عاشق نیست. خیلی از افراد هستند که در این دنیا که می‌آیند شعور دارند ولی به حد عشق هم نمی‌رسند. به قول حافظ:

هرآنکه نیست در این حلقه زنده به عشق  
بر او نمرده، به فتوای من نماز کنید<sup>۳</sup>

عشق، مرتبه بالای شعور است. اینکه بهشت عاشق سلمان بوده است، یعنی بهشت شعور دارد. باز روایاتی است که پیامبرگرامی اسلام (ص) در شب معراج به بهشت وارد شد، حضرت به بهشت التفات چندانی نکردند، بهشت گلایه کرد و گفت: یا رسول‌الله! این همه زیور و پیرایه به من بسته شده تا شما خوشتان بیاید و به من نظری کنید. خوب این نشان چیست؟ نشان دهنده این است که بهشت شعور دارد.

۱- بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۲۵، باب ۶

۲- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۴، الْجَنَّةُ تَشْتَاكُ إِلَيْكَ يَا عَلِيَّ وَآلِي عَمَّارٍ وَآبِي ذَرِّ وَالْمُقَدَّادِ

۳- دیوان حافظ، انتشارات رواق اندیشه، ص ۲۳۷ با مطلع:

معاشران گره از زلف یار باز کنید شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید

نزدیک به ۱۰۰-۲۰۰ روایت و شاید هم بیشتر در این زمینه وجود دارد که همه دلالت بر این دارند که عالم آخرت، عالم شعور است. در روایت، ذیل آیه: «*أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ*»<sup>۱</sup>؛ پیامبر (ص) و حضرت علی (ع)<sup>۲</sup> تقسیم کننده بهشت و جهنم نامیده شده‌اند. حضرت علی (ع)<sup>۳</sup> و پیامبر (ص) بر لبه آتش ایستاده و می‌گویند: ای آتش این سهم توست و به این یکی کاری نداشته باش که سهم ماست. سهم دوزخ را به وی می‌دهند و سهم بهشت را از او می‌گیرند.<sup>۴</sup> این تکلم کردن با دوزخ نشان‌دهنده شعور دوزخ است و اینکه طرف خطاب موجود ذی‌شعور است. باز در روایت است زمانی که پیغمبر رد می‌شوند، آتش خطاب به رسول‌گرامی (ص)<sup>۵</sup> می‌کند و می‌گوید: خدا پوست و گوشت تو را بر من حرام کرده است. این هم نشان‌دهنده شعور جهنم است. در روایتی آورده است: «*إِذَا جَلَسَ الْمُؤْمِنُ عَلَى سَرِيرِهِ اهْتَزَّ سَرِيرُهُ فَرِحًا*»<sup>۶</sup>؛ هنگامیکه مؤمن بر تخت خود در بهشت می‌نشیند، تخت از شدت شادی به هیجان می‌آید. یعنی تخت هم در آنجا شعور دارد.

شاید این روایات را که می‌شنوید، برایتان عجیب و غیرقابل فهم باشد؛ تصورات ما، تصورات دنیایی است، در مورد تخت، همین تخت دنیا به ذهنمان می‌آید. کاخ، همین کاخهای دنیایی؛ آتش که می‌گویند همین آتش دنیا به ذهنمان می‌آید، ولی آخرت خیلی فراتر از وسعت فکر ماست. به خاطر همین است که پیامبرگرامی (ص)<sup>۷</sup> فرمودند: یا علی! خداوند در بهشت نعمتهایی

نزدیک به ۱۰۰-۲۰۰ روایت و شاید هم بیشتر در این زمینه وجود دارد که همه دلالت بر این دارند که عالم آخرت، عالم شعور است.

۱- ق آیه ۲۴

۲- بحار، ج ۷، ص ۳۳۷، باب ۱۷

۳- کافی، ج ۸، ص ۹۷

آفریده است که نه چشمی دیده است، نه گوشی شنیده است، و نه به عقل کسی خطور کرده است! قرآن هم می‌فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان کرده‌ام.

و اما آخرین روایتی که در این زمینه عرض می‌کنیم، این است که: هرگاه مؤمنی بخواهد میوه‌ای در بهشت تناول کند، میوه‌های بهشتی شروع به التماس و خواهش می‌کنند که، از من بخور یا ولی‌الله.<sup>۲</sup>

البته این را عرض کنم که الان دانشمندان و اندیشمندان علوم جدید، یک دریچه‌هایی از شعور جمادات را بر روی بشر گشوده‌اند. اگر چه حکما و عرفای ما، قبل از اینکه علوم جدید، به این سمت و سوا کشیده شود، حرفهای بزرگی زده‌اند. علامه طباطبایی<sup>(ه)</sup> در جلد شانزدهم از تفسیر المیزان می‌فرماید: هر چیز به وجود راه پیدا کرده و یا هر چیز که در آن وجود راه پیدا کرده، شعور هم به همان اندازه در آن راه یافته است. خوشبختانه امروزه در علوم جدید هم، دانشمندان سخن از این می‌گویند که موجودات شعور دارند. الکترونها، ذرات اتم، شعور دارند. روح دارند و هستی را می‌شناسند و از بودن خود مطلعند. اینکه موجود هستند را می‌دانند. بلاشعور نیستند. این

علامه طباطبایی<sup>(ه)</sup> در تفسیر المیزان می‌فرماید: هر چیزی که به وجود راه پیدا کند، یا وجود در آن راه یابد، به همان اندازه هم شعور در آن چیز راه می‌یابد.

امروزه در علوم جدید هم، دانشمندان سخن از این می‌گویند که موجودات شعور دارند. الکترونها، ذرات اتم، شعور دارند.

۱- بحار، ج ۸، ص ۱۹۱

۲- سجده آیه ۱۷

۳- اصول کافی، ج ۸، ص ۹۹؛ چاپ دارالکتاب، تهران، نشر ۱۳۶۵

خیلی بحث مهمی است، منتها در این دنیا این شعور محسوس ما نیست. ما با جمادات رابطه‌ای نداریم. اما در عالم آخرت نه تنها ارتباط برقرار است، بلکه تکلم هم برقرار است.

اینکه در روایت آمده است که وقتی مؤمن می‌خواهد از میوه‌ها بخورد، میوه‌ها می‌گویند: یا ولی‌الله! از من قبل از آن یکی بخور، نشان‌دهنده این است که موجودات شعور دارند. پس جهنم، بهشت، میوه‌ها، سنگریزه‌های بهشتی، کاخهای بهشتی، آب و پرندگان و... در آخرت شعور دارند. شما تصور کنید در این دنیا کسی پرنده‌ای داشته باشد که خیلی زیبا باشد و صدای بسیار زیبایی هم داشته باشد و خیلی عاشق صاحب خود باشد، حال اگر کسی بخواهد این پرنده را قیمت کند، چند می‌ارزد؟ هیچ کس نمی‌تواند قیمتی برای آن تعیین کند. یک پرنده با این توصیف، اصلاً قابل قیمت‌گذاری نیست. حتی اگر به صاحبش بگویند، کره زمین را به تو می‌دهیم و در عوض این پرنده را به ما بده، ممکن است که قبول نکند. حال شما جهانی را تصور نمایید که تمام اجزای آن، اینگونه است. درخت، دیوار، آسمان، زمین، همراهان و رفیقانش، فرش و سقف و ستونهایش، میوه‌ها و پرندگان... چه زندگی می‌تواند باشد!!

«...وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ سرای آخرت، سرای حیات شدید است، ای کاش می‌دانستند (در آنجا چه خبر است). من فکر می‌کنم این «لَوْ» برای تمنا است، خدا بهتر می‌داند.

فرض کنید اگر در این جمع یک نفر برای من بنویسد که من از تو خیلی بدم می‌آید، من دیگر حواسم پرت می‌شود، چون در این جمع یک نفر از من بدش می‌آید. اگر فردی که در جامعه

در این دنیا، ما با جمادات رابطه‌ای نداریم. اما در عالم آخرت نه تنها ارتباط برقرار است، بلکه تکلم هم برقرار است.

است، بداند که مردم به او علاقه دارند، آبرو و عزت دارد، این احساس به او آرامش خواهد داد. حالا اگر کسی بداند که مردم علاقه خیلی شدیدی به او دارند، آرامش بیشتری دارد. شما حساب کنید در حال حاضر کسانی در دنیا خود را می‌کشند، در رقابت‌های خطرناک جان خود را به خطر می‌اندازند تا بعد از مرگشان یک آفرین به آنها بگویند. مثلاً شخصی از هواپیما پایین پریده است، قبلش هم به او گفته‌اند که این کار را نکن که به احتمال نود و نه درصد کشته می‌شوی. در کشوری هم اگر راهش ندادند، به کشور بعدی رفته و در آنجا از هواپیما پایین پرید و کشته شد! برای اینکه بگویند رکورددار پرش از هواپیما بوده است!! برای چه؟ برای اینکه تشنه این است که دیگران دوستش بدارند.

به همین ترتیب اگر انسان در کنار کسی زندگی کند که او را نمی‌خواهد، «روح را صحبت ناچس عذابی است الیم چاک خواهم زدن این دلق ریایی چه کنم»<sup>۱</sup> در روایتی از امام علی (ع) آمده است که: «وَقَنَا عَذَابِ النَّارِ»؛ خدایا ما را از عذاب دوزخ نگهدار. منظور از «عذاب النار»، همسر بد است.<sup>۲</sup> چه زن و چه مرد. همدم بد، اگر یک نفر باشد، زندگی را تلخ می‌کند، ده نفر باشد تلخ‌تر می‌کند، یک محله باشد، خیلی تلخ‌تر می‌کند. در جهنم قصه برعکس بهشت است. نفرت از در و دیوارش می‌بارد. «...كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُنَّ لِأَوْلَائِهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا

۱- دیوان حافظ، انتشارات رواق اندیشه، ص ۳۵۷ با مطلع: فتوی بیبر مغان دارم و قولی است قدیم که حرام است می‌آنجا که

نهیاری است ندیم

۲- تفسیرالمیزان، بحث روایتی ذیل آیه ۲۰۱ سوره بقره

ضَعْفًا مِنَ النَّارِ...»<sup>۱</sup>؛ هرگاه امتی داخل جهنم می‌شوند، امت قبلی را لعنت می‌کنند و عدهٔ آخری به عدهٔ اولی می‌گویند: خدایا اینان بودند که ما را گمراه نمودند. عذابشان را دو برابر کن. برای هم نفرین می‌کنند، از هم تنفر دارند، (نهایت نفرت). در بهشت، در و دیوار بهشت، زمین و آسمانش همه سرشار از عشق است. شما تصور کنید چقدر این زندگی لذت‌بخش است! حد پایین عشق هم نیست، بلکه مراتب بسیار بالای عشق است. دوست داشتن بی‌آفت در آنجاست. چون گاهی اوقات، انسان شخصی را دوست دارد، برایش دردسرساز می‌شود. مثلاً کسی به شما خیلی علاقه دارد، اولین روز عید نوروز به خانه شما می‌آید و تا روز سیزدهم می‌ماند و بیرون نمی‌رود! خوب این چه دوستی است؟! این دوستی که پُر از آفت و دردسر است. در روایت است که: «شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تَكَلَّفَ لَهُ»<sup>۲</sup>؛ بدترین برادر کسی است که به خاطرش به رنج افتند. دوستی بی‌آفت، دوستی که هیچ رنجی در آن نیست، دوستی بی‌هزینه، این نوع دوستی در بهشت وجود دارد. آیا در دنیا دوستی‌ها اینگونه است؟ در دنیا شما به هر کس علاقه دارید، به خاطرش هزینه‌ای هم می‌دهید و رنجی را متحمل می‌شوید. در آنجا دوستی هیچ هزینه‌ای ندارد و البته در بالاترین مراتب است.

نکته دوم این است که در بهشت هیچ رنجی نیست. ابتدا آیات قرآن را می‌آوریم و سپس به دلایل عقلی اشاره می‌کنیم. قرآن می‌فرماید: «لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ»<sup>۳</sup>؛ نه رنجی

۱- اعراف آیه ۳۸

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار ۴۷۹

۱- حجر آیه ۴۸

در آنجا به آنان می‌رسد و نه از آنجا بیرون رانده می‌شوند. در این دنیا به هر خوشی که برسید، رنج دارد. به عنوان مثال بهترین خوشی دنیا، حکومت کردن بر مردم است. از یک طرف نگران است که این پسر من که ولیعهد من است، منتظر این است که من بمیرم تا جای من را بگیرد. فلانی نقشه کشیده است تا کودتا کند و من را سرنگون کند؛ فلان شخص مقامش در حال ارتقاء است و محبوبیت پیدا کرده است، باید چاره‌ای بیندیشم؛ فلان حزب در حال فعالیت علیه من است، ممکن است مرا ترور کنند، حتی شب که می‌خواهد آرامش ندارد، نکند کسی او را بکشد و محافظانش را خریده باشند؛ هزار نگرانی دارد. اگر پولی پیدا کند، خودش احساس می‌کند که وارثانش انتظار مرگ او را می‌کشند تا به ثروتش دست پیدا کنند. از طرف دیگر توقعات از او افزایش می‌یابند. همه به خانه و زندگیش چشم طمع دارند. طمعها و همچنین آدم‌های متملق اطرافش را می‌گیرند که حتی نمی‌تواند بین دوست واقعی و دشمنش را تشخیص دهد. به هر کدام از منافع دنیا که برسیم، رنج است. ولی در بهشت هیچ رنجی وجود ندارد.

در سوره فاطر از زبان بهشتیان می‌فرماید: «...لَا يَمْسُنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمْسُنَا فِيهَا نُعُوبٌ»<sup>۱</sup>؛ در این بهشت هیچ رنج و اندوهی به ما نمی‌رسد.

دلیل عقلی ما چیست؟ اگر به یاد داشته باشید، در مورد بهشتِ برزخ گفتیم که در بهشتِ برزخ، برای مؤمنانی که حسابشان با مردم پاک شده است، خوشی محض وجود دارد و برای مؤمنان متوسط، آمیخته‌ای از رنج و خوشی می‌باشد، آنهایی که عمل خوب و بد را مخلوط کرده‌اند.

دلیل عقلی ما این است که فلسفه وجودی بهشت، «پاداش» است. یعنی خداوند بهشت را به منظور پاداش مؤمنین آفریده است و اگر قرار باشد که رنجی در این بهشت باشد، این نقضِ غرض است. یعنی در واقع خداوند (نعوذبالله) مغلوب شده است. چون او می‌خواسته پاداش دهد، پاداشش آمیخته با رنج شده است، بنابراین هیچ رنجی در بهشت وجود ندارد، چون خداوند عزیز است (عزیز کسی است که به هیچ وجه در اراده‌اش مغلوب نمی‌شود) اراده خداوند این است که به متقین برترین پاداشها را عنایت کند. بنابراین در بهشت جنس رنج، منتفی است. اصلاً هیچ رنجی نیست.

### منشأ رنجاها:

۱- آینده نامعلوم و حوادث ناخوانده:

شما که اکنون در اینجا نشستهاید نمی‌دانید که تا سال آینده قرار است چه اتفاقاتی برایتان بیفتد. خوب این رنج است. حتی اگر شما یادتان نباشد، این موضوع در ضمیر ناخودآگاهتان یک رنجی ایجاد کرده است. خاطر شما را افسرده می‌کند، بدون اینکه متوجه باشید. ولی در بهشت اینگونه نیست، آینده تضمین است، مرگ و مصیبت و حادثه تلخی در کار نیست. اوضاع هم قرار نیست که تغییری کند. مثلاً فردی که زمینی را خریداری کرده، دلهره دارد که نکند زمین ارزان شود، سکه می‌خواهد بخرد، می‌گوید نکند ارزان شود. چون از آینده خبردار نیست. در بهشت اصلاً چنین رنجی وجود ندارد.

۲- رنج از یادآوری خاطرات گذشته:



مثلاً بعضی از حوادث در زندگی شما رخ داده است که آثارش هنوز ادامه دارد، برای من فلان موقعیت پیش آمد که درس بخوانم، اگر رفته بودم الان دکتر شده بودم و با فلانی یک وضعیت داشتیم، او رفت ولی من نرفتم. این رنج از گذشته است که همچنان حسرتش دامن شما را گرفته است. یا مثلاً شغل مناسبی برای شما پیش آمده و آن را از دست داده‌اید و حالا باید با فقر دست و پنجه نرم کنید، این هم رنج از گذشته است که در زندگی هرکسی کم و بیش وجود دارد.

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»! «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ»، مربوط به آینده است که انسان از آینده می‌ترسد، چون هنوز حوادث واقع نشده است. «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، مربوط به گذشته است، چون کسی از گذشته نمی‌ترسد، بلکه نسبت به آن حزن دارد. اندوه دارد که در گذشته چرا این جور شد. اولیای خدا اهل حالند. حال را گرفته و گذشته و آینده را رها کرده‌اند. در روایت هم آمده است که: «ما فات مَضَى وَ ما سَیَآتِکَ فَآئِنَ، بَلْ اِغْتَنَمَ الْفُرْصَةَ بَیْنَ الْعَدَمِیْنَ»؛ آن چیزی که گذشت، گذشته است و آینده کجاست؟ تو فرصت بین دو عدم (یعنی بین گذشته و آینده) را غنیمت بشمار. یعنی اینکه می‌گویند فلانی اهل حال است، اینکه زمان گذشته و آینده را رها کرده است و حال موجود را گرفته. علت ناکامی بسیاری از ما این است که در گذشته یا آینده سیر می‌کنیم. یا در تخیلات خود در آینده سیر می‌کنیم یا در اندوه و حسرت گذشته هستیم. نقد را از دست می‌دهیم! شنیده‌اید که می‌گویند، صوفی ابن‌الوقت است، یعنی حالا را می‌گیرد. اینکه انسان فقط به زمان حال فکر کند، بسیاری از رنج‌ها و غصه‌هایش از بین می‌رود و موفقیت هم در همین است. خیلی

سرّ بزرگی است که کمتر به آن توجه می‌کنند. در بهشت عملاً زمینه رنج هم وجود ندارد. یعنی برای گذشته و آینده هیچ حزن و اندوه و خوفی نیست.

۳- عوامل رنجی که مربوط به زمان حال است:

اولین رنج مربوط به زمان حال چیزهایی است که می‌خواهیم و نداریم.

مثلاً من الان قصد دارم که آب بخورم، دستم خونی و لیوان هم ندارم. چه باید بکنم؟ تازه این یک چیز ساده است. می‌خواهم راه بروم، پا ندارم. می‌خواهم ببینم، چشم ندارم. یک سری از رنجهای مربوط به زمان حال، چیزهایی که هست و نمی‌خواهیم. خداوند در قرآن می‌فرماید: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»؛ هر چه بخواهند در آنجا دارند و پیش ما فزونتر [هم] هست. در صف ایستادن و اسم نویسی کردن و پول واریز کردن و... این خبرها نیست. به محض اراده کردن، حاضر است. پس منشا رنج اول مربوط به زمان حال در بهشت وجود ندارد.

رنج دوم مربوط به زمان حال، آنچه هست و نمی‌خواهیم. خیلی چیزها هست که می‌گوییم کاش نبود. گاهی اوقات چیزهایی هست که رنج می‌کشیم از اینکه چرا هست و بعضی وقتها چیزهایی را نمی‌خواهیم، ولی وجود دارند، بنابراین رنج می‌بریم که چرا هست؟ کاش وجود نداشت! الان من سردرد دارم، فراموشی دارم که ای کاش نبود. پس این هم یک نوع رنج که در بهشت اصلاً وجود ندارد. همدم بدی در بهشت وجود ندارد.

۳- عوامل رنجی که مربوط به زمان حال است:

۱- آنچه نیست و می‌خواهیم ۲- آنچه هست و نمی‌خواهیم ۳- برای انجام هر فعلیتی و رسیدن به خواسته‌ای باید رنجی متحمل شد.

سومین رنج مربوط به زمان حال به این صورت است که مثلاً اگر شما بخواهید از اینجا تا کنار در بروید، حتماً باید راه بروید و راه رفتن سخت است. یعنی تا راه نروی به مقصد خود نمی‌رسی. غذا بخواهید بخورید، باید قاشق و چنگال و سفره و... را آماده کنید و سه ساعت کار کنید که می‌خواهید بیست دقیقه غذا بخورید!! غیر از این است؟ دنیا این است و چاره‌ای هم وجود ندارد. شما برای رسیدن به خواسته‌هایتان باید رنج ببرید. یک مسافرت که می‌خواهید بروید باید وسایل جور کنید، این طرف و آن طرف بروید، مقدمات آن را فراهم کنید برای اینکه چند روز می‌خواهید بروید مسافرت!! تازه وقتی برمی‌گردید، می‌گویید حالا به این نتیجه رسیدم که هیچ جا بهتر از خانه خود آدم نیست!! یعنی برای رسیدن به خواسته‌های زمان حاضر، باید رنج ببریم. در بهشت اصلاً اینگونه نیست. هر چیزی که انسان در بهشت بخواهد محقق است. هیچ کدام از این رنجها در بهشت وجود ندارد و نهایت آنچه که انسان بخواهد محقق است. بنابراین جنس رنج در آنجا وجود ندارد، ولی در دنیا هیچ نعمتی بدون رنج بدست نخواهد آمد. شما یک نعمت نام ببرید که بدون رنج بدست آید.

پیرمردی قبل از انقلاب پیش یکی از عکاسان یزد رفته و عکسی گرفته بود. عکاس هم عکس را روتوش کرده و چین و چروک‌های چهره‌اش را برطرف کرده و چهره‌اش را جوان کرده بود. پیرمرد وقتی دیده بود اعتراض کرد که این چیست؟ گفت: آقا من چین و چروک صورتتان را برطرف کرده‌ام. پیرمرد گفته بود: من پدرم درآمده تا این آثار خردمندی در چهره‌ام پیدا شده حالا شما پاکش کرده‌ای؟! عکاس هم عکس را به حالت اولش برگرداند تازه یک کم این چین و چروک را اضافه کرده بود و پیرمرد هم خیلی راضی شده بود!! عقلی هم که انسان دارد، آنقدر کله‌اش به

سنگ خورده و تجربه ادوخته تا این عقل را بدست آورده است. امیرالمؤمنین (ع) فرموده‌اند: «أَلْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ»؛ عقل همان حفظ تجارب است. چقدر بها برای تجاربتان داده‌اید؟ کدام نعمت را شما بی‌رنج بدست آورده‌اید؟ در بهشت اینگونه نیست. رنجش را در دنیا برده‌اید، نقد، پیش خرید کرده‌اید. در آنجا دیگر رنجی وجود ندارد. شما قبلاً اسم نوشته و پول واریز کرده‌اید، حالا که مراجعه می‌کنید، مجانی به شما می‌دهند و می‌گویند قبلاً بهایش را پرداخته‌اید. وقتی گفته می‌شود در بهشت نهایت لذت است، منظور این است که بالاتر از آن تصور نمی‌شود. بالاتر از آن امکان ندارد. یعنی راهی نیست که ما بگوییم از این بالاتر هم وجود دارد. ممکن است الان برای شما سؤال به وجود بیاید که یعنی در بهشت مگر درجات مختلف نیست؟ مگر درجات بالاتر وجود ندارد؟ این مسائل را ان‌شاءالله توضیح خواهم داد. نکته ظریفی در اینجا هست اینکه هرکس در هر سطحی از بهشت که قرار بگیرد، در همان سطح، بگردد، در همان سطح، دیگر لذت بالاتر وجود ندارد که خداوند به او عنایت کند. تمام آنچه که خواسته است، برایش محقق است. بنابراین به هیچ وجهی طالب دگرگونی احوال نیستند. شما اگر از افراد مختلف سؤال کنید که آیا از وضع فعلی خود راضی هستند یا نه؟ یعنی الان اگر به تو اختیار دهند که از این وضع خارج شوی و در وضعی دیگر قرار بگیری، دوست داری یا نه؟ ببینید، شما می‌توانید یک نفر را پیدا کنید که از وضع فعلی خود راضی باشد!! مثلاً به کسی بگویید همین مقدار سواد برایت کافیست یا اینکه می‌خواهی بیشتر بدانی؟ مسلماً می‌گوید که سواد بیشتری می‌خواهم. پس از وضع فعلی خود

هرکس در هر سطحی از بهشت که قرار بگیرد، در همان سطح، دیگر لذت بالاتر وجود ندارد که خداوند به او عنایت کند.

راضی نیست. بگوئید از مقام و پستی که الان داری، راضی هستی یا اینکه می‌خواهی چند پله ترقی کنی؟ جوابش این است که دوست دارد بالاتر رود. در مورد عزت و محبوبیت و مال حلال بیشتر هم وضع به همین صورت است. ممکن است رضایت نسبی وجود داشته باشد، ولی دنبال دگرگونی است، اینکه صبح از خانه بیرون می‌آیم، خود نشان‌دهنده این است که قصد دارم همه چیز را تغییر دهم، اگر به همین وضع راضی بودم، کاری انجام نمی‌دادم. دست و پا زدن یعنی نمی‌خواهم در این وضعیت بمانم، می‌خواهم تغییرش بدهم. اما در بهشت اینگونه نیست و بهشتیان به آخرین حد از رضایت رسیده‌اند و می‌گویند دیگر بالاتر از این وجود ندارد که من تقاضا نمایم. خداوند می‌فرماید: «خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حَوْلًا»؛ هرگز طالب تحول و دگرگونی نیستند.

نظام آخرت به گونه‌ای است که در آنجا حلال و حرام نیست. همه چیز حلال است، مکروه و مستحب نیز وجود ندارد.

نکته دیگر اینکه در بهشت رنج تکلیف وجود ندارد. در این دنیا حلال و حرام، واجب و مکروه و مستحب وجود دارد و علاوه بر این تکالیف، سایر وظایف مانند تکالیف اجتماعی، خانوادگی و... هم هست. انسان است و انبوهی از وظایف. از صبح باید به تنظیم وقت خود پردازد که کی این کار را بکنم، کی فلان وظیفه را انجام دهم و... همه اینها تکلیف است. در آخرت باید و نباید نیست. اصلاً نظام آخرت به گونه‌ای است که در آنجا حلال و حرام نیست. همه چیز حلال است، مکروه و مستحب نیز وجود ندارد. حتی در روایت داریم که وقتی بهشتیان مهمان خدا می‌شوند، (گاهی اوقات خداوند خودش مهمانی خاصی را برای بهشتیان در نظر می‌گیرد و یک چیزی فراتر

از بهشت و نعمت‌های آن به آنان عنایت می‌کند) سپس زمانی که جمال خود را نشان می‌دهد، چنان مست و واله و حیران می‌شوند که از خداوند درخواست می‌کنند که اجازه بده سجده کنیم، خطاب به آنان می‌رسد که رنج یک سجده را هم برای شما راضی نیستم! شما در دنیا خوشی را پیدا کنید که هیچ رنجی همراه آن نباشد. از قدیم مرسوم است که گفته‌اند: هیچ عروسی بدون گریه نیست و هیچ عزایی هم بدون خنده نمی‌باشد. من خود دیده‌ام که مثلاً فردی در مجلس ختم پدر خود در حال گریه بود که کسی حرف خنده‌داری زد و جمع و حتی خود آن فرد نیز خندیدند. در عروسی هم دو نفر بحثشان شد و دعوا کردند و چند نفری هم گریه کردند. شما در بهترین خوشی‌های دنیا هم می‌بینید که در یک جایی از آن خاطر انسان مکدر می‌شود.

### آیات مطرح شده در جلسه هفتم:

۱- «وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» (انقطار آیه ۱۷)

- ۲- «ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» (انفطار آیه ۱۸)
- ۳- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (حج آیه ۱)
- ۴- «يَوْمَ تَرَوْنها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرى النَّاسَ سُكَارَى وَ ما هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» (حج آیه ۳)
- ۵- «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ...» (انبیاء آیه ۱۰۳)
- ۶- «وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُها رَبى نَسْفًا» (طه آیه ۱۰۵)
- ۷- «فَيَذَرُها قاعًا صَفْصَفًا...» (طه آیات ۱۰۶ و ۱۰۷)
- ۸- «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمَنِ فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» (طه آیه ۱۰۸)
- ۹- «...ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ...» (اعراف آیه ۱۸۷)
- ۱۰- «وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها...» (حج آیه ۷)
- ۱۱- «يَوْمَ تَقُولُ لِحِجْهِمَ هَلْ امْطَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» (ق آیه ۳۰)
- ۱۲- «تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ...» (ملك آیه ۸)
- ۱۳- «إِذا رَأَتْهُمُ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَها تَعِيطًا وَ زَفِيرًا» (فرقان آیه ۱۲)
- ۱۴- «وَ جىءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَنى لَهُ الذِّكْرى» (فجر آیه ۲۳)
- ۱۵- «الْقيا فِي جَهَنَّمَ كُلِّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» (ق آیه ۲۴)

- ۱۶- «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سجده آیه ۱۷)
- ۱۷- «...وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنكبوت آیه ۶۴)
- ۱۸- «...كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمُ الْآلُ وَلَا هُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتَاهُمُ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ...» (اعراف آیه ۳۸)
- ۱۹- «لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ» (حجر آیه ۴۸)
- ۲۰- «...لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» (فاطر آیه ۳۵)
- ۲۱- «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (يونس آیه ۶۲)
- ۲۲- «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» (ق آیه ۳۵)
- ۲۳- «خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حَوْلًا» (كهف آیه ۱۰۸)

**احادیث مطرح شده در جلسه هفتم:**

۱- بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۲۵، باب ۶



- ۲- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۴  
«الْجَنَّةُ تَشْتَاقُ إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ وَ إِلَى عَمَّارٍ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمَقْدَادِ»
- ۳- بحار، ج ۷، ص ۳۳۷ باب ۱۷
- ۴- کافی، ج ۸، ص ۹۷  
«إِذَا جَلَسَ الْمُؤْمِنُ عَلَى سَرِيرِهِ اهْتَزَّ سَرِيرُهُ فَرِحًا»
- ۵- بحار، ج ۸، ص ۱۹۱
- ۶- اصول کافی، ج ۸، ص ۹۹؛ چاپ دارالکتاب، تهران، نشر ۱۳۶۵
- ۷- تفسیرالمیزان، بحث روایتی ذیل آیه ۲۰۱ سوره بقره
- ۸- نهج البلاغه، کلمات قصار ۴۷۹  
«شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تَكَلَّفَ لَهُ»
- ۹- نهج البلاغه، نامه ۳۱  
«الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ»

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هشتم (۱۳۸۶/۸/۱۶)

### مطالبی پیرامون محشور شدن حیوانات:

دلایلی داریم که حیوانات نیز محشور خواهند شد.

اولین دلیل آن، حکمت الهی است که در بحث حکمت الهی بیان شد که اگر بگوییم خداوند چیزی را بیافریند و معادی در کار نباشد، معنایش این است که آن چیز عبث آفریده شده است. با این دلیل استنباط کردیم، خداوند هستی را که آفریده، بعد از اینکه فروپاشی صورت گرفت، مجدداً خلق خواهد کرد. اگر این قانون عمومی باشد که هست، باید به غیر انسان هم سرایت کند. یعنی عین همین قانون در مورد غیرانسان هم صادق است. چون اگر بگوییم حیوانات بعد از مرگشان فانی می‌شوند، می‌توان گفت که پس چرا خداوند آنها را آفریده است؟! اگر آفرید و محوشان کرد، این خلاف حکمت و فعل عبث است. اتفاقاً آیات قرآن این دلیل عقلی را تأیید می‌کند. به برخی از آیات در اینجا اشاره می‌کنیم: قرآن می‌فرماید: «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ»<sup>۱</sup>؛ زمانی که حیوانات وحشی هم محشور می‌شوند. اگر چه بعضی، تفاسیر عرفانی کرده‌اند و گفته‌اند مراد مردمی هستند که سیرتشان، سیرت وحوش است و در آخرت، سیرتشان پیدا می‌شود و به شکل وحوش محشور می‌شوند. ولی این خلاف ظاهر آیه است و ظاهر آیه این است که حیوانات وحشی حشر و نشر دارند و در عالم آخرت محشور می‌شوند. در آیه ۳۸ سوره مبارکه انعام می‌فرماید: «وَوُحُوشٍ مِّمَّنْ لَمْ يَلْمِزْهُنَّ لَكُمْ وَلَا كُنَّ عِدَاكُمْ يُغْفِرُ لَكُمْ ذَلِكَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

دلیل عقلی محشور شدن حیوانات:  
اگر خداوند چیزی را بیافریند اما معادی نداشته باشد؛ یعنی اینکه آن چیز بیهوده آفریده شده است و خداوند را فعل عبث نیست.

ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ...»؛ هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، (جنبنده شامل هر موجود زنده و صاحب حیاتی می‌شود) مگر اینکه آنها امتهایی مانند شما هستند. سپس قرآن می‌فرماید، «...ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ...»؛ در کتاب از بیان چیزی فروگذار نکردیم. و بعد در آخر آیه می‌فرماید: «...ثُمَّ إِلَيْ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ»؛ اینها هم به سوی پروردگارشان محشور خواهند شد.

معلوم می‌شود که در روز قیامت حیوانات نیز محشور می‌شوند. روایات در این زمینه فراوان داریم که اگر مجموع آن را در نظر بگیریم، یک نوع تواتر و قطعیت از مجموع این روایات به دست خواهد آمد. مثلاً در عقبه‌ی حق‌الناس، حتی اگر گاوی به ناحق به گاو دیگری شاخ زده باشد، مؤاخذه خواهد شد؛ یعنی حتی حیوانات هم ظلم‌هایی که به یکدیگر کرده‌اند، در آنجا حساب در کار خواهد بود. حیوانات هم شعور غیرغریزی و فراتر از غریزه دارند که علم امروز به این حقیقت اشاره کرده است و دانشمندان زیادی هم در این رابطه کتاب نوشته، نظر داده و صحبت کرده‌اند. مثل کتاب زندگی مورچگان نوشته آقای مترلینگ فرانسوی. در روایات و آیات قرآن هم ادله‌ی روشنی داریم، مانند حجت آوردن هدهد برای حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup>، سخن گفتن مورچه و امثال اینها.

در اینجا یک اشکالی وجود دارد که حیوانات موذی مانند مار و موش و عقرب و... کجا می‌روند؟ اگر قرار باشد که اینها در بهشت سر در بیاورند که خیلی بد است!! نمی‌گوییم در روایات ما به این مطلب اشاره نشده است، من چیز مستقیمی پیدا نکردم. ولی گوشه و کنار دلایلی پیدا کردیم که احتمالاً حشرات موذی به جهنم خواهند رفت. به چه دلیل و گناهی؟! در این دنیا که هر جا مردم

آنها را می‌کشتند، آنجا هم به جهنم بروند؟! مثال: مرغ آتش خوار شنیده‌اید؟! آتش می‌خورد و لذت می‌برد! این ذائقه‌اش با آتش سازگاری دارد و آتش او را نمی‌سوزاند. دیدید پنگوئن‌ها در سرمای ۸۰ درجه زیر صفر قطب جنوب یا شمال، چگونه در برف و یخ راه می‌روند و لذت می‌برند؟ در آب، زیر یخهایی به طول چندین متر فرو می‌روند، و در این منقذها شنا و شکار می‌کنند و سرما هم اذیتشان نمی‌کند در حالیکه اگر به مناطق معتدل بیایند، می‌میرند. برای خداوند که کاری ندارد تا موجودی خلق کند که در آتش لذت ببرد، کما اینکه جهنم زبانیه دارد، قرآن می‌فرماید: «سَدْعُ الزَّبَانِيَّةِ»<sup>۱</sup>؛ ما به زودی پاسبانان دوزخ را فرا می‌خوانیم. «...عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ...»<sup>۲</sup>؛ بر جهنم فرشتگانی گمارده شده‌اند که بسیار غلیظ و شدیدند. پس معلوم می‌شود که آتش کاری با اینها ندارد. پس کسانی هم هستند که از شکنجه دادن و اذیت کردن لذت می‌برند. بالاخره خداوند حیوانات موذی را به عنوان مأموران غلیظ و شدیدی گمارده است که مطیع فرمان خدایند و دلشان هم از عذاب دادن اهل جهنم به رحم نمی‌آید. عرض کردیم که دلیل پروپاقرص و محکمی نداریم و این را به عنوان احتمال مطرح کردم. نهایتاً یک روایت من پیدا کردم که: ماری نزد حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup> آمد و شکایت کرد که فلانی بچه مرا در راه کشته است، او را مجازات کن. حضرت سلیمان<sup>(ع)</sup> هم گفت: بالاخره در بین ما آدمها رسم است که اگر ماری در کوچه دیدند، می‌کشند، مردم از مار می‌ترسند، این عدالت نیست که من بخواهم او را به خاطر کشتن مار

خداوند حیوانات موذی را به عنوان مأموران غلیظ و شدیدی گمارده است که مطیع فرمان خدایند و دلشان هم از عذاب دادن اهل جهنم به رحم نمی‌آید.

۱- علق آیه ۱۸

۲- تحریم آیه ۶

عذاب کنم. و به مار فهماند که تو باید مواظب بچهارت می‌بودی که در جاده و معبر نیاید. (در روایت نبوی هم داریم که پیغمبر<sup>(ص)</sup> فرمودند: یا علی! اگر ماری را در معبر و کوچه دیدی، بگش، من با جن شرط کردم که به شکل مار ظاهر نشوند.) بعد مار از سلیمان خواهشی کرد و گفت: از تو خواهشی دارم. اینکه این آقا را مسئول اوقاف و امور خیریه کن، چون اگر این مسئولیت را به او دادی، مطمئناً جهنمی می‌شود، بعد من در آنجا از او انتقام خواهم گرفت!! از این روایت به مشام می‌رسد که حیوانات موذی به جهنم می‌روند، اما نه به عنوان مجازات، بلکه چه بسا مار و عقربهایی که در جهنم خبر از وجودشان داده‌اند، همین مار و عقربهای دنیا باشند که آنجا لذتشان این است که جهنمیان را بگزند. خدا می‌داند. ما این را به عنوان یک چیز قطعی نمی‌گوییم و اگر کسی هم آمد و گفت، ما این را قبول نداریم، خوب این هم حرفی است. جزء ضروریات دین هم نیست، بالاخره ما مجبوریم در خیلی جاها در تفسیر با زبان احتمال صحبت کنیم و در واقع این ادب را هم باید فراگیریم و چاره‌ای نداریم:

به عنوان مثال در بحث «معراج» علامه طباطبایی<sup>(ه)</sup> سه نظر را مطرح کرده‌اند:

۱- معراج در خواب بوده است، که علامه می‌فرمایند این حرفِ مهمل و باطلی است و از نظر ما قبول نیست. دلایلش را هم مطرح می‌نمایند.

۲- معراج روحانی بوده است، روح پیغمبر به معراج رفته است، نه جسمش. علامه با قاطعیت این نظر را رد نمی‌کنند،

۳- معراج جسمانی؛ که علامه به این نظر تمایل دارند، ولی تصریح نمی‌کنند به اینکه حتماً این درست و آن غلط است. اگر چه انسان وقتی بحث را مطالعه می‌کند، متوجه می‌شود نظر علامه

این است که معراج، معراج جسمانی بوده است و روایات هم انصافاً به همین معنا اشاره دارند و گواهی به معراج جسمانی می‌دهند. اما هیچ نص صریحی نداریم، این نوع اعتقادات، اعتقادات دست دوم هستند که ما باید اصلش را قبول کنیم؛ چون اصل معراج، نص قرآن و روایات است. قطعاً پیغمبر<sup>(ص)</sup>، به معراج رفته‌اند. اگر کسی بگوید من قبول ندارم، منکر ضروری دین شده است، اما شیوه و چگونگی آن، جزء ضروریات نیست. یکی می‌گوید من معتقدم روح پیامبر<sup>(ص)</sup> به معراج رفته است، دیگری هم معتقد است که روح با جسمش به معراج رفته و دلیل هم می‌آورد. اینها هیچ کدام جزء ضروریات دین نیست و لطمه‌ای هم به اعتقاد دینی ما نخواهد زد.

در اینجا وارد بحث خودمان می‌شویم. کلمه «لغوب» که در جلسه قبل به صورت «رنج کوچک» معنا کردیم، ظاهراً در کتب لغت به معنای رنج گرفته‌اند، حتی بعضی هم گفته‌اند، به معنی رنج سخت، خستگی و تعب می‌باشد.

صحبت از منشأ رنجها شد. منشأ رنجها را توضیح داده و گفتیم که در بهشت هیچ نوع رنجی نیست، نه رنج از گذشته است، نه رنج از آینده است، نه رنجهای مربوط به زمان حال است که بعضی چیزها را می‌خواهیم و نداریم و در نتیجه، رنج می‌بریم، بعضی چیزها هست و نمی‌خواهیم باشد، باز رنج می‌بریم. رنج‌هایی که برای رسیدن به اهداف خودمان باید تحمل کرده و برایش زحمت بکشیم. در بهشت هیچ کدام از این رنجها موجود نیست. تمام آنچه که انسان مؤمن می‌خواهد، در بهشت محقق است. بنابراین طالب هیچگونه دگرگونی نیستند که این مطالب را در جلسه قبل خدمت شما بزرگواران عرض کرده بودم.

اصل معراج، نص قرآن و روایات است. قطعاً پیغمبر<sup>(ص)</sup>، به معراج رفته‌اند. اگر کسی بگوید من قبول ندارم، منکر ضروری دین شده است، اما شیوه و چگونگی آن، جزء ضروریات نیست.

اما، می‌دانید که انسان صاحب آرزوهای بزرگ است. شما الان بنشینید و بررسی کنید و ببینید چه آرزوهای عجیبی دارید! اگر به ما بگویند سه آرزو کنید تا برآورده شود، شما چه آرزوهایی می‌کنید؟ ببینید چه آرزوهای بزرگی دارید!! آدم به این کوچکی، آرزو به این بزرگی!! ولی همت انسانی، فطرتاً بلند است. دست انسان هم به این آرزوها نمی‌رسد، با این ناتوانی و این آرزوهای عجیب و غریب. در آخرت، فکر و اندیشه‌ی انسان خیلی بالاتر می‌رود، ولی معذالک نهایت آرزوها محقق است، قرآن می‌فرماید: «...لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ...»<sup>۱</sup>؛ هرچه بخواهند در بهشت هست. آیا شما هر چه بخواهید در دنیا هست؟! هیچ کس در تاریخ وجود نداشته که بگوید من هر چه می‌خواستم به دست آوردم؟ بله، اگر کسی خود را دست خدا داده باشد و به رضای خداوند راضی شده باشد، در این صورت درست است ولی این به آن معناست که هر چه خدا می‌خواهد خیر است، نه به این معنا که هر چه من بخواهم، بشود. به درویشی گفته بودند: حالت چطور است درویش؟ پاسخ داده بود: چگونه است حال کسی که باد به خواسته‌ی او می‌وزد، آب به خواسته‌ی او جریان می‌یابد، باران به خواسته‌ی او می‌بارد، خورشید به خواسته‌ی او می‌چرخد!! گفتند: این حرفها چیست که می‌زنی؟! گفت: نفهمیدی. من آنقدر به آنچه خدا می‌کند راضیم که گویی هر چه خدا می‌خواهد، من خواسته‌ام. خدا می‌خواهد خورشید از این طرف برود، من هم همین را می‌خواهم. خدا می‌خواهد من فقیر باشم، من هم همین را می‌خواهم. خدا می‌خواهد باران بیاید، من هم همین را می‌خواهم، می‌خواهد باران نیاید، من هم می‌خواهم نیاید. پس هر چه در دنیا می‌شود به

خواست من است!! مگر اینکه کسی اینگونه بگوید و ادعای رسیدن به همه‌ی خواسته‌هایش را بکند. اما اینکه خواسته‌ی شخصی من محقق شود، در دنیا چقدر سختی دارد! برای یک خواسته‌ی کوچک، انسان باید چقدر هزینه کند. اما در عالم آخرت، قرآن می‌فرماید که تمام آرزوها محقق است. «لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مِمَّا يَدْعُونَ»؛ در آنجا برای آنها [هر گونه] میوه است و هر چه دلشان بخواهد. اینجا اشکالی مطرح می‌شود و آن اینکه فردی در بهشت که درجه‌اش از همه کمتر است گفت: خدایا، خواسته‌هایم همه‌اش برآورده است؟ خدا هم می‌گوید: بله، همه‌اش برآورده است. آن شخص بگوید: اولین خواسته‌ی من این است که من را در رتبه‌ی رسول خدا (ص) قرار دهید!! تو در دنیا کار پیغمبر (ص) را نکردی! یک هزارم پیغمبر منزلت نداشتی. می‌گوید: خدایا، خودت گفتی، بالاخره تو وعده دادی و در قرآنت خوانده‌ایم که «وَلَهُمْ مِمَّا يَدْعُونَ»، حالا ادعای من این است! محققش کن. اگر خداوند به خواسته‌ی این شخص عمل کند، دیگر هیچ حساب و کتابی نیست! هرکسی تقاضای رسیدن به بالاترین درجه را دارد. پس اعمال چه می‌شود؟! درجات و حساب و کتاب چه می‌شود؟! اگر خداوند خواسته‌اش را محقق نکند، می‌گوید خدایا پس تو واقعیت را به ما نگفتی! گفتی هر چه بخواهید، باید می‌گفتی بعضی از چیزهایی که بخواهید. این خیلی سؤال مشکلی است. به قول اهل فن عویصه است. باید آن را حل کرد. توجه کنید جوابش این است: آرزوهای هر انسانی متناسب با سطح معرفت آن انسان است. شما یک بچه ۷ ساله را در داخل یک کتابخانه قرار داده و در را هم به رویش قفل کنید، به او بگویید: فرزندم، تو چه



می‌دانی چقدر نسخ خطی ارزشمند در این کتابخانه موجود است! بچه هم می‌زند به در و می‌گوید: اگر در را باز نکنی، همه‌ی کتابهایت را می‌سوزانم. در را باز کن، من می‌خواهم بروم عروسک بازی!! به او می‌گویید: چقدر تو بی‌معرفتی! بزرگترین دانشمندان دنبال این کتابها هستند. حال اگر یک عالم را به این کتابخانه ببرید، اصلاً یادش می‌رود که غذا خورده است یا نه! خدا رحمت کند آیت‌الله بروجردی<sup>(ه)</sup> را، می‌فرموده‌اند: من بعضی از شبها که مشغول مطالعه می‌شدم، چنان غرق می‌شدم که یک وقت صدای اذان صبح مرا به خود می‌آورد و اصلاً نمی‌فهمیدم که چطور صبح شده است. چرا لذت این دو نفر، بچه و عالم با هم فرق کرد؟ دلیلش این است که هر کدام به اندازه‌ی ادراک خود لذت می‌برند. یعنی لذتهای هر انسانی مناسب با سطح ادراکات و دانش اوست. بچه‌ای در سن ۵ سالگی، اگر عروسکی به او بدهید و بگویید اینجا بنشین و جلوی چشم مردم، با این عروسک بازی کن، خیلی هم خوشش می‌آید و از شما ممنون است. اگر همان بچه را زمانیکه بزرگ شده و دارای تحصیلات عالی می‌باشد و به مدارج بالا رسیده، بیاورید و بگویید یادت هست، ۵ ساله که بودی اینجا عروسک بازی می‌کردی! از خجالت می‌میرد. بگویید حالا می‌خواهی عروسک بیاوریم، بازی کنی، به شما می‌گوید: روزی صد شلاق به من بزنید، ولی این کار را از من نخواهید. سطح ادراکات و لذت این شخص، متحول شده است. بنابراین ما اگر بزرگ را در جایگاه بچه بیاوریم، لذتهای بچه برای او عذاب است. اگر بچه را به جایگاه بزرگ بیاوریم، لذتهای بزرگ برای او عذاب است. اگر جایگاه سلمان و ابوذر را با هم عوض کنند، برای هر دوی آنها عذاب است. شما به یک بچه بگویید هر آرزویی که داری، برآورده می‌شود، آرزوهای او در چه افقی است؟ در افق کمالات خودش است. هیچ وقت نمی‌گوید کتابخانه ابن سینا را به

لذتهای هر انسانی  
مناسب با سطح  
ادراکات و دانش  
اوست.

من بدهید. محال است این آرزو را بکند. در بهشت بگویند شما هر آرزویی می‌خواهی بکن، هیچ وقت نمی‌گویی مقام رسول اکرم (ص) را می‌خواهم، چون شما با توجه به سطح ادراک و معرفتتان از این مقام لذت نخواهید برد. به اندازه‌ای که در دنیا کمالات کسب کرده‌اید، لذت‌هایتان با آن متناسب خواهد بود. این را بدانید که در عالم آخرت، با این وجود اینقدر کمالات و ادراکات انسانی فوق‌العاده و بزرگ است که لذتهای انسانی هم بالا و برتر است. بنابراین هر انسانی در سطح ادراکاتش آخرین حد لذتهایش را به او می‌دهند. منتها آن چیزی که او اشتها دارد، با ادراکات و معرفت و منزلگاه علمی و معنوی او سازگاری دارد.

یک حدیث قدسی است که من پی‌گیری و جستجو کرده‌ام و موارد زیادی از طرق مختلف ذکر شده است. به عنوان حدیث قدسی از قول پیامبر اکرم (ص) نقل شده است. ماحصل این حدیث این است که خداوند می‌فرماید: <sup>۱</sup> ای بنده‌ی من، هر چه به تو امر کردم اطاعت کن، من جاودانه‌ام، تو را نیز جاودانه خواهم ساخت. بنده من، هر چه به تو امر کرده‌ام اطاعت کن، من هرچه را اراده کنم ایجاد شود، ایجاد می‌شود، و تو نیز هرچه اراده کنی، ایجاد خواهد شد. در روایت می‌گوید: «اجعلک مثلی» البته بعضی از افرادی که بعداً این روایت را خواندند، تشکیک کرده‌اند که «مثلی» است یا «مثلی»؟ ما دلیل متقن داریم که خداوند مثل ندارد، ولی مثل دارد. مثل، یعنی شبیه. «...لَیْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ...»<sup>۲</sup>؛ هیچ چیز مثل خداوند نیست. این معلوم و بدیهی است. اگر از پیغمبر خدا هم می‌پرسیدند: «...لَیْسَ

هر انسانی در سطح ادراکاتش آخرین حد لذتهایش را به او می‌دهند. منتها آن چیزی که او اشتها دارد، با ادراکات و معرفت و منزلگاه علمی و معنوی او سازگاری دارد.

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۸

۲- شوری آیه ۱۱

کَمَثَلِهِ شَيْءٍ...» یعنی چه؟ می فرمودند: یعنی خدا نظیر ندارد. اما در مورد «مَثَل»، قرآن کریم در دو مورد آن را تأیید می کند. یکی در سوره روم و دیگری در سوره نحل. می فرماید: «...وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»<sup>۱</sup> و «...وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ...»<sup>۲</sup>؛ خدا در آسمانها و زمین، مثل برتر دارد. «مَثَل» چیست؟ برای اینکه مطلب روشن شود، مثالی عرض می کنم. اگر آینه‌ای را در مقابل خورشید قرار دهید، خورشید در آینه می تابد. نگاه که به خورشید کنید، چشمتان را به شدت منفعّل خواهد کرد، خورشید را از داخل آینه هم ببینید، عین همین کار را خواهد کرد. یعنی شما نه می توانید به خود خورشید نگاه کنید، و نه به خورشید در آینه. این آینه در ذات محتاج خورشید است، اما در صفت عین خورشید است. در صفت با خورشید متحد است و در ذات با خورشید مختلف. به این می گویند: مَثَل خورشید. مَثَل خورشید، یک خورشید دیگر است، دو تا خورشید که نداریم. اما مَثَل خورشید این آینه است. امام معصوم و حجت خدا، وجودش عین آینه است. اگر چه مخلوق و محتاج خداست. در ذات غیر خدا و مخلوق است. کمالات خورشید مال خودش و کمالات آینه مال خودش نیست، اما در صفت یکی هستند. خورشید تَلَأُو می کند، آینه هم تَلَأُو می کند. انسان در آخرت مَثَل خداست. یعنی چه؟ خود این حدیث قدسی بیان کرده است: «أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ»؛ من تو را مَثَل خود قرار خواهم داد، من که به هر چیز بگویم باش، ایجاد می شود، «وَأَنْتَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ»؛ تو هم به هر چه بگویی باش، موجود می شود. یعنی

۱- روم آیه ۲۷

۲- نحل آیه ۶۰

اینکه: انسان طبق روایات و به اشاره‌ی آیات قرآن در بهشت، قدرت آفرینش دارد، می‌تواند خلق کند. چه چیز را خلق کند؟ هر چه را خواست. در سوره دهر می‌فرماید: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»؛ چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و [به دلخواه خویش] جایش می‌کنند. خیلی از مفسرین بی‌باکانه بگویند. خانم بانو امین، در اینجا مردانگی کرده! و گفته است. در کتاب تفسیر «مخزن العرفان» می‌گوید: انسان در بهشت، قدرت آفرینش دارد. راست هم می‌گوید و روایت هم همین را می‌فرماید. علامه طباطبایی<sup>(ه)</sup> با یک لطافت گفته و تصریح نکرده است. ایشان در توضیح این آیه: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»؛ چشمه‌ای که بندگان خدا، خودشان آن را جاری می‌کنند، فرموده: ظاهر آیه این است که جاری کردن چشمه، هیچ رنجی ندارد و جز اراده هیچ چیز دیگری نمی‌خواهد. معنای این چیست؟ یعنی به محض اراده کردن، چشمه جاری خواهد شد. خوب معنایش آن است که قدرت ایجاد دارد. کسی اراده کند که چشمه ایجاد شود، این یعنی قدرت آفرینش. منتها آفرینش به اذن خداوند. ابن عباس در توضیح همین آیه می‌فرماید: مراد این است که اهل بهشت، جهت این چشمه‌ها را به هر سمت و سویی که بخواهند، و اراده کنند عوض می‌کنند.

خواهر یکی از شهداء خواب عجیبی دیده بود. نوشته ایشان را من خواندم، برادر ایشان خیلی آدم بزرگواری بود و من هم ایشان را دیده بودم. از اولیاء خدا بود. کراماتی که این شهید در زمان حیاتش داشت، من در کمتر کسی دیده بودم. خیلی اهل ذکر، معرفت، سکوت و کم حرف زدن و

انسان طبق روایات و به اشاره‌ی آیات قرآن در بهشت، قدرت آفرینش دارد، می‌تواند خلق کند. هر چه را که خواست.

گزیده حرف زدن بود. خواهر ایشان، او را در خواب دیده بود؛ گفت: دیدم که برادرم مانند یک فرمانده، به این طرف و آن طرف می‌رود و حتی به اشیاء دستور می‌دهد. نه‌ری که همراهش بود، طبق دستور، مسیرش عوض می‌شد، این همان تجسم آیه: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» است. عالم آخرت، عالم عجیبی است. خدا به بنده مؤمن می‌فرماید: تو یک عمری، اراده‌ات را تحت اراده‌ی من گذاشتی، گفتی: خدایا اراده‌ی من اراده‌ی توست، هر چه تو بگویی، من هم همان را می‌گویم. حالا موقع جزا دادن است، حالا هر چه تو بگویی، من هم همان را می‌گویم. تو می‌خواهی چشمه خلق شود؟ من هم چشمه را خلق می‌کنم. می‌خواهی شکل قصرهایت عوض شود؟ اشاره کن تا من عوضش کنم. هر طور دلت می‌خواهد در این بهشت زندگی کن. پیغمبرگرامی<sup>(ص)</sup> می‌فرمایند: در بهشت نعمت‌های عجیبی است که نه هیچ چشمی دیده، نه هیچ گوشی شنیده و نه به عقل هیچ بشری خطور کرده است!! یا در همین سوره دهر می‌فرماید: «...وَذَلَّلْتُ قُطُوفَهَا تَذَلِيلًا»؛ چیدن میوه آن در نهایت رامی است. (این تذلیل هم مفعول مطلق است آن هم مفعول مطلق تأکیدی) این آیه چه می‌خواهد بگوید؟ نهایت رامی چیست؟

اوایل که تلویزیون آورده بودند، اگر می‌خواستید شبکه را عوض کنید، یا خاموش و روشن کنید، باید بلند می‌شدید و می‌رفتید نزدیک تلویزیون و این کار را انجام می‌دادید. بعد که دستگاه کنترل آمد، کار کمی راحت‌تر شد، با وجود این ممکن است باطری‌اش تمام شود، یا دستگاه خراب شود یا در فاصله دورتر عمل نکند، ولی نهایت راحتی چیست؟ این است که شما فکر کانال

دو را بکنید، تلویزیون برود روی کانال دو! فکر کانال سه کنید، برود کانال سه!! خوب، از این راحت تر؟! امکان ندارد، از این بالاتر در مورد راحتی قابل تصور نیست. در بهشت، اراده، مساوی با فعل است. علامه<sup>(ه)</sup> می فرماید: ظاهر آیه این است که چیزی جز اراده برای جاری شدن چشمه وجود ندارد. و البته می دانید که آیه اختصاص به چشمه ندارد. این نیست که بگوییم، پس طبق این آیه چشمه را بدون زحمت جاری می کند، چیزهای دیگر زحمت دارد. نه، این از باب ذکر یک مصداق است. دقت کنید که خیلی از مطالبی که قرآن در مورد بهشت آورده است، از باب ذکر مصداق است.

مَثَلِ اَعْلٰی چيست؟ آن مَثَلِي که از همه مَثَلِها برتر است. مصداق آن کيست؟ اهل بيت<sup>(ع)</sup>. در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «وَ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی»؛ شما مثل برترید. همه بهشتیان مثلهای خداوند هستند. اما برترین آنها (مَثَلِ اَعْلٰی) همان اهل بیتند. تردیدی هم در آن نیست. همه انبیاء مَثَلِ خدايند. پس «مَثَلِ خدا» وجودی است مخلوق، اما متحد با خدا در صفات. ذات غیر خدا، صفات متحد با صفات خدا. همان مثل آینه را که در ذهن بیاورید، خیلی ساده می شود. آینه در صفت درخشندگی با خورشید یکی است، اما در ذات، خورشید کجا و آینه کجا!! صفت رحمت الهی در وجود امام زمان<sup>(عج)</sup> جاری است. لطف خدا در وجود آن حضرت متجلی است. قدرت خداوند، در وجود امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> متجلی بود. او یدالله است. بصیرت الهی در وجودش متجلی بود. اما علی<sup>(ع)</sup> مخلوق خداست. با این توصیف حد غلو معلوم می شود.

مثل خدا موجودی  
است مخلوق، در عین  
حال متحد با خدا در  
صفات.

امام صادق<sup>(ع)</sup> فرمودند:<sup>۱</sup> ما را مخلوق بدانید بعد از آن در مورد ما هر چه بگویید غلو نیست. حد غلو معلوم شد. غلو این است که امام را از حد مخلوق بودن، یک قدم بالاتر ببریم تا مرحله الوهیت. اگر وارد مرحله الوهیت شوید، غلو می‌شود. مثل این بحث فنایی که برخی از این درویشان و صوفی مسلکان می‌گویند، ماشیعیان این چیزها را قبول نداریم. بلکه معتقدیم فنا در صفت واقع می‌شود، نه در ذات. مثل قطره و دریا نیست. این نیست که بگوییم انسان مانند قطره که به دریا می‌پیوندد، با دریا یکی می‌شود، نعوذبالله با فنا شدن، با خدا یکی می‌شود، پس اگر با خدا یکی شود، یک چیزی به خدا اضافه می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر بگوییم اضافه شد، معلوم می‌شود که خدا ناقص بوده است!! اگر بگوییم نشد، پس چه فرقی می‌کند!! فنایی که گفته‌اند، فنا در صفات است؛ یعنی انسان در صفت با خداوند متحد می‌شود، اما در ذات همچنان مخلوق است. این آن فنایی است که شیعه به آن معتقد است.

اینکه امام فرمود: ما دست خداییم، اتحاد در صفت قدرت؛ ما چشم خداییم، اتحاد در صفت بصیرت؛ ما گوش خداییم، اتحاد در صفت سمیعیّت؛ ما رحمت خداییم، اتحاد در صفت رحمت است. اما نگفته‌اند ما خود خداییم. گفته‌اند: ما بنده‌ی خداییم. ما را مربوب بدانید، «وَقُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ»؛ هر چه دلتان خواست بگویید، غلو نکرده‌اید. پس حد غلو در اینجا معلوم می‌شود.

خداوند برای مؤمنین هم این مقامات را در نظر گرفته است، منتها می‌گوید: شما حالا نماز بخوانید، روزه بگیرید. یک عده‌ای هم می‌گویند اینقدر که نماز خواندید به کجا رسیدید؟ بگو فردا

به تو خواهیم گفت، فعلاً در حساب بسته است. بگذار باز شود، آن وقت معلوم می‌شود آنهایی که اینقدر نماز خواندند، به کجا رسیدند. در هواپیمایی نشستهایم، مثلاً دارید به قاره آمریکا می‌روید، با سرعت هزار کیلومتر، لحظه حرکت معلوم نیست، خیال می‌کنید ایستاده است، می‌گویید: این هواپیما اینقدر صدا کرد، به کجا رسید؟! بعد از چند ساعت، می‌فهمید که چند هزار کیلومتر مسافت را طی کرده‌اید. نماز مثل هواپیماست. گاهی ممکن است خسته شوید و بگویید این همه نماز خواندیم به کجا رسیدیم؟ خداوند در حال ذخیره کردن اینها برای شماست. همین نمازها و روزه‌ها، آن قدرتها و لذتهای اخروی را ایجاد خواهد کرد.

نکته‌ای در مورد رنج باقی مانده است، که باید عرض کنم. در دنیا کمالات با رنج به دست می‌آید، اما در آخرت با لذت بدست می‌آید، در دنیا لذتها باعث می‌شود که انسان کمالات را از دست بدهد، حتی لذت‌های حلال. شما می‌گویید یک روز می‌خواهیم برویم تفریح، گناه که ندارد. برویم مثلاً در فلان روستا و تفریح کنیم. دور هم بنشینیم و گپی بزنیم، دروغ و غیبت هم نمی‌کنیم، آقایی گفت نه من امروز می‌خواهم بنشینم و سیصد چهارصد تا حدیث بخوانم، یا نه، فلان زبان خارجه را یاد بگیرم یا چند غزل را حفظ نمایم، یک استادی پیدا کردم تا فلان رشته را به من یاد دهد، شما رفتید ده و غذاهای الوان خوردید و از کوه و مناظر هم استفاده کردید و شب هم شارژ و سرحال برگشتید. وقتی برگشتید می‌بینید این آقا با رنج و زحمت کلی حدیث حفظ کرده است، مثلاً نیم جزء قرآن حفظ کرده است، حالا شما گناهی نکرده‌اید، اما یک کمال را از دست داده‌اید. یعنی این لذت با اینکه لذت حلال هم بوده است، حداقل ضررش این بود که کمالی برای شما نیاورد. اما این آقا که رنج کشیده، این رنج به صورت کمال، ماندگار شد. اینهایی که در دنیا

در دنیا کمالات با رنج به دست می‌آید و لذتها در دنیا باعث می‌شود که انسان کمالات را از دست بدهد. اما در آخرت کمالات با لذتها بدست می‌آید.



به قهرمانی در رشته‌های مختلف رسیده‌اند یا دانشمندان علوم مختلف، همه با رنج دست و پنجه نرم کرده‌اند. این افراد می‌گویند این کمالات، حاصل رنج‌هایی است که برده‌ایم، حاصل شب زنده‌داری‌ها، ریاضت‌ها و زحمت‌های ما بوده است. اگر بپرسیم بهترین دوران عمرتان چه موقع بوده است؟ می‌گویند آن لحظاتی که بیشتر به خاطر مطالعه و درس و بحث رنج کشیده‌ایم، وقتی یادمان می‌آید، لذت می‌بریم. آن لحظاتی هم که دنبال خوشگذرانی بودیم، وقتی یادمان می‌آید رنج می‌بریم، چون جایش خالی است. چیزی یاد نگرفتیم و کاری از پیش نبردیم.

در دنیا کمالات انسانی حاصل رنج‌هاست، (البته نه هر رنجی) و هیچ کمالی بدون رنج حاصل نمی‌شود. امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> می‌فرمایند: «لَا يَنَالُ خَيْرٌ خَيْرَ إِلَّا بِشَرٍّ»؛ هیچ کمال و خیری بدست نمی‌آید مگر از مجرای شری. (شر منظور رنج است، نه شر به معنای بد). در بهشت برعکس است. حدیثی هم از امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> است که فرمودند: چقدر فرق است بین دو عمل، (گناه و طاعت) آن گناه لذت بخشی که لذتش تمام شد و عذابش ماند، آن عمل حسنه‌ای که رنجش گذشت و پاداشش ماند. رنج‌های دنیا در مسیر کمال باعث کمالات می‌شوند. در بهشت برعکس است. با لذت، کمال به دست می‌آید.

فرض کنید شخصی از خوردن (نعوذبالله) مشروبات الکلی یک لذت آنی ببرد. بعدش چه چیز به جای آن می‌ماند؟ یک خلأ روحی و جسمی، اما در بهشت یک جرعه‌ی شراب بهشتی نه تنها لذت دارد، بلکه لذتش به صورت کمال می‌ماند. برای روشن شدن مطلب یک مثال می‌زنم. آقای هزار ساعت درباره موضوعی مطالعه نموده است، به اندازه هزار ساعت چیز یاد گرفته، هزار ساعت رنج کشیده است، اما صد هزار بلکه دویست هزار ساعت لذت همراهش است. آن آقای فوق تخصصی که تیغ جراحی را برمی‌دارد و قلب انسانی را عمل جراحی می‌کند و انسانی را از مرگ نجات

می‌دهد، چه لذتی می‌برد! کسی که زبانهای مختلف را یاد دارد، هر جای دنیا که برود، راحت می‌تواند صحبت کند، این لذت ندارد؟ این لذت است. از کجا به دست آمد؟ از همان رنجها. یعنی رنجهایی که در دنیا می‌کشید، لذتهایش، نقد همراهتان است. اما در آخرت لذتهایی که بردید، دیگر از بین نمی‌رود. به صورت کمال دائماً در وجود مؤمن خواهد ماند. حال ببینید بین این لذت و آن لذت چقدر تفاوت است!! لذتهای دنیا، نهایت چیزی که از آن باقی می‌ماند یک خاطره و خیالی است. بعضی‌ها با همین خاطرات زندگی می‌کنند. خاطراتش را در دفترچه ثبت می‌کند، یکبار دیگر آنها را مرور می‌کند، و با خیال زندگی می‌کند. اما آن انسانی که با رنج، کمالات انسانی را بدست آورده است، با لذت واقعی در حال زندگی کردن است، فعلاً او لذت می‌برد از اینکه این کمال را دارد.

در بهشت، لذتها فانی نمی‌شوند. هر لذتی که آمد، تا همیشه خواهد ماند. هر چه انسان بیشتر بماند، تراکم لذتها در وجودش بیشتر خواهد شد. سعه‌ی وجودی و تقریبش هم بیشتر خواهد شد. چطور است که در اینجا هر کس هنر و کمالی را کسب نماید، هر چه سطحش بالاتر رود، انبساطش بیشتر می‌شود. شما بروید در کلاس درس عرفان. استادی مانند علامه، استادتان باشد. هر جمله‌ای که می‌گوید، ابتهاج شما بیشتر خواهد شد. این لذت با شما می‌ماند. در آخرت لذتها این کار را می‌کنند. دیگر لازم نیست شما رنج ببرید و به کمال برسید. با لذت به کمال خواهید رسید. بنابراین لذتهای آخرت لغو نیستند. پس اگر کسی گفت آنجا برویم و مرتب لذت ببریم، چه فایده‌ای دارد؟ این شخص فکر دنیایی می‌کند که این حرف را می‌زند. این شخص فکر کرده که لذتهای آخرت هم مانند لذتهای دنیا است. اصلاً سنخ لذتهای آنجا از سنخ لذتهای دنیا نیست.

رنجها در دنیا سه نوعند:

۱- رنجهایی که نه همیشگی اند و نه همگانی؛

مانند رنج فقر و فقیری، نه همگانی و نه همیشگی است. آدم فقیر ممکن است حادثه‌ای پیش آید و غنی شود. این نوع رنجها خیلی شدید است، نگاه می‌کند و می‌بیند دیگران این رنج را ندارند. آقای سرما خورده بود، با حالت جدّیت گفت: من خیلی ناراحتم. گفتیم: چون سرما خوردی؟ گفت: نه، چون می‌بینم مردم با سلامتی و راحتی دارند راه می‌روند و من بیمارم خیلی ناراحتم. شوخی هم نمی‌کرد بلکه با جدّیت این حرف را می‌زد.

۲- بعضی رنجها همگانی است، اما همیشگی نیست.

مانند رنج پیری. پیری همگانی هست، ولی همیشگی نیست. هر که می‌خواهد پیر نشود، باید جوان مرگ شود!! راهی هم ندارد. بخواهد سن بالا داشته باشد، باید پیر شود. ولی این رنجها کمتر انسان را ناراحت می‌کند. وقتی پیر شد، می‌گوید: خوب ما پیر شدیم، بقیه هم پیر می‌شوند. گفته بود: «الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ»؛ بلا که عمومی شد، گوارا می‌شود. وقتی وبا آمد و همه مُردند، می‌گوید بچه ما مُرد، بچه همسایه هم مُرد، خیلی ناراحت نمی‌شود. ولی اگر قرار باشد بین همه، فقط بچه او بمیرد، خیلی ناراحت می‌شود.

۳- رنجهایی که هم همیشگی هستند و هم همگانی.

این رنجها تا زمانی که انسان در آن است، احساسش نمی‌کند. زمانی که از آن بیرون آید، احساسش می‌کند. مثال: به شما بگویند از امروز ما قدرت طی الارض به شما می‌دهیم؛ یعنی شما قدرت دارید هر جای دنیا که اراده کردید، قدم گذارید. نه بلیط می‌خواهید، نه عکس و گذرنامه

رنجها در دنیا سه

نوعند:

۱- رنجهایی که نه

همیشگی اند و نه

همگانی.

۲- بعضی رنجها

همگانی است، اما

همیشگی نیست.

۳- رنجهایی که هم

همیشگی هستند و

هم همگانی.

می خواهد. الان اراده کنید در مکه مکرمه با یک دست لباس احرام، احرام ببندید و بروید داخل صف حجاج. حج هم تمام شد، برگردید سرجایتان! خیلی برای شما لذت بخش است. یکسال هم اینجوری باشید. بعد از یکسال بگویند دیگر بس است، باید مثل قبل شوید. فریادتان بلند خواهد شد، می گویند من نمی توانم اینطور زندگی کنم! می گویند: شما که قبلاً همین گونه زندگی می کردید. می گویند: من در رنج گشوده بودم و خودم نمی دانستم. الان فهمیدم که این رنج بوده است، من اسیر مکان بودم، شما می خواهید دوباره من را اسیر مکان کنید؟! ما از روزی که به دنیا آمده ایم، همه در همین رنج بوده ایم. از اول تا آخر هم بوده ایم و احساس هم نخواهد شد. چه زمانی احساس خواهد شد؟ وقتی که از آن بیرون بیایید.

من مثالی دیگر ذکر کنم: فرضاً زنی قاچاقچی مواد مخدر بوده، به حبس ابد محکومش کردند، این زن باردار بود، بعد در همان زندان وضع حمل کرد و بچه اش را به دنیا آورد و بزرگش کرد و بچه هم ۱۵-۱۶ ساله شد. «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيْمَانِ»؛ حب وطن از ایمان است. این بچه زندان وطنش است، آنجا را دوست دارد. می گویند بیا برو بیرون. می گوید می خواهید من را از وطنم آواره کنید؟! بعد یک روز با زور او را از این زندان بیرون می برند. یک وقت وارد شهر می شود، می گوید: عجب شهر زیبایی!! چه وسعتی!! ما کجا زندگی می کردیم و نمی خواستیم بیرون بیاییم. بالاخره دو سه ساعت او را به سینما و تفریح می برند، لباس نو برایش می خرند، بعد از مدتی می گویند حالا بیا برگرد به زندان. شروع به گریه می کند که برای چه به زندان برگردم؟ می گویند تو که می گفتی زندان وطنم است، من در اینجا خوش هستم. می گوید: من از روزی که زاده شدم، در این رنج بودم، نمی دانستم اینجا چه خبر است! وقتی خارج شدم، فهمیدم چه رنجی بوده است!! قرآن

می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»<sup>۱</sup>؛ ما نوع انسان را در رنج آفریدیم. در بهشت هیچ کدام از این سه دسته رنج وجود ندارد. اصلاً جنس رنج وجود ندارد. شما می‌توانید تصور کنید چه جهانی است؟! امکان دارد بتوانید تصور کنید؟

«وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ...»<sup>۲</sup>؛ سپاس آن خدایی که هرچه حزن و اندوه بود، از ما بُرد. «الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ»<sup>۳</sup>؛ آن خدایی که ما را از فضل خودش در سرای ابدیت جای داد، «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا تُغُوبٌ»<sup>۴</sup>؛ در آن جهان هیچ رنج و هیچ تعبى به ما نمی‌رسد. اصلاً جنس رنج در عالم آخرت وجود ندارد. این هم یکی از ویژگی‌های عالم آخرت است.

در اینجا به چند سؤال پاسخ می‌دهیم:

۱- آیا شرکت در جمع دراویش اشکال دارد؟

اینگونه مجموعه‌ها مبشر به خیری نیستند و اصلاً نیازی هم به این جمعها نیست و خیلی از اینها را ما دیدیم و شنیدیم که آدمهای منحرفی هستند، یکی از شاگردان علامه (که علامه در بعضی از مأموریت‌های علمی ایشان را می‌فرستاد و در مناظرات با فرقه‌های ظالمانه آدم قوی بودند) می‌گفتند: من در تهران در جمع دراویش حضور یافتم و به رئیس و بزرگشان گفتم: شما چرا نماز نمی‌خوانید؟ گفت: نماز مرکبی برای سیر به سوی خداست و وقتی شما به مقصد رسیدی دیگر

۱- بلد آیه ۴

۲- فاطر آیه ۳۴

۳- فاطر آیه ۳۵

در بهشت هیچ کدام از این سه دسته رنج وجود ندارد. اصلاً جنس رنج وجود ندارد.

سوار مرکب نمی شوی، شما از اینجا سوار اتوبوس می شوی می روی تهران به تهران که رسیدی پیاده می شوی، ما از مرکب نماز پیاده شدیم، ما واصل شدیم. گفتم: شما بالاتری یا علی بن ابیطالب (ع)؟ گفت: من خاک پای علی هستم، گفتم: علی (ع) کجا کشته شد؟ گفت: در محراب، گفتم: چه کار می کرد؟ بی جواب ماند، گفتم: آیا شما از علی (ع) و پیغمبر (ص) واصل تر هستی؟ آقایان ادعایشان اینگونه است، شرکت در این جمعها عاقبتش بعضی کارهایی است که انسان از گفتنش هم شرم دارد، البته ما نمی گوییم هر کس در لباس درویشی رفت منحرف است.

۲- در بهشت هیچگونه رنجی نیست پس چرا می گویند انسان در آنجا حسرت می خورد که چرا اعمال نیک بیشتر ندارد؟

بله مثلاً روایتی داریم که اهل بهشت از هیچ چیز به اندازه ایام غفلتشان حسرت نمی خورند. تحسّر دارند به اینکه در دنیا غافل بودند یا در ایامی غفلت داشتند. ما دلیل قطعی داریم که در بهشت رنج نیست، اولاً خود قرآن می فرماید که در بهشت رنجی وجود ندارد، دلیل عقلی هم داریم، چون اگر قرار باشد در بهشت رنج باشد خوب این نقض غرض است، خدا بهشت را برای پاداش دادن آفریده است، بهشت را آفریده برای اینکه انسانهای مؤمن خوش باشند و لذت ببرند. اگر قرار باشد رنجی باشد و عذابشان دهد، این نقض غرض خداست و با این کار اراده خدا مغلوب شده. در حالیکه خدا عزیز است، عزیز یعنی کسی که اراده اش شکستناپذیر است. آیات و روایات هم همین را گواهی می دهند، بنابراین امثال این روایت باید تأویل شوند؛ یعنی بدانیم جایگاهشان کجاست؟ ظاهراً این است که بهشت، بهشت برزخی است، احتمال زیاد بهشت برزخی است که در آنجا حسرت برای همه انسانها وجود دارد، حتی نیکوکارانی که هیچ عذابی

ندارند، حسرت لحظات غفلت در بهشت برزخی اذیتشان می‌کند که ای کاش این لحظات غفلت در زندگی‌مان نبود، ای کاش این کمال را هم به دست آورده بودیم و اگر واقعاً کسی دلیلی پیدا کند که این روایت مربوط به عالم آخرت و بهشت بعد از قیامت است که من ندیدم و بعید هم می‌دانم که روایتی به این صراحت داشته باشیم نهایتش این است که این حسرت، حسرت به معنای رنج نیست. یک نوع حالت و کیفیتی است که برای ما قابل تصور نیست؛ چون ما دلیل قطعی داریم که رنجی در بهشت وجود ندارد.

### آزادی مطلق در بهشت:

بحث ما بحث آزادی مطلق در جهان دیگر است. در هیچ جای دنیا آزادی مطلق وجود ندارد. آیا شما می‌توانید تصور کنید، بگویند ما یک شهری درست کنیم که هیچ محدودیتی در آن نباشد، هر کس هر کار دلش خواست انجام دهد، چنین چیزی امکان دارد؟ شما بیایید در یک حوزه، (ما نمی‌گوییم در همه حوزه‌ها، در حوزه مسائل حقوقی، در حوزه مسائل جنایی، در تصرفات، این‌ها را نمی‌گوییم) فقط در حوزه راهنمایی و رانندگی؛ اداره راهنمایی و رانندگی اعلام کند امروز صبح برای تفریح چراغ قرمز و چراغ سبز و عبور ممنوع، همه را برمی‌داریم، فکر کنم تا بعد از ظهر قبرستان دیگر جا نباشد آدم خاک کنند، آیا چنین چیزی امکان دارد؟ به کسانی که مدعی هستند و می‌گویند ما به بشر آزادی دادیم، می‌گوییم: یعنی در کشور شما هر کس هر کار بخواهد می‌تواند انجام دهد؟ در خیابان هر طرف خواست رانندگی کند، آیا می‌تواند؟ به مال هر کس خواست دست دراز کند شما اجازه می‌دهید؟ می‌گوییم پس آزادی مطلق نیست. اصلاً زندگی دنیا

با آزادی مطلق سازگاری ندارد. آزادی مطلق مال آنجاست. دنیا عین خطوط مورب و آخرت عین خطوط موازی است. دو تا خط وقتی مورب باشند در آخر به هم برخورد می‌کنند، اما ده تا خط موازی هیچ وقت به هم برخورد نمی‌کنند.

فرض کنید در جاده‌ای، هزار تا ماشین دارند حرکت می‌کنند، همه با سرعت صد کیلومتر، جاده هم صاف صاف همه هم با فاصله پنجاه متر، اگر تا صبح ابد هم این ماشین‌ها همین‌طور بروند، به هم نمی‌خورند. چه موقع تصادف پیدا می‌شود؟ آن وقتی که یکی از آن طرف می‌آید، یکی از این طرف، یکی سبقت می‌گیرد، یکی تند می‌رود یکی کند می‌رود، یکی می‌خواهد بایستد یکی می‌خواهد حرکت کند. آخرت هم مثل خطوط موازی و همسو است. اصلاً جنس تزاخم در آن وجود ندارد. اینجا شما همسایه‌تان می‌گوید چرا آجر جلوی خانه خالی کردی؟ می‌گویید: می‌خواهم یک طبقه دیگر هم بالای خانه‌ام بسازم و اجاره بدهم تا کمک خرج زندگیمان شود. می‌گوید: من نمی‌گذارم بسازید، می‌گویید: شما بیخود کردید. مال خودم است، خانه خودم هست، چهار دیواری اختیاری و دعوا شروع می‌شود. از یک طرف نفع شما در این ساختن است و از طرف دیگر ضرر او در ساختن شماست؛ به این می‌گویند تزاخم. شما نگاه کنید ببینید همه جای دنیا همین‌طور است، سراسرش تزاخم است. بنابراین بشر مجبور است برای اینکه جلوی این تزاخم‌ها را بگیرد قانون وضع کند. قانون یعنی چه؟ یعنی ترمز، یعنی تا اینجا حق شماست و از اینجا حق نداری بیشتر بروی، این محدوده برای شماست و از این محدوده بیرون نباید بروی. اینجا خانه شماست در این خانه بی‌اجازه برو اما در خانه‌های دیگر حق نداری بروی. فقط شما در یک خانه یا دو خانه می‌توانی بروی بقیه ممنوع، اگر رفتی داخل خانه مردم، به عنوان متصرف

دنیا عین خطوط مورب و آخرت عین خطوط موازی است. دو تا خط وقتی مورب باشند در آخر به هم برخورد می‌کنند، اما ده تا خط موازی هیچ وقت به هم برخورد نمی‌کنند.



عدوانی مجازات خواهند کرد. کجای این آزادیست؟ انسان فطرتش آزادی مطلق می‌خواهد، آزادی‌طلبی یک گرایش فطریست. انسان از اسارت و زندانی شدن و اینکه محدود باشد، بدش می‌آید. فطرتاً طالب آزادی مطلق است. منتها منطق دین به ما اینگونه می‌گوید: من پزشک شما هستم نسخه برایتان پیچیدم. نسخه به شما می‌گوید: که آقا یا خانم، شما به خاطر رهایی از مریضی، مدتی باید آزادی‌ات را کنار بگذارید. همه غذایی نخوری، همه کاری نکنی، تحت درمان باشی طبق دستور پزشک غذا بخوری تا خوب شوی، وقتی خوب شدی آزاد هستی و هر غذایی دلت خواست می‌توانی بخوری. خدا می‌فرماید که اگر می‌خواهی به آزادی مطلق برسی، باید به این نسخه عمل کنی، لازمه‌اش این است که یک سری چیزها را نبینی، یک سری غذاها را نخوری. یک سری حرف‌ها را نزنی؛ یک سری اعمال را انجام ندهی؛ یک سری اعمال را انجام بدهی؛ به خاطر رسیدن به آزادی نامحدود، این آزادی را فعلاً محدود کنی. این منطق دین است. اما جهان آخرت به گونه‌ای آفریده شده که اصلاً جنس تزاحم در آن وجود ندارد. نه اینکه بگوییم حالا چون بهشتی‌ها رفیق هستند با هم دعوایشان نمی‌شود. نه اصلاً این طور نیست. قصه آخرت قصه خط‌های موازیست. اصلاً وضعیت چینش اجزا در آن عالم طوری هست که آزادی هیچ کس با آزادی دیگران درگیر نخواهد شد. در حالیکه دنیا این طوری نیست. چه بسیار است که آزادی من با آزادی شما تزاحم پیدا کند. در علم حقوق هم می‌گویند: حد آزادی تا جاییست که آزادی دیگران را خراب نکند که البته ما این تعریف را محدود می‌کنیم. آنها توسعه‌اش می‌دهند و می‌گویند: اگر کسی شراب خورد و عربده کشید به شما ربطی ندارد. ما می‌گوییم: این دارد با همین کار در واقع تیشه می‌زند به آزادی دیگران. آن خانمی هم که بدحجاب به خیابان می‌آید،

جهان آخرت به گونه‌ای آفریده شده که اصلاً جنس تزاحم در آن وجود ندارد.

هزار تا مفسده درست می‌کند، دارد در واقع آزادی آن کودکی را خراب می‌کند که فردا به خاطر طّنازی همین خانم بین مادرش و پدرش اختلاف افتاد و کار به طلاق کشید. این فرد دارد آزادی را خراب می‌کند. منتها غربی‌ها قبول ندارند، اینجا ترمز می‌کنند، می‌گویند: نه این دیگر به شما ربطی ندارد. ما نمی‌خواهیم در مورد محدوده حقوقی و آزادی دنیایی بحث کنیم، منتها تعریف را به یک نوعی اجمالی می‌پذیریم. می‌گویند: آزادی شما تا جاییست که آزادی دیگران را خراب نکند. می‌گوییم خوب در آخرت که اصلاً تزاممی نیست. آزادی انسان آزادی مطلق است.

چهارمین ویژگی که در مورد بهشت (قبلاً توضیح داده بودیم) این بود که: در برزخ کمال هست، آن روایاتی که عرض کردیم پرونده انسان بسته نمی‌شود که در بعضی از آن روایات سه مصداق آورده بود: فرزند صالح، صدقه جاریه، چاه آبی را که انسان حفر کند، درختی که بکارد و اینها به عنوان مصادیقی بود که وقتی انسان مرد در پرونده‌اش همچنان ثوابش وارد می‌شود. روایاتی که بیان می‌کرد به مؤمنانی که دستشان در دنیا به یادگیری قرآن نرسید در آخرت به آن‌ها قرآن یاد می‌دهند، پس معلوم است راه کمال در برزخ بسته نمی‌شود. در جهان آخرت یعنی بعد از عالم برزخ هم کمال وجود دارد. یکی از آن کمال‌ها، سلام‌های الهی است. آن سلامی که خدا به بهشتیان می‌دهد کمال آور است. قرآن می‌فرماید: «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا»؛ در آنجا نه بیهوده‌ای می‌شنوند و نه [سخنی] گناه‌آلود\* سخنی جز سلام و درود نیست.

یکی از کمالهایی که خداوند به بهشتیان در جهان آخرت می‌دهد، سلامی است که به بهشتیان عرضه می‌شود.

این ترجمه‌های همین طوری که ما بدون تفسیر می‌خوانیم، می‌گوییم: یعنی چه؟ آن جا بهشتیان نشستند، حرف لغو که نباید بزنند، بازار غیبت و خنده و اینها هم که داغ نیست، بنشینند مرتب به هم سلام کنند، این چه زندگی شد؟ این چه رفاقتی شد؟ مادام او بگوید: سلام، او هم در جواب بگوید: سلام علیکم، چند لحظه صبر می‌کنند، دوباره آن طرف بگوید: سلام، او هم بگوید: سلام علیکم، این بهشت مزه‌ای ندارد، نه اینطور نیست. اتفاقاً خنده آن جاست، اینقدر خدا به بهشتیان ذوق می‌دهد که زیباترین لطیفه‌ها به ذهنشان می‌آید و به هم می‌گویند و قاه قاه می‌خندند. خدا رحمت کند شهید صدوقی<sup>(ه)</sup>، ایشان تعبیر می‌کرد که اینقدر صدای خنده‌شان بلند است که اهل جهنم هم می‌فهمند. آن جا دیگر صدای قهقهه هیچ کراهتی ندارد. پس چیست معنای این سلام‌ها و سلام خدا که در قرآن می‌فرماید: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ»، البته سلام‌های دنیایی اگر از روی اخلاص باشد تأثیر عینی دارد، یعنی محبت را زیاد می‌کند. آثار دیگری هم دارد اما سلام‌های بهشت متفاوت است. من برای اینکه مطلب روشن شود نمونه‌هایی عرض را می‌کنم.

قرآن در مورد صابران می‌فرماید: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»؛ صلوات و رحمت خدا بر این انسان‌ها (صابران) و این‌ها اهل هدایتند. معلوم است سلام و رحمت خدا هدایت می‌آورد، این اثر صلوات است. باز در سوره احزاب می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ خدا و فرشتگان بر شما مؤمنین صلوات می‌فرستند تا شما را از

۱- بقره آیه ۱۵۷

۱- احزاب آیه ۴۳

سلام‌های دنیایی اگر از روی اخلاص باشد تأثیر عینی دارد، یعنی محبت را زیاد می‌کند.

ظلمت‌ها خارج کنند و به سوی نور ببرند. معلوم است که تأثیر عینی صلوات خدا در دنیا افزونی هدایت است، پس اثر دارد؛ یعنی صلوات الهی و فرشتگان اثر دارد، صلوات مؤمنان هم اثر دارد. در جای خودش هم بزرگان ما ثابت کردند که صلواتی که شما بر محمد (ص) و آل محمد (ص) می‌فرستید اثر دارد. در قرآن نام شش یا هفت پیامبر را در سوره صافات می‌برد و در آخر که می‌خواهد به اوج برساند می‌گوید: «سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ»؛ درود بر ابراهیم باد. بعد می‌فرماید: «كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ»<sup>۲</sup>؛ اینطور نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. پاداش اینطور است؟ بله، تو نمی‌دانی چقدر پاداش در آن است، الان پیدا نیست. آن سلامی که بهشتیان به هم می‌دهند هر کدام فتح باب نعمت‌های جدید است. با هر سلام، درهایی باز می‌شود که تا حالا باز نشده بود. هر سلام بهشتیان، نعمت‌هایی نویی می‌آورد که تا حالا نبوده. به خاطر هر سلام باب لذت‌هایی باز می‌شود که تا الان نبوده کما اینکه تمثل این سلام‌ها در این دنیا افزونی هدایت است. همانطور که تمثل لعنت، دور شدن از هدایت است.

«وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَلَا اِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ اَلَا بَعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُوْدٍ»<sup>۳</sup>، (و [سرانجام] در این دنیا و روز قیامت لعنت بدرقه [راه] آنان گردید آگاه باشید که عادیان به پروردگارشان کفر ورزیدند هان مرگ بر عادیان قوم هود) همان لعنت بر قوم فرعون است و همان معنای لعنت را دارد، لعنت دوری

با توجه به روایات در می‌یابیم که تأثیر عینی صلوات خدا در دنیا افزونی هدایت است.

آن سلامی که بهشتیان به هم می‌دهند هر کدام فتح باب نعمت‌های جدید است.

۲- صافات آیه ۱۰۹

۳- صافات آیه ۱۱۰

۱- هود آیه ۶۰

می آورد. خداوند به حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup> سلام می دهد، به آل یاسین سلام می دهد: «سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ»<sup>۱</sup>، بعد هم می فرماید: «اِنَّا كَذَلِكِ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»<sup>۲</sup>؛ ما نیکوکاران را اینگونه پاداش می دهیم. یعنی سلام به عنوان پاداش. معلوم می شود که سلام، سلام خشک و خالی نیست. نتیجه ای که می گیریم این است که در بهشت هم سلام هست و سلامها کمال می آورند که ثابت شد.

مدعا این بود که درعالم آخرت کمال ادامه دارد، این هم دلیلش. «سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ»<sup>۳</sup>؛ درود بر نوح در همه عالمها. بعد می فرماید: «اِنَّا كَذَلِكِ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ». عجیب است که بعد از تمام سلامهای سوره صافات خدا می فرماید: اینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم. پس معلوم می شود در سلام چیزی هست، یک کمالی در آن است. پس معلوم است که در آخرت کمال وجود دارد، چون در بهشت هم این سلامها هست. پس کمال در عالم آخرت قطع شدنی نیست که من هم مصادیق و مثالهایش را عرض کردم. این که با لذتها کمالها به دست می آید و لذت بدون کمال لغو است. به قول یک نفر که می گفت: مگر آن جا تنبلخانه شاه عباس است که بخورند و بیاشامند و راه بروند. واقعاً اگر ما دنیایی فکر کنیم همین است، یعنی اگر لذتش مثل لذت دنیا باشد اشکالش واقعی و وارد است اما لذت های اخروی کمال آور است، هر لذتی انسان را بالا

---

۲- صافات آیه ۱۳۰

۳- صافات آیه ۱۳۱

۴- صافات آیه ۷۹

می‌برد. این است که هیچ وقت از لذت‌ها سیر نمی‌شوند و لذت‌ها کهنه نمی‌شوند و ادامه کمال با لذت است برخلاف روال دنیا.

### **عظمت لذت‌های بهستی:**

روایات خیلی عجیب است، گاهی وقت‌ها اینقدر روایات عجیبند که فوق طاقت و تحمل انسانی هستند. ما مجبوریم این روایات را با توجیه بگوییم چون اگر همینطور بخوانیم مثل این است که یک نفر بگوید من گرسنه‌ام یک مشت نخود و لوبیا و عدس را بریزند در دهانش و بگویند فرو بده و بعد به او یک پارچ آب بدهند و بگویند: بخور، این شد آش. بعضی از روایات ما باید طبخی و سنگشور شوند؛ چون سنگ احادیث متروک و مجعول هم در آن است، خیلی مشکل است که حدیث را طوری ارائه کنی که هم غذای طبخ شده باشد و هم سنگ در آن نباشد. کار ما نیست مگر این که خدا عنایت کند و بتوانیم احادیث را طوری بخوانیم که انشاء... با عقل شما تزاخم پیدا نکند چون در اسلام هیچ چیزی که معارض با عقل سلیم و قطعی باشد وجود ندارد. ممکن است چیزی بگویند که عقل ما نتواند بفهمد ولی این که با بداهت عقلی مخالف باشد اصلاً ما چنین چیزی در اسلام نداریم، هیچ چیز نداریم، هر چیز شریعت اسلام گفته عقل هم تأیید می‌کند. اول عقل می‌نشیند بعد هر چه اسلام گفت تأیید می‌کند. ولی اگر نگفته بود خیلی از چیزها را نمی‌فهمید.

روایتی از پیامبر گرامی است که حضرت فرمودند: یا علی! خدا در بهشت نعمت‌هایی را آفریده که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به عقل کسی خطور کرده، خیلی حرف عجیبی است. حالا کمی آمادگی پیدا شد، یک پله بالاتر می‌رویم، حواس انسان در این دنیا خیلی محدود است، نه طاقت

لذت‌های خیلی بالا را دارد و نه طاقت رنج‌های خیلی بالا، گویی که رنج‌ها و لذت‌های دنیا خیلی عجیب نیستند؛ مثلاً اگر کسی را خیلی سخت شکنجه کنند، بیهوش می‌شود؛ یک ضربه محکم بزنند توی سرش، بیهوش می‌شود و دیگر چیزی نمی‌فهمد. لذت‌ها هم همینطور است، به خاطر بعضی خبرهای خوشحال‌کننده فرد سخته کرده و مرده، تحمل لذتش را نداشته است. چشم انسان نور زیادی ببیند بسته می‌شود، در تاریکی عاجز می‌شود، اگر بر تن انسان آب ۴۵ درجه بریزند می‌گوید داغ است؛ آب ۳۰ درجه می‌گوید سرد شد، با همین ۱۵ درجه فاصله سردش می‌شود. انسان در همه حواسش ضعیف است اما در آخرت اینقدر این حواس قوی هستند که روایات حیرت‌آور است، چشم انسان فوق‌العاده قویست؛ گوش انسان فوق‌العاده قویست؛ ذائقه انسان قویست.

من چند روایت می‌خوانم که همه‌اش درست است و وعده خدا حق است. یک روایت می‌فرماید: انسان مؤمن قدرت دارد در یک لقمه غذای بهشتی که صد هزار مزه دارد همه را با هم درک کند. شما یک آشی بپزید ده نوع ادویه در آن بریزید، چند نوع حبوبات در آن بریزید در مجموع پانزده بیست رقم چیز را مخلوط کنید بشود آش، وقتی می‌خورید یک مزه می‌فهمید فو‌قش دو مزه، اگر به شما بگویند شما بخور و بگو چه چیزهایی در این غذاست می‌توانید بفهمید؟ اینقدر ذائقه شما قدرت دارد که بفهمد؟ همان خدایی که به ذائقه انسان این قدرت را داده می‌تواند این قدرت را زیادترش کند، برای او کاری ندارد. باز می‌خواهم یک پله بالاتر بروم، امام<sup>(ه)</sup> فرمودند که یکی از مشایخ ما می‌فرمود: عالم آخرت عالم جمع‌الجمعی است. بعد توضیح می‌دهند یعنی یک جرعه شراب بهشتی نه تنها مزه همان جرعه را دارد بلکه مزه تمام نوشیدنی‌ها را دارد، حتی مزه تمام

آهنگ‌های زیبا را هم دارد. می‌گویید: آهنگ را با گوش می‌شنویم نه زبان! می‌گوییم در آن جا زبان هم می‌تواند آهنگ را درک کند، خیلی عجیب است. می‌گویید: یعنی با زبان می‌توان آهنگ شنید؟ بله من الان یک نمونه‌اش را برایتان عرض می‌کنم.

احمد سپهری خراسانی شرحی از نهج‌البلاغه نوشته که البته شبیه کشکول است. یک چیز مستندی در آن ذکر کرده که خیلی جالب است، دانشمندی حدود ۱۴۰ سال پیش اتاقی را درست کرد و سیم‌های زیادی از اطراف این اتاق کشید، چپ به راست، بالا به پایین، پرنده‌هایی زیادی هم گرفت و در این اتاق امتحان کرد. هر پرنده‌ای را رها می‌کرد به سیمی می‌خورد و به زمین می‌افتاد، بعد خفاشی گرفت و در این اتاق رها کرد. ساعت‌ها این خفاش پرواز کرد و به هیچ سیمی هم نخورد. امروزه دانشمندان فهمیدند که خفاش دستگاه راداری عجیب و غریبی دارد و دارای حنجره بسیار نیرومندی است که می‌گویند: پایه‌اش در همه پستانداران غضروف است ولی پایه حنجره خفاش استخوان است. امواج صوتی او امواج ماوراء صوت است و قابل شنیدن نیست، مثل موج زلزله، مثل موشک‌های دوازده متری که صدا ندارد. صدای زلزله غیرقابل شنیدن است، که به آن‌ها می‌گویند: امواج ماوراء صوت. صدایی که حنجره این حیوان تولید می‌کند ماوراء صوت است که اگر این صداها را به صداها قابل شنیدن تبدیل کنند پرده گوش را پاره می‌کند. در هر ثانیه در حال پرواز به صورت قطع و وصل و متناوب این صدا را از خود صادر می‌کند بعد این صدا به اشیاء برخورد می‌کند و منعکس می‌شود. رادار بسیار پیچیده این حیوان تشخیص می‌دهد که مثلاً در فاصله صد متری مگسی است حتی شکلش را هم تشخیص می‌دهد، (رادارهای امروزی می‌گویند یک شیء، پرنده دیگر بیشتر از این نمی‌گوید که مثلاً فانتوم، میگ



یا چیز دیگریست، او فقط می‌فهمد یک چیزی در این حوالی دارد پرواز می‌کند، فوقش فاصله‌اش را هم تشخیص می‌دهد، بیشتر که نمی‌تواند) اما رادار این حیوان اینقدر امواج را دقیق می‌گیرد و منعکس می‌کند که در تاریکی مطلق با گوش، شکارش را می‌بیند. حالا دیدید می‌شود، می‌گویید با گوش هم می‌شود دید؟ می‌گوییم بله، دانشمندان می‌گویند خفاش با گوش می‌بیند منتها خیلی دقیقتر از چشم شما، چشم شما در تاریکی نمی‌بیند ولی گوش او در تاریکی هم می‌بیند. اگر خدا بخواهد به نوک انگشت شما احساسی بدهد که مزه شیرینی را بفهمید، آیا نمی‌تواند؟ همان خدایی که به نوک زبانتان این قدرت را داد نمی‌تواند به نوک انگشتان این قدرت را بدهد، او نمی‌تواند دایره حواس را باز کند؟! حواس انسان در آن جا خیلی قویست.

باز یک روایتی می‌گوییم که خیلی عجیب است. امام می‌فرمایند: اگر یکی از حوران بهشتی (همسران بهشتی)، چهره خود را در آسمان نشان دهد خورشید در مقابل آن بی‌فروغ می‌شود، اگر اول این حدیث را می‌گفتم، می‌گفتید چه فایده دارد این نور شدید انسان را کور می‌کند. ولی وسعت ادراکات انسان بقدری شدید است که تحمل درک این لذت عظیم را دارد. شما یک لحظه در خورشید نگاه کنید، می‌گویند با یک دقیقه نگاه انسان کور می‌شود، تازه وقتی خورشید می‌گیرد می‌گویند عینک‌های مخصوص بزنید که به چشم آسیبی نرسد، کنترل شود و نورش کم شود. خدا رحمت کند حضرت امام را در کتاب چهل حدیث می‌فرمایند: حتی اینقدر لذت‌های آخرت عظیم است که فی‌المثل همین همسران بهشتی اگر یک تار مویشان را هم به ما نشان دهند هلاک می‌شویم؛ یعنی ظرفیت درک و دریافت آن را هم نداریم. اینقدر این دنیا کوچک است، حالا شما ببینید یک جهانی با این عظمت و با این بزرگی و با این وسعت وجود چه جهانی

است؟ همین قدر به شما بگویم که خدای عظیم، خدای آفریننده و این همه عظمت که می بینید که امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> می فرمایند: خدایا! این آسمان و زمین با این همه عظمت، نهایت عظمت تو نیست و عظمت تو در آخرت است و در آن جا مردم می بینند که تو کی هستی، این جا که چیزی ارائه نکردی، هنرنمایی نکردی. آن خدایی که این همه عظمت را آفریده، اراده کرده جهانی خلق کند برای پاداش دادن به پرهیزگاران، او چه کار می کند؟ هر کسی سفره در خور شأنش می اندازد، پادشاه در خور شأنش می اندازد، وزیر در خور شأنش، متوسط در خور شأنش و فقیر هم در خور شأن خودش، حالا خدا می خواهد سفره ببندازد، چی ببندازد؟ این ها زیادی است؟ اگر یک وقت احساس کردید خیلی دارد روی ذهنتان فشار می آید به خدا نگاه کنید آن وقت می بینید که اصلاً برای قدرت الهی هیچ محدودیتی نیست و این روایات هم همه اش درست است. من نمی خواهم بگویم که هیچ کدام از این روایات اشکالی ندارد ولی فی المجموع که نگاه کنیم روایات بیشماری داریم که به ما می گویند عالم آخرت، عالم بسیار شگفت انگیز و عجیبی است و لذت های آن عالم لذت های بی نظیری است که من به بعضی از روایاتش هم اشاره کردم. در مورد دوزخ شما عکسش را نگاه کنید، مثلاً می گوئیم در بهشت هیچ رنجی نیست در دوزخ هم هیچ شادی نیست؛ در بهشت هیچ وقت کهنگی نیست در دوزخ هم کهنگی نیست. امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> می فرمایند: «عَذَابُهَا جَدِيدٌ».

در دنیا مثلاً دیدید کسانی که رزمی کار می کنند، یکی از آنها آنقدر کتک خورده بود که می گفت من می خواهم یک کسی مرا بزند، گفتم: چرا؟ گفت: اگر کتک نخورم عضلاتم درد می کند. دنبال فردی می گشت که او را بزند. یک آقای برقکار بود، آزاده بود، گفت یک خلافی کرده بودیم ما را

روایات بیشماری داریم که به ما می گویند عالم آخرت، عالم بسیار شگفت انگیز و عجیبی است و لذت های آن عالم لذت های بی نظیری است.

بردند که با شوک الکتریکی شوکمان بدهند، گفتند بلایی به سرت بیاوریم که کلاغ‌ها به حالت گریه کنند، خیلی ترسیدیم و لرزیدیم، گفتیم چکارمان می‌خواهید بکنید؟ بعد که دیدیم دستگاه شوک آوردند شروع کردم به ریشخند زدن، صدبار برق ۱۲۰ ولت ما را گرفته بود هیچ اتفاقی هم برایمان نیفتاده بود، گفت آمدند و به لاله‌های گوشمان وصل کردند و دستگاه را روشن کردند، دستگاه مدام کار می‌کرد و ما می‌خندیدیم بعد عصبانی شدند و گرفتند ما را با مشت و لگد زدند. حالا در دنیا اگر هر روز آقایی را شلاق بزنند روز صدم که شد می‌گوید آقا چرا نیامدید بزنید تن ما به این شلاق‌ها عادت کرده. روز اول زخم می‌شود، هفته دوم پینه می‌بندد و بعدش هم دردش نمی‌آید و بعد هم دیگر عادت می‌کند. آخرت اینگونه نیست، امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «عَذَابُهَا جَدِيدٌ»؛ هیچ وقت کهنه نمی‌شود، همانطور که لذت‌های بهشت کهنه‌شدنی نیست. یک مقدار هم آدم باید بترسد، این آرامش در دنیا خیلی آرامش خوبی نیست. پشت ماشین که نشستید اگر کمی نترسید تصادف می‌کنید. باید کمی از اینکه خدای نکرده بزنید به بی‌گناهی و او را بکشید بترسید. در زندگی دنیا آدم باید بترسد والا اگر نترسد خلاف می‌کند، اگر از آلودگی به امراض نترسید بهداشت را رعایت نمی‌کنید، یک کمی ترس خوب است، نه ترس زیادی، ترس کمی که جلوی انسان را بگیرد که هر کاری نکند. باید زندگی این طور باشد.

### آیات مطرح شده در جلسه هشتم:

۱- «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (تکویر آیه ۵)

۲- «سَنَدُعُ الزَّبَانِيَةَ» (علق آیه ۱۸)

- ٣- «...عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غُلَاظٌ شِدَادٌ...» (تحریم آیه ٦)
- ٤- «...لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ...» (نحل آیه ٣١)
- ٥- «لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ» (یس آیه ٥٧)
- ٦- «...لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...» (شوری آیه ١١)
- ٧- «...وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (روم آیه ٢٧)
- ٨- «...وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ...» (نحل آیه ٦٠)
- ٩- «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (دھر آیه ٦)
- ١٠- «...وَذَلَّلْتَ قُطُوفَهَا تَذْلِيلًا» (دھر آیه ١٤)
- ١١- «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (بلد آیه ٤)
- ١٢- «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ...» (فاطر آیه ٣٤)
- ١٣- «الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمُسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» (فاطر آیه ٣٥)
- ١٤- «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهِمْ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا» (واقعه آیات ٢٥ و ٢٦)
- ١٥- «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (بقره آیه ١٥٧)
- ١٦- «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (احزاب آیه ٤٣)
- ١٧- «سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (صافات آیه ١٠٩)

- ۱۸- «كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (صافات آیه ۱۱۰)
- ۱۹- «وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ» (هود آیه ۶۰)
- ۲۰- «سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (صافات آیه ۱۳۰)
- ۲۱- «إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (صافات آیه ۱۳۱)
- ۲۲- «سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (صافات آیه ۷۹)

### احادیث مطرح شده در جلسه هشتم:

- ۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۱، ص ۲۵۸
- ۲- بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۰۳

### کلمات از آیه ۱۰۹ سوره بقره تا آخر سوره آل عمران:

|                                |                                     |                            |
|--------------------------------|-------------------------------------|----------------------------|
| تُخَالِطُونَ: با آنان بیامیزید | أَعْنَتَكُمْ: به زحمت انداخت شما را | امتزَلُوا: کناره‌گیری کنید |
| حَرْتُ: محل بذرافشانی          | تَرَبَّصْ: انتظار کشیدن             | فَاءُوا: برگشتند           |
| امساک: نگهداری کردند           | تسریح: رها کردند                    | هُزُوا: استهزاء            |
| لاتعضلوا: مانع نشوید           | رَضَاعِهِ: شیرخوارگی                | يَذَرُونَ: باقی می‌گذارند  |

|                      |                             |                            |
|----------------------|-----------------------------|----------------------------|
| رُكبان: سواره‌ها     | رجال: پیاده‌ها              | لَاتَنْسُوا: فراموش نکنید  |
| الغَى: انحراف        | لایوُوده: خسته‌اش نمی‌کند   | خَلَّة: دوستی              |
| حاج: محاجه کرد       | انفصام: گسستن               | استمسک: چنگ زد             |
| أرنی: نشانم بده      | عروش: سقفها                 | خاویه: فرو افتاد           |
| سنابل: خوشه‌ها       | سَعياً: شتابان              | صُر: قطعه قطعه کن          |
| رَبَّوه: مکان بلند   | صفوان: قطعه سنگ             | رئاء: نشان دادن            |
| إلحاف: اصرار         | ضَرْب: مسافرت               | إعصار: گردباد              |
| یمحَق: نابود می‌کند  | انتهی: خودداری کرد          | یتخبَّطه: دیوانه‌اش می‌کند |
| زَيْغ: انحراف        | لایبْخَس: نباید فروگذار کند | لِیْمِل: باید املاء کند    |
| تُولِج: داخل می‌کنی  | القناطر: اموال زیاد         | مِهَاد: جایگاه             |
| العشیء: شامگاه       | حضور: برکنار از هوی و هوس   | محرر: آزاد                 |
| أبری: بهبود می‌بخشم  | یلقون: می‌افکند             | الإبکار: صبحگاه            |
| تعالوا: بیایید       | مُمترین: تردیدکنندگان       | تدْخرون: ذخیره می‌کنید     |
| یَلوون: می‌گردانند   | خلاق: بهره                  | نَبْتَهْل: مباحله می‌کنیم  |
| كَرْها: از روی اجبار | طَوْعاً: از روی اختیار      | یَبْغون: می‌طلبند          |
| أنقذکم: نجاتتان داد  | عِوَج: کج                   | تصدون: باز می‌دارید        |
| صِر: شدت             | آناء: اوقات                 | تُقَفوا: یافت شوند         |
| عَضوا: گزیدند        | خَبال: شر و فساد            | لایألون: کوتاهی نمی‌کنند   |
| مُسومین: نشانه‌دارها | یُمِدْگم: یاری می‌کند       | غَدوت: صبحگاه بیرون رفتی   |

|                   |                              |                              |
|-------------------|------------------------------|------------------------------|
| خائبین: ناامیدها  | ینقلبون: برمی گردند          | یکبیت: با ذلت بر می گرداند   |
| الضراء: تنگدستی   | السرائ: توانگری              | أضعاف: چند برابر             |
| قرح: جراحت        | الأعلون: برترها              | لاتهنوا: سست نشوید           |
| موجل: تعیین شده   | یمحص: خالص می کند            | نداول: می گردانیم            |
| نعاس: خواب سبک    | تصعدون: بالا می روید         | مئوی: جایگاه                 |
| باء: بازگشت       | یغل: خیانت می کند            | مضاجع: آرامگاهها             |
| یستبشرون: مسرورند | نملی: مهلت می دهیم           | إدرءوا: دور کنید             |
| تقلب: رفت و آمد   | زحرح: دور شد                 | یخوف: می ترساند              |
|                   | رابطوا: از مرزها مراقبت کنید | لتبلون: حتماً آزمایش می شوید |